نامه‌های
تیرباران شده‌ها



ترجمهٔ م. تفضلی

. . . .

این نامه‌های تیر باران شده ها . . .

نمیدانم آیا کسی هست که بتواند این نامه‌های تیر باران شده‌ها را بخواند بی اینکه چشمانش از اشك لبریز شود و بی اینکه، با اصطلاح حقیر و نارسائی که داریم ، قلبش درهم فشرده شود . اگر چنین کسی هم هست من از او بیزارم .

. . . .

لوئی آراگون

(ازمقاله‌ئی درسال ۱۹٤٦)

نامه های

تیرباران شده ها

مترجم : محمود تفضلی

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۵۷

این کتاب از روی نسخهٔ اصلی آن که بزبان فرانسه ، درسال ۱۹٤٦ ازجانب انتشارات «فرانس دابور» (ابتدا فرانسه) در پاریس چاپ ومنتشر گردید ترجمه شده است .

نامه‌های تیرباران شده‌ها
ترجمهٔ محمود تفضلی
چاپ اول: ۱۳۳۰
چاپ‌دوم: ۱۳۵۷
چاپ وصحافی: چاپخانهٔ سپهر ، تهران

فهرست

به همسر محبوب و مهربانم
و به دخترك عزيزم

تهران فروردین ۱۳۳۰

پیشی جانم ، دخترکم .

امیدم اینست که صلح پایدار و جاوید بماند و تو نیز بتوانی با کودکانی که نسل فردا را تشکیل می‌دهند بسلامتی بزرگ‌شوی بی اینکه خطر یك جنگ جدید و مصائب آن دقایق گرانبهای زندگانی شما را مسموم کند.

امیدم اینست که یکروز تو هم بتوانی این کتاب سرخی را که پدرت درشبهای دراز زمستان، بادرد ورنج بسیار، دوراز تو و از مادر مهربان وگرامیت ترجمه کرده است وبشما دوعزیزخود تقدیم می‌دارد بخوانی . بخوانی، بفهمی وفراموش نکنی که بشریت چه راه دشوار وخونینی در پشت سرخود گذارده است ودر این راه چگونه بهترین فرزندان انسان جابجا افتاده‌اند، چگونه شریفترین مردم با عالی‌ترین احساسات بشری و باکمال عشقی که برای زندگی داشته‌اند باستقبال مرگ رفته‌اند تا بتوانند دنیای بهتر و زیباتری برای بازماندگان و عزیزان خود و برای جامعهٔ بشری که خودجزئی ازآن بوده‌اند بوجود آورند .

دخترکم، من چیزی ندارم که براین سطور خونین بیفزایم . آنها خودهرچه گفتنی است گفته‌اند ومیگویندوما که باتمام شجاعت وادعای خود هنوز دربرابر مرگ ، مرگ نزدیك و مسلم قرار نگرفته‌ایم، نمیتوانیم هرگز باکسانیکه در آستانهٔ نیستی و رو درروی مرگی که فرا رسیده ایستاده‌اند همصدائی کنیم .

دخترم

تو در این کتاب فقط یاد کارها و نمونه هائی از عدهٔ معدودی فرانسوی را می بینی درحالیکه فرانسویانی که فداکاری کرده اند فقط همین ها نبوده اند وفقط فرانسویان هم نیستند که فداکاری میکنند . انسان در همه جا انسانست ومردم فداکار درهمه جا ودرمیان همهٔ ملتها بسیار بوده اند وهستند وازجمله درمیان ملت گرامی وبزرگوار خودمان .

دخترکم

گرامی ترین تلاش آدمی تلاشی است که در راه دیگران، مسرت دیگران وخوشبختی دیگران میکنند .

باشد که روزخوشبختی انسان ، روزیکه جنگ نابود می شود و صلح بر همه جا سایه میگسترد ، روزیکه بشر دور از کدورتها وکینه ها فقط بر گذشتهٔ پراندوه وخونین اجدادخود تأسف میخورد زودترفرارسد.

امیدم اینست که تو نیز، دخترکم ، آنقدر که میتوانی دراین راه انسانی پیش بروی وبتوانی برای دیگران و پیش ازهمه برای مادرت خدمتگذاری صمیمی باشی .

باامیدآیندههای روشن .

پایدار بادصلح ...!

پدرت

ســــــر آغــــاز

از زمان نخستین اعلانهای بزرگ سرخ وزرد که ازسال ۱۹۴۰ دیوار های پاریس را پوشاندند واز زمان اعدام ژاك بون‌سرژان دراعدام دسته جمعی ، فرانسویان چهارسال تمام رادریك دوران بیداد گری‌وحشیانه‌وجنایت‌و شکنجه گذرانیدند . ولی راست است که چندتنی ازهمشهریهای ماهم دراین دوران بخیال خودشان چهارسال‌رادرنظم گذراندند و بدنبال «گلهٔ کوچك ننگین» نازیها برای آیندهٔ اروپا بع‌بع میکردند . این موجودات بی‌چشم را که خواه بخاطراطاعت وتمکین قلبی وخواه برای سوء استفاده های‌مادی باین‌راه کشانیده شدند درلجنزارمتعفنشان‌رها کنیم، نخستین افراد دسته‌های مقاومت ، ایجاد کنندگان مبارزه های‌مخفی، کسانی که نامه هایشان دراینجا نقل میشود، اینها بودند که میدانستند چگونه قیافهٔ واقعی فرانسه رامحفوظ نگاهدارند .

✡

ماحق نداریم که حتی‌یکی‌از این‌اسناد راحذف کنیم یایك کلمه را در آنها تغییر دهیم. همهٔ کسانی که اینهارا نوشته‌اند و داوطلبانه بخاطر وطن مرده‌اند بیك اندازه شرافت ونجابت بدست آورده‌اند. افکار عالی آنها با صداقت و وفاداری دراینجا نقل‌شده‌است ✡ .

✡ با وجود این‌مابخود اجازه داده‌ایم‌که در بعضی موارد اغلاط دستوری و املائی را اصلاح کنیم . باضافه درچند مورد نادر و بنابتقاضای چند خانواده بعضی جزئیات شخصی حذف شده است .

شهدای مقاومت فرانسه هزاران هزار هستند. افسوس میخوریم که تاکنون نتوانسته‌ایم جز نامه های عده‌ای از **پاریسی‌ها** وچندتن از اهالی **برتانی** و **آرتوا** راجمع‌آوری کنیم. امیدواریم مجموعه های دیگری برای گواهی فداکاریهای پرعظمت تمام برادران اینهااختصاص یابد. هرقدراین یادبود غنی‌تر باشد فراموشی دیرتر خواهد رسید. این‌نامه ها باید خاطرهٔ همهٔ افراد مقاومت وَهمهٔ قربانیان وشهیدان را محفوظ دارد. نام هائی که این‌نامه‌ها را امضا کرده‌اند مظاهر پرارزشی برای تمام کسانی‌است که حتی حق نوشتن یك‌آخرین نامهٔ عجولانه وحقیررا هم‌نداشته‌اند، مظهر کسانیست که باسارت برده‌شدند وهرگزاز تبعید گاههای مرگ‌وزندانهای کاراجباری آلمانی باز نگشتند و نیز مظهر کسانیست که‌در بحبوحهٔ پیکارجان سپردند.

بر این کسانیکه با اینهمه فداکاری ساده و مصمم جـان دادند تنها مادران نمیگریند. «من بیهوده نمیمیرم، من‌هیچ‌افسوس‌ندارم. خوشبخت باشید، زنده باد آزادی، زنده باد فرانسه!» چنین‌است افکارمردانی که‌در آستانهٔ مرگ‌میدانند که چگونه همهٔ ضعفها وهمهٔ خرافات زندگانی روزانه را رها کنند تا جز یك غرور پسندیده ویك عشق بیغرضانه که دروجودشان بودچیزی بیان نکرده باشند.

اما بیشتراین مردان کار از زمرهٔ روشنفکران نبوده‌اند ونسلهای‌بعد هرگزنخواهند توانست هیچگونه خاطرات و یاد داشت یا هیچگونه تحلیل روحی ازآنها جمع‌آوری کنند. آیا ما ازسربازان **سال دوم** [1] جز دوسه

۱– در دوران انقلاب بزرگ فرانسه در سال ۱۷۹۳ مجلس انقلابی کنوانسیون تقویم معمولی فرانسه راعوض‌کرد وتقویم جدیدی برقرارساخت‌که بنابرآن، سال دراول‌پائیز(مهرماه‌ما) شروع میشد. سال ۱۲ماه داشت‌که هرماه ۳۰روزبود وبه سه ده روز تقسیم میگشت وپنج روز هم درسال عید جمهوری بود این‌تقویم سیزده سال متداول بود و بعد منسوخ گشت. سربازان سال‌دوم، سربازان انقلابی بودندکه داوطلبانه وسروپابرهنه درجنگهای سال‌دوم این تقویم‌یعنی سال ۱۷۹٤شرکت میکردندوازخود قهرمانیها نشان‌دادند. ویکتورهوگوشاعرمشهورقطعه معروفی دروصف این سربازان دارد ـ مترجم

دفترخاطرات چه چیزی دردست داریم. باینقرار این‌مجموعهٔ نامه هاهم سند خونینی‌خواهد بود که در آن دلایل ایمان وامید شهداوقربانیان ما ثبت‌شده است و مورخ آینده برای تشریح و بیان روح مقاومت فرانسه باید آنرا بخواند.

باشدکه خیانتکاران یکنواختی کلمات واحساساتی‌راکه دراین‌نامه‌ها دیده میشود بسخریه نگیرند: مسخره گی‌وشوخی‌دراینجاراه ندارد. یکنواختی این‌نامه ها خود بسیارقابل‌ستایش است زیرا نشان‌میدهدکه‌همه ، از کودکان هفده ساله گرفته ــ که بعضی ازآنها از بارا وویالا [۱] مسن‌ترنبودند ــ تا مردان پنجاه ساله ، در برابر مرگ یك‌نوع احساس نشان‌داده‌اند وهمه‌بیك شکل مرگ را ناچیزگرفته‌اند. بعضی‌ازآنها افسوسی هم نشان داده‌اند: یکیشان‌مینویسد «من‌هرگز بیست سال نخواهم داشت.»

اینها بودندکسانی که دارنان‌وفیلیپ هانریو، هیتلریهای فرانسوی، آنها را «تروریست» مینامیدند. اینها بودند کسانی که «دشمن فرانسه» معرفی‌میشدند. بیشتراین «دشمنان‌فرانسه!» نامهای فرانسوی دارند ومردم شهرهای فرانسه درمیان آنهابرادران‌خود را میشناسند. تصنیفهای تمسخرآمیزی که خیانتکاران برای آنهاساخته‌اند خاطرهٔ این‌شهدای دیروز ونام درخشان وفداکاری آنها بخاطر آزادی رادرنظرما زنده‌تر خواهدساخت.

کسان دیگری درمیان اینها نامهای‌غیرفرانسوی‌دارندکه پیداست‌از اهالی‌اسپانیا، لهستان، ایتالیا، مجارستان‌یوگوسلاوی وارمنستان‌بوده‌اند. [۲]

۱ــ بارا و ویالا ـ دو کودك مشهور در دوران انقلاب کبیرفرانسه هستند. ژزف بارا درچهارده سالگی ازطرفهواداران‌سلطنت تیرباران‌شد درحالیکه فریادمیکرد «زنده بادجمهوری!» بعدها بدستور مجلس‌مجسمهٔ مرمری از او ساخته شد. ژزف آگریکول ویالا کودك دیگری بودکه بسن‌سیزده سالگی در دوران انقلاب فرانسه (۱۷۹۳) درحین عملیات نظامی‌کشته شد ــ. مترجم

۲ــ دراین دوجمله مقداری ازاسامی‌که برای خوانندهٔ ایرانی نامانوس است حذف‌گردید ودرترجمه تغییرمختصری داده شد تا اصل مطلب روشن‌ترباشد ــ مترجم

این دسته بادنائت و پستی بیشتری متهم و آلوده شده اند. آیا کیست که اعلانهای بزرگی را که آلمانها پس از محاکمهٔ باصطلاح « بیست و چهار خارجی » درسراسر فرانسه بردر و دیوار چسباندند ، فراموش کرده باشد ؟ تبلیغات دشمن در برابر وطن پرستی افراطی کسانی که از ملتهای دیگر اندیشناك بودند این وطن پرستان صمیمی و فداکار را بصورت مهاجرین خطرناك و تروریستهائی آشوب طلبی جلوه گر میساخت که مصمم بودند دشمنی و نفرت خودرا نسبت بنظم نوین آنها با بمب و با کارد تسکین دهند، و این نوع تبلیغات کار عادی فاشیسم برای اغفال کردن وفریب دادن ارواح ضعیف ومنحرف بود : درحقیقت در دوران اشغال دو نوع مهاجر وخارجی در فرانسه بود عده ای روسهای سفید (ضد انقلاب) ، لهستانیها وایتالیائیهای فاشیست — که این آخریها تعدادشان خیلی کم بود — این دسته بادشمن هدف مشترکی داشتند ، اما دیگران به فرانسه کمك کرده اند . دستهٔ اول باید رانده شوند و حذف شوند اما دستهٔ دوم سربازان غیر رسمی ماوفرانسویانی بوده اند که مانمیتوانیم اندازهٔ حقشناسی خودرا نسبت بآنها حساب کنیم . اسپانیولیهادر مقاومت مسلح ما بسیار بودند واین شرکت آنها در رهائی فرانسه پاسخ برادرانه ئی بود برای کمکهائی که تیپ بین المللی بهنگام جنگ ضد دیکتاتوری داخلی اسپانیا ، به آنها داده بود وشرم باد برما از **آرژلس و گور** ۱

گرنیکا ۲ مقدمهٔ خرابی **ورشو**، **روتردام**، **کاونتری وبلگراد** بود ، و هر جا که هیتلریسم خود را برای کشتار های تازه آماده میساخت

۱— «Argelès» و «Gurs» «آرژلس» و «گور» نام دو بازداشتگاه بزرگ است که ازطرف دولت فرانسه ترتیب داده شد وجمهوریخواهان کمونیست اسپانیولی راکه از اسپانیا بفرانسه پناهنده میشدند درآنها نگاهداری میکردند. این بازداشتگاهها تا زمان جنگ هم بود و دولت ویشی عده ئی از این کمونیست ها را برخلاف رسم پناهندگی وآئین جوانمردی به هیتلریهای آلمان تسلیم کرد — مترجم

۲— «گرنیکا» نام قریه ئی در اسپانیاست که درزمان جنگهای داخلی اسپانیا ، سربازان نازی وفاشیست آلمانهاکه برای تقویت فرانکو آمده بودند ، آنرا بابمباران خودبکلی نابود کردند و یکجا ازمیان بردند . ومظهرخرابی ونابودی کامل شد — مترجم

جمهوریخواهان اسپانیا وارد مبارزه و پیکار میشدند.

✡

فرانسویان شکنجه هائی را که «گشتاپو» و «میلیسین‌ها» و «تیپ های مخصوص» [1] به وطن پرستان و مبارزین میدادند خیلی به آهستگی و دیر قبول کردند (آمریکائیان نیز وحشت بازداشتگاههای آلمان را فقط پس از رهائی فرانسه وشکست آلمان درك کردند). یکبار دیگر در این نامه‌ها دیده میشود که جنایات آلمانها از طرف بعضی عناصر پلیس فرانسوی تسهیل وحتی تهیه میشد و نیز دیده میشود که افسران تیپ‌های مخصوص که از طرف حکومت ویشی تشکیل یافت چه سهمی در این فشارها و تضییقات داشته‌اند. بعضی از این نامه‌ها که در اینجا جمع آوری شده اند اسناد تاریخی گرانبهائی است که از دست اول بدست آمده است. این نوشته‌ها نشان میدهد که این دژخیمان که بودند و وحشیگری آنها چگونه بود؟

بنظر عده ئی از شکاکین سست عنصر و بزدلان محیل خراب کردن راههای آهن، از کار انداختن راههای ارتباط، حمله کردن بکاروانهای مهمات و بدسته‌های نظامیان در جاده‌ها یادر کوچه‌ها و نابودساختن خیانتکاران هیچ فایده‌ای نداشت. در پاسخ باین اظهارات باید بخاطر آورد که حتی ژنرال **آیزنهاور** که یکی از بزرگترین فرماندهان جنگ اخیر بود تحسین وستایش خودرا نسبت بفعالیتها و اقدامات قاطع وثمر بخش نهضت مقاومت فرانسه بجهانیان اعلام داشت. باید غرور ومهری که این پارتیزانها به‌وطن پرستان آینده الهام میکنند همواره بشکلی جدائی ناپذیر با فکر عمیق و بلندی که همهٔ آنها اظهار داشته اند و مظهر اعتمادشان ببازماندگان بوده است همراه باشد وفراموش نکنیم که هر یك از آنها گفته است «من بیهوده نمیمیرم.»

۱– میلیسن‌ها و تیپ های مخصوص دسته های پلیس بودند که ازطرف حکومت ویشی برای همکاری با آلمان وباصطلاح برای برقراری امنیت ترتیب داده‌شدند – مترجم

اکنون که فرانسه فرصت مناسبی یافته است تا دوباره ارتش خود را تشکیل دهد هرگز نباید سرمشق این وطن پرستان را فراموش کنیم . اینها سربازانی بودند که در ایشان ایدآل‌های وطن‌پرستانهٔ واقعی جانشین عملیات پستی شده بود که برای افسران صاحب مقام باصطلاح انجـام وظیفه نامیده میشد و در واقع آنها را بصورت خدمتگزاران فرمانبردار در می‌آورد و بطوریکه میدانیم ازاین افسران بعضی‌ها ابتدا از برابر دشمن فرار کردندو بعداً خود را دراختیار او قراردادند .

✡

دوستان دوردستی که بدرستی خبر ازما نداشتند حق داشتند گمان کنند که فرانسه شکست‌یافته وازدست رفته‌است . این صفحات که قسمتی از کتاب سرخ مقاومت است یك گواهی پرارزش‌برای وجود ابدی فرانسه خواهدبود. سنگهانیز بایدخاطرات پارتیزانهاراابدی‌سازند. جاهائی‌هست که **آلزیای ۱** دیگری برپا کنند که شعله‌های آن‌مظهر تمام افراد **مقاومت** باشد ۲ بمورد خواهدبود که‌تنهااین‌شعررا برپیشانی آن‌و برای‌مواجهه باباد هاحك کنند که :

«اندوه وترس برای ایشان ناشناس بود

. . . .

«آزادی پرشکوه ، روح وفکر آنها را انباشته بود .

لوسین شلر

Lucien Scheler

۱– Alésia آلزیا نام محلیست که گلواها (اجداد فرانسویان) درآنجا دربرابررومیها مقاومت کردند و«ورسن ژتریکس» قهرمان فرانسوی دربرابر «ژولیوس‌سزار» سردار وامپراطور روم ایستادگی‌فوق‌العاده‌ای‌کرد تانابود شد . این‌واقعه درسال ۵۲پیش‌ازمیلاد (دوهزارسال‌پیش) روی داد . بعدها گلواها در آنجا بنای یادبودی برپا کرده بودند که مظهرمقاومت آنها بشمار میرفت ـ مترجم

۲– این‌مقدمه وقتی نوشته شده‌است‌که هنوزبنای یادبودی برای تیرباران شده‌های‌جنگ اخیر درپاریس ساخته نشده بود . درصورتی‌که بعدازجنگ در«مون والرین»که درآنجا بسیاری ازفرانسویان ازطرف هیتلریها تیرباران شدند ، بنای یادبودی برپاشد که ازجمله آتشگاهی دارد که درآن‌یك آتش همیشگی میسوزد ومظهر روح جاویدان وطن پرستی وفداکاری شهدای‌فرانسوی است – مترجم

ما باید از

انجمن ملی چریکها و پارتیزانهای فرانسه

انجمن ملی خانواده های پارتیزانهای فرانسوی

سازمان معاونت توده‌ئی فرانسه

و

حزب کمونیست فرانسه

سپاسگزاری کنیم که بما اجازه دادند نامه‌های وداع چریکها و پارتیزانها را که در این مجموعه منتشر میشود جمع آوری نمائیم بیشتر این نامه ها بکسانی که نامه برایشان نوشته شده مخفیانه رسیده است .

ناشرین

دو توضیح :

۱ـ اسامی هفتاد ویک نفرشهیدی که آخرین نامه هایشان دراین کتاب جمع آوری شده است ، بترتیب حروف الفبای لاتینی بدنبال هم قرار گرفته است .

۲ـ ف ت . پ . علامت اختصاری «فران‌تیرورپارتیزان» میباشد که نام نهضت مقاومت ملی‌چریکی وپارتیزانی بود که پس‌از اشغال فرانسه بوسیلهٔ ارتش هیتلر، ازجانب حزب کمونیست فرانسه تشکیل گردید واشخاص غیر کمونیست هم درآن شرکت داشتند .

JEAN ALEZRD

ژان آلزار

در ژوئیه ۱۹٤۱ به‌نهضت پیوست . افسرف . ت . پ
بود، در ۱۱ آوریل ۱۹٤٤ درمونت‌والرین تیرباران شد

فرن* ۱۱ آوریل ۱۹٤٤

هانریت عزیز

فردو و لوئی عزیز

شما برادران وخواهرمن بودید ومن‌شمارا دچار رنجی بیرحم میسازم . مخصوصاً کاری کنید که مامان تسلی یابد زیرا اعدام من برای آنها بسیار سخت است . دو ساعت دیگر بابیست نفراز رفقا تیرباران خواهم‌شد. منهم مثل کسان بسیار دیگری که کشته شدند برای خوشبختی فرانسه میمیرم . آخرین‌سلام مرا بدوستانمان **پولت ، اودت ، ژئو ، رنه س... ، سولانژ ژیلبر، ژیلبرت** برسانید ونیز به **س...** که من‌ازشاگردی‌او بسیار خوشوقتم. مسلماًمردن باین شکل و بی‌اینکه بتوان کسانی‌را که‌دوست‌میداریم درآغوش گرفت و بوسید بسیار دشواراست‌امافدا کاری‌من بیهوده نخواهد بود. خصائل اخلاقی که حزب بمن بخشیده‌است تکیه گاه نیرومندی‌است ومن میتوانم با راحتی‌وآسودگی بمیرم .

هانریت خواهرعزیزم کوشش کن که به دوست من‌تسلیت بدهی. بعضی ازاسبابهای مرابه اوبده زیرا مایهٔ‌مسرت اوخواهد شد. نیرومند باشیدو گاه بگاه یکدیگرراملاقات کنید. برایش بگو که من‌چقدر بخاطر اوغمگین‌هستم. مادام ر... وپسرش‌رافراموش‌نکن. بزودی‌جنگ بپایان‌خواهدرسید.

* Fresnes فرن زندان وبازداشتگاه بزرگی در نزدیکی پاریس‌بود که آلمانها در زمان جنگ اسرای فرانسوی وافراد نهضت مقاومت فرانسه را درآنجا نگاهداری میکردند ـ مترجم

پیروزی نزدیک است و فردو ولوئی باز خواهند گشت. این پیروزی قدم بزرگی بسوی یک اجتماع بهتر خواهد بود که بشکل مطمئن تری مجهز باشد تا دیگر چنین وضعی پیش نیاید. درهر ۱۴ ژوئیه که روز تولد من است بیاد من باشید و بدانید که من باوجود اینکه قلبم از دوری شما و دوری دوستم درهم فشرده است از فداکاری خود هیچ پشیمان نیستم و افسوس نمیخورم. اگر مامان بتواند یک پسر کوچک داشته باشد رنج خودرا آسانتر تحمل خواهد کرد.

بالاخره ساعتی که من باید بدیگران بپیوندم نزدیک میشود. دیگرانی که جان خودرا در راه عشق بفرانسهٔ واقعی فدا کردند. من با وجدانی آرام میمیرم زیرا هیچ کسی بعلت اظهارات من از پا نخواهد افتاد. میل من بعنوان یک نفر کمونیست فرانسوی اینست که پس از پیروزی آدم کشی راه نیفتد، امامیل دارم که باتنها وسیله‌ای که ممکن است بخیانتکارانی که وطن مارا بدشمن فروختند کیفر داده شود.

دراین موقع که من در آستان مرگ هستم، زندگانی خوشبختی را برای شما آرزو میکنم. نیرومند باشید.

همهٔ شمارا میبوسم ودرحین مرگ فریادمیکنم زنده بادآزادی! زنده باد فرانسه! دوست داشتن آنهارا حزب کمونیست بمن آموخته است! خدا حافظ.

ژان

CÉLESTINO ALFONSO

سلستینو آلفونسو

افسر ف . ت . پ بود ، دراول مه ۱۹۱۶ متولد شد ، در اول مه ۱۹۴۲ به نهضت پیوست . سرباز سابق ارتش جمهوری اسپانیابوده است. در۲۱ فوریه ۱۹۴۴ پس ازمحاکمهٔ «بیست وچهار خارجی» تیرباران شد. درنامهٔ دیگری که ازاو باقیست نوشته است :

«من امروز تیرباران خواهم شد . من یك سرباز هستم و بخاطر فرانسه میمیرم. دست من نمیلرزد . من میدانم که برای چه میمیرم وازاین مرگ بسیار مغرورم . بر گذشتهٔ خود افسوس نمیخورم .»

۲۱فوریه ۱۹۴۴

زن وپسر عزیزم .

امروز درساعت سه بعدازنیمه‌شب تیرباران خواهم شد. من بر گذشتهٔ خودافسوس‌نمیخورم . اگر بناباشد که این راه‌را ازسر بگیریم من نخستین داوطلب خواهم بود .

توقع دارم که بسیار باشهامت باشید .

امیدوارم که پسرم خوب تربیت شود و در خانوادهٔ ما این کار انجام پذیر است .

من بخاطر فرانسه میمیرم ،

س. آ.

JEAN ARTHUS

ژان آرتوس

دانشجوی «لیسهٔ بوفون» بود ، در ۸ فوریه به نهضت پیوست در ۱۰ مارس ۱۹۳۲ درموقع تظاهراتی که درمدرسه انجام میگرفت همراه چهارنفراز رفقایش : ژاك بودری ، پی‌یربنوا ، پی‌یر گرلو، ولوسین لوکرو دستگیر گردید و همه آنها در ۸ فوریه در «مونت والرین» تیرباران شدند ودر «ایوری» مدفون گشتند .

(آخرین نامه به پدرش)

۸ فوریه ۱۹٤۳

پدر بسیار عزیزو بزرگم

نمیدانم که آیاتوانتظار دیدارمراداشتی‌یانه ، من که انتظار داشتم امروزصبح بما گفتند که کار تمام است بنابراین خدا حافظ . میدانم که این امر برای تویك ضربت‌سخت‌ودشوار است اما امیدوارم که تو باندازهٔ کافی نیرومند باشی وبتوانی زندگانی را با امید به آینده ادامه دهی .

کار کن وبخاطرمن کار کن. کتابی را که میخواستی بنویسی دنبال کن ، همیشه درفکرت داشته باش که من بعنوان‌یك فرانسوی و برای وطنم میمیرم .

ترا مشتاقانه میبوسم .

خدا حافظ پدر عزیز وبزرگم .

ژان آرتوس

ANDRÉ AUBOUET

آندره اوبوئه

در ۱۱ ژانویه ۱۹۴۱ به نهضت پیوست جزو دستهٔ «ریموند لوسراند» بود ؛ در ۱۷ آوریل ۱۹۴۲ تیرباران شد.

(بدون تاریخ)

مادر عزیزو پدر عزیز .

من از **سانته** * برای شما نامه مینویسم ، ساعت یك ده دقیقه کم بعد از نیمه شب است . همین حالا بماخبردادند که همین امشب اعدام خواهیم‌شد. اجازهٔ نوشتن چندنامه بماداده شده‌است اما ملاقات ممنوع است . ازاینکه نمیتوانم یك باردیگر و برای آخرین‌دفعه شمارا به‌بینم خیلی افسوس‌میخورم امیدوار بودم که بتوانم بازشمارا به بینم ، هم چنین‌خواهرم را، خواهرزاده هایم را ، شوهرخواهرم را ونامزدمحبوبم **آن ماری** را که امیدوارم از اومراقبت کرده باشید . اما افسوس! این‌آخرین دلخوشی‌رانخواهم داشت .

تمنا میکنم که زیاد غصه نخورید ، میدانم که خیلی سخت و بیرحمانه است .... امامن‌هم مثل‌رفقای‌دیگرجان خودرا در راه ایدآلم ودر راه وطنم قربانی کرده ام . مثل رفیق **تاردیف** که در زنـدان ۱۵۶ در حیاط اول سکونت دارد ومثل دوست کوچهٔ **دکره** شهامت خود را حفظ کرده‌ام .

از پدرم بخاطر تمام بدبختیهائی که برایش فراهم آورده‌ام معذرت میخواهم. اما بااینهمه اورا بسیار دوست میداشتم . پدرم خیال‌میکرد که‌من اورا قاصد ونامه رسان خودمان کرده‌ام ، از او بسیار عذر میخواهم زیرا میدانم با وجود تمام حرفهائی که میزدمرا خیلی‌دوست میداشت . حالا دیگر شمارا نخواهم دید ...

---

* Santé سانته زندان مرکزی پاریس است (مثل قصر در تهران) که در زمان جنگ عده‌ای ازاسیران سیاسی‌راهم درآنجا نگاهداری میکردند. مترجم

اکنون چند توصیه بشما دارم : خواهش میکنم پدرم از نامزدم مراقبت بسیار داشته باشد واورا ازجانب من صمیمانه ببوسد و باو بگوید که من تا آخرین لحظه عمرم درفکراوهستم . نامهٔ دیگری هم برایش خواهم نوشت که امیدوارم باو برسد. اکنون بسته‌ای ازاثاثیه‌ام تهیه خواهم کرد که آنرا بعنوان یادگار برایتان خواهم گذارد ؛ دستمالی را که مادرم درآخرین بسته ای که برایم فرستاد گذارده بود با خود نگاهمیدارم . آنرا با خود خواهم برد زیرایك جفت دستکشم درآن بسته مانده‌است. ازبسته‌هاوهدایائی که برایم میفرستادید وهمچنین از مهربانی‌های دیگران سپاسگزارم . اکنون همه چیز را بپایان خواهم رسانده وهم‌اکنون آخرین شام خودرا خواهم خورد. کتابهایم رابه برتون بدهید وازجانب من با او وباهمهٔ دوستانم خداحافظی کنید .

یکباردیگرازشما خداحافظی میکنم وجدامیشوم زیرا وقت میگذرد و میخواهم برای خواهرم ونامزدم هم نامه بنویسم .

پس خدا حافظ مادر جان عزیزم ، پدر جان عزیزم . شما را بشدت میبوسم .

زنده باد فرانسهٔ مستقل !

دده

HENRI BAJTSZTOK

هانری بایتزتوك

دراول ژوئن۱۹۴۳ بازداشت‌شد ودر۱۶ اکتبر۱۹۴۳
درحالیکه کمتر از بیست سال‌داشت تیرباران گردید .

فرن اول اکتبر ۱۹۴۳

پدر مادر عزیزم

بالاخره اجازه یافته‌ام که برای‌شما نامه بنویسم. میخواهم‌پیش ازهرچیز برایتان بگویم که ازلحاظ جسمی وروحی در کمال سلامتی‌هستم وازاین دو جهت‌وضعم بسیارخوب است . امروزصبح با رفقایم در فرن محاکمه‌شدیم وهمانطور که انتظار داشتم تمام بیست وپنجنفرمان محکوم باعدام‌شده‌ایم.

هیچ کدامما‌ن ضعفی‌نشان‌ندادیم . همه باخونسردی وآرامش موقعیت خودرا تشخیص‌میدادیم ومیتوانم برایتان بگویم که شخصاً از اینکه میدیدم وضع اینطوراست یك نوع شادمانی‌عمیق داخلی درخود احساس میکردم .

مادر، تواجازه خواهی داشت که بامن‌ملاقات کنی. دلم میخواهد که اگر ممکن باشد **الوا** راهم به‌بینم اما اگردشوار باشد ومشکلاتی‌داشته باشد ازاین‌دیدار میگذرم . روحیه‌ام‌خیلی‌قوی وخوبست و بعلاوه چون محاکمهٔ ما بپایان رسیده است حالا اجازه دارم کتاب بخوانم و با رفقایم خواهم بود . با اینکه محکوم بمرگ شده ام بتواطمینان‌میدهم که آنچه درملاقات باتو گفتم‌حقیقت‌است. همه‌اش‌راست است. تکرارمیکنم ، برای من‌خیلی‌اضطراب وجوشش‌نشان ندهید آنچه برایم پیش‌می‌آید کاملا طبیعی است ؛ اگر من سرباز میبودم شاید بیشتر گمنام میمردم درحالیکه هنوز نمرده‌ام ...

تصورمیکنم که این‌آخرین نامه‌ام باشد ومن‌همهٔ شمارا بامحبت بسیار میبوسم . یك بار دیگرازشمامیخواهم که شهامت خودرا حفظ کنید وبدانید

که من بیهوده نمیمیرم . من با کمال آرامش، بافکر راحت و باوجدان آسوده این نامه رامینویسم ، افسوس که مایهٔ رنج بزرگی برای شما شده‌ام اما باور کنید که وضع من خیلی جای افسوس ندارد زیرا من نه ازدواج کرده ام و نه پدریك خانواده هستم . تمام دوستانی را که در **پاریس** ، در **آوینیون** و در **کارپانتراس** دارم بدون استثناء میبوسم .

بازهم شمارا میبوسم . شهامت داشته باشید. زنده بادفرانسه !

ه . بایتزتوك

✡

زندان فرن. دراین روز ٤ اکتبر ۱۹۴۳

دانیل دوست عزیزم

شاید متعجب میشوی ازاینکه چنین پیامی ازمن بتو میرسد. من روز اول اکتبر بعلت عملیات چریکی ازطرف دادگاه نظامی آلمان محکوم باعدام شدم . روزاول ژوئن درپاریس بازداشت شدم وازآن‌وقت تاکنون در یك سلول انفرادی زندان موقت **فرن** هستم . حالا درانتظار اخبار درخواست تجدید نظری که داده‌ایم درمیان رفقائی که وضع مرا دارند بسرمیبریم. وضع سلامتی وجسمیم فوق‌العاده است وروحیه‌ام عالی است .

فکرمیکنم که شاید حالا باید ازتوخدا حافظی کنم . همچنین از تمام دوستان ورفقایم که توآنهارا میشناسی و با آنها در ارتباط هستی مخصوصاً ازآقای **م... وژان وروژه** وازاستادان **مدرسهٔ دیدرو** ودوستان ومعلمینمان در **آوینیون** و **کارپانتراس** خدا حافظی میکنم .

امیدوارم برای من مضطرب نباشند . من همیشه میدانستم چه میکنم و بسیار راضی وخوشحالم که اعمالم را باافکارم که همیشه منزه وپاك بوده و هست هماهنگ کرده ام .

اگر بمیرم خوشوقتم که وظیفهٔ خودرا انجام داده‌ام و افسوس میخورم که دوستی چون تورا بدون رفیق میگذارم ! ...

دوست عزیزم بدلایل فنی نامه‌امرا خلاصه میکنمو ترامیبوسم درحالیکه برای شادمانیها وخوشیهائی که بتو مدیونم ازتوسپاسگزارم .

پس خداحافظ یا بامید دیدار ... بهرحال امیدوارم تو و خواهرت و پدرت شهامت وتوفیق و شانس فراوان داشته باشید . بدوستان سلام دارم مخصوصاً به ژان و ...

دوست صمیمی تو

هانری شونا بایتزتوک

☆

فرن ٦ اکتبر ١٩٤٣
ساعت ١٤

پدرمادر محبوبم

ساعت چهار بعدازظهر اعدام خواهم شد . این خبررا الان شنیدم و با رفقای دیگرم با آرامش درانتظار این آخرین لحظه هستیم .

بسته‌ای را که برایم فرستاده بودید امروزصبح دریافت داشتم وچون هنوز ازسرنوشت خود اطلاع قطعی نداشتم اثاثیه‌ام رابرایتان نفرستاده‌ام و بعد بشماخواهد رسید. ماهمه بیش‌ازهمیشه غذا خوردیمواین‌نشان اینست که روحیهٔ ما همه در کمال آرامش‌است .

آنچه فکر میکنم . شمامیدانید و نمیخواهم برایتان بازگوئی کنم . من برای‌خوشبختی **الوا** کوچولوهای تمام دنیا کارمیکردم و یقین دارم که ساعت خوشبختی آنها راپیش آورده‌ام . برای من زیاد افسوس نخورید و

خودتان را به **الوای** کوچك من مشغول دارید: آرزو میکنم که کارنامهٔ ابتدائیش رابگیرد ومهندس‌پیشه وهنرشود و بعدهم بمدرسهٔ عالی مهندسی برق برود.

صمیمانه‌ازشماخواستارم که اگرمیخواهیدآخرین آرزوی‌مرابرآورید برایم تعزیه نگیرید. مردم هرچه میخواهند بگویند. عزاداری‌مخالف افکار من است .

میدانم که شمایسیار باشهامت هستید ومن‌شمارا ستایش میکنم زیرا میدانم که شماچه رنجهاکشیده‌اید .

شماوهمهٔ دوستانم رامیبوسم .

زنده باد فرانسه !

هانری شماکه شمارا عزیزمیدارد

GEORGES BAUCE

ژورژ بوس

دره مارس ۱۹۲٤ درپاریس متولد شد ؛ در فوریه ۱۹٤۳به نهضت مقاومت پیوست ومسئول نظامی یکدسته ازجنگجویان شد. در۱۰ ژوئیه ۱۹٤۳ بازداشت گردید در ۲۳ اکتبر در « مونت والرین » تیرباران شد .

زندان فرن ۲۳ اکتبر ۱۹٤۳

پدر مادر عزیز

وقتی که این نامه بشمامیرسد من اعدام شده‌ام .

ازشما تقاضامیکنم که همه باشهامت باشید و کمی‌هم بمن فکر کنید . وظایف خودرا به برادرم آندره واگذار میکنم که اگرحادثه‌ای ناگهانی برای مادرم یاپدرم روی‌دهد اوهمهٔ برادران وخواهران کوچکش را زیر مراقبت خود بگیرد .

امیدوارم که بتواند این وظیفه را بافدا کاری انجام دهد . اما از پدر ومادرم خواهشمندم که کمی بیادمن باشند ومخصوصاً برای تربیت برادران‌و خواهران کوچکم‌خیلی مراقبت داشته‌باشند. دربارهٔ برادرم کلودامیدوارم که اورا یك مرد آینده ویك جوان زیرك وهوشیار بارآورید و اگردلش میخواهد کاری کنید که تحصیلاتش‌را ادامه بدهد واغلب‌ازمن برایش‌صحبت کنید ، زیرا دربارهٔ خودمیتوانم بگویم که هیچ دریغ وافسوسی ندارم .

من‌همیشه دراعتقادخود تاپایان کار استوار و شرافتمند باقیمانده‌ام . ما همه شهامت خودرا حفظ کرده‌ایم وبا امیدبسیار به یك آیندهٔ بهترودرخشان تری برای‌شما ، شمارا ترك میگوئیم . واین‌اعتقاد بآینده است که بمانیرو می‌بخشد ومارا حفظ میکند .

شما باشهامت باشید زیرا مابمر گ‌زیبائی میمیریم برای‌شما که باقی میمانید و باید زندگی را ادامه دهید بیش‌از ماکه زندگی را رها میکنیم ومیمیریم شهامت‌لازم است‌و باینجهت است که من ازتمام دوستانم درخواست دارم که در ازای فداکاری‌ما از کمك ومساعدت بشمادریغ و کوتاهی‌نکنند.
پسرشماکه شمارا ترك میگوید ودرچهرهٔ دشمنان آلمانی خود فریاد میکند: «زنده باد فرانسه وطن‌من !»

خدا حافظ همه

ژورژ بوس

JACQUES BAUDRY

ژاك بودری

یکی‌ازپنج دانشجوی مدرسه بوفون که در۱۰مارس ۱۹۴۲
توقیف شدند. بنامهٔ ژان آرتوس رجوع‌شود .

فرن دوشنبه ۸ فوریه ۱۹۴۳

پدرمادر بیچاره وعزیزم

عمری را که‌شما بمن بخشیدید ومن آنقدر بدان‌دلبسته بودم بزودی ازمن خواهندگرفت . این برای‌من و برای شما امری بسیار دشوار است. خیلی خوشحالم که پیش از مرگ‌خود اطلاع یافتم که شما شهامت خود را حفظ کرده‌اید . باشهامت باشید مخصوصاً مادرجان عزیزم که او را از صمیم‌قلب بیچاره خود میبوسم .

عزیزان بیچاره‌ام ! من مبارزه را با میل خود پذیرفتم وشما این را میدانید . من تا پایان کار با شهامت وشجاع خواهم‌بود. جنگ بزودی‌پایان خواهدیافت وشما بهرحال‌ازصلحی که فراخواهد رسید و کمی ازآن بخاطر فداکاریهای من‌است خوشحال خواهید بود . دلم میخواست که به د....، به کنار پیر وهمپر بازگردم . میخواستم که بازهم زنده بمانم تا شمارا بسیار دوست بدارم افسوس ! نمیتوانم .مرگ‌ناگهانی تلخ است !

روزنامه هارا دیده‌ام . ما درحال‌پیروزی‌میمیریم . اعدام امروزصبح ساعت یازده انجام میگیرد. من‌بیاد شماخواهم بود وبه یاد **نیکول**. افسوس برنقشه های‌زیبائی که برای‌آینده داشتیم ! امیدوارم که اومرافراموش‌نکند وخویشانم را نیز. اما مخصوصاً امیدوارم که زندگی او ادامه یابد ، و از جوانیش استفاده کند .

پدرم ، مادرم ، عزیزانم که مرا آنهمه دوست میداشتید ، خداحافظ ! من هرسه شمارا بشدت درآغوش میفشارم . شهامت داشته باشید! زنده باشید! من بامنتهای مهرشمارا بنشانهٔ زندگی میبوسم .

خداحافظ پدر، مادر! خداحافظ **نیکول**!

ژاك شما

زنده باد فرانسه!

PIERRE BENOIT

پی‌یر بنوا

یکی از پنج دانشجوی مدرسهٔ بوفون بود در ۱۰ مارس ۱۹۴۲ بازداشت شد. بنامه ژان آرتوس رجوع شود .

۸ فوریه ۱۹۴۳

پدر مادر عزیزم ! دوستان عزیز !

پایان کاراست ! آمده‌اند که ما را برای تیر باران شدن ببرند. بجهنم، مردن درمنتهای پیروزی کمی تأسف آور است اما چه اهمیتی دارد ! اهمیت یك واقعه فقط درخیال آدمی است

مانو برادر خودت رایاد کن ، او تاپایان کارمنزه و با شهامت بوده است وحتی در برابر مرگ هم نمیلرزم .

خداحافظ مادرجان رنجها وغمهائی که من برایت فراهم کرده‌ام ببخش. ازپسرت خاطرهٔ خوش وخوبی نگاهدار .

توتوت وتوتو خداحافظ، من شمارا نیزمانند پدر مادر خود دوست میداشتم .

مانو پسر خوبی باش. تو تنها پسری هستی که برای آنها میمانی. بی احتیاطی نکن .

خداحافظ تمام کسانیکه دوستشان داشته‌ام و تمام کسانیکه مرادوست داشته‌اید ، ژانتوا ودیگران .

زندگی زیباخواهد بود. ماسرود خوانان براه می‌افتیم . شهامت داشته باشید . بعدازشش ماه زندان ، مردن خیلی وحشت آور نیست .

آخرین بوسه هایم برای همهٔ شما .

پی‌یر وی شما

MARÇEL BERTONE

مارسل برتون

در اول اکتبر ۱۹٤۱ به نهضت پیوست افسرف . ت . پ. بود .
در۱۷آوریل ۱۹٤۲ بهسن‌بیست ویك‌سالگی تیرباران شد .

۱۷ آوریل ۱۹٤۲

(به دخترش)

هلن کوچکم وقتی که تو این نامه را میخوانی یقیناً مغز کوچکت تازه معنی زندگی را درك خواهد کرد . تو افسوس خواهی خورد که چرا پدرت در کنارت نیست تا بهمراه مادرت تراخوشبخت سازد .

هلن من تو یکروز باید بدانی که چرا پدرت در بیست و یك سالگی مرد، چرا فداکاری کرد وچرا ظاهراً ترا رها کرده است . من ترا با تمام محبت پدری که ممکن است در یکمرد باشد دوست داشته‌ام ، برای آیندهٔ تو تصورات زیبائی داشتم که دیگر نمیتوانم داشت اما بمادرت اطمینان دارم که خواهد دانست چگونه جای مرا در کنار تو بگیرد .

هلن کوچکم اکنون ساعت دو بعد از نیمه شب است ودرساعت چهار باید آماده مرگ بود. بایدعجله کنم . گوش کن و باراده من احترام بگذار:

۱ـ درتمام کارهای زندگیت ، مادرت وخاطرهٔ پدرت را محترم بدار اگر یکروز از احترام بمادرت بکاهی بدانکه اگر بتوانم خبرشوم ، ازگور بیرون خواهم آمد تاترا سرزنش کنم .

۲ـ بیاموز تا بفهمی که من برای‌چه میمیرم .

۳ـ بیاموز تا اشخاصی را که دراطرافت هستند بشناسی ودر بارهٔ اشخاص نه ازآنچه بتومیگویند بلکه ازآنچه ازایشان می بینی قضاوت کن .

۴- بخواه که شخصیتی بشوی. فدا کاری برای هدفهای عالی و نجیبانه داشته باش ومگذار چیزهائی که بتو میگویند فدا کاری تو بیهوده و بیفایده است ترا از راه بازدارد.

۵- بارفتار شرافتمندانهٔ خود پشتیبان مادرت باش و برای او غمهای بیهوده ایجاد مکن. با تمام نیرویت باو کمك کن زیرا زندگی او با مشقات تلخ و دردناك مسموم شده است.

۶- اگردر زندگی خود ثروتی نداشتی با این فکر تسلی داشته باش که سرچشمهٔ خوشبختی واقعی در آن نیست.

۷- برای همسری خود کارگر شرافتمندی انتخاب کن. او باید سخاوتمند پرمحبت و کارگر باشد و بتواند ترا دوست بدارد.

دخترم! درخیال خودترا میبوسم. برای ما بااجازهٔ دیدار شما موافقت نکرده‌اند. شاید هم باین صورت بهتراست.

خداحافظ هلن. پدرتو در حالی میمیرد که فریاد میزند «زنده باد فرانسه!»

این نامه در زندان سانته درتاریخ ۱۷ آوریل۱۹۴۲ نوشته شده‌است که تاریخ اعدام من است.

مارسل برتون

سرت را بلند نگاه دار. زیرا پدرت تیرباران شده‌است.

JEAN BOSC

ژان بوس

در۲ ژوئن ۱۹٤٤ بسن۱۸سالگی‌در«مونت والرین» تیرباران شد . رئیس دسته «ژان کالوه» بود که هر دو باهم تیرباران شدند ونامه‌ئی هم از او بعداً جاپ شده است .

فرن ۲ ژوئن ۱۹٤٤

پدر مادر بسیارعزیزم .

من آخرین نامه‌را که یك نامهٔ تودیع پیش‌ازمرگ است برایتان مینویسم بما اطلاع داده‌اند که بادرخواست تجدیدنظرمان موافقت نشده‌است ودرساعت سه بعدازظهر امروز درمحل نامعلومی‌اعدام خواهیم شد . ازشما تمنادارم که با کمال شهامت باشید زیرا من‌خود شهامت بسیار دارم وشماهم باید بهمین اندازه شجاع وباشهامت باشید وخودرا شایستهٔ داشتن چنین پسر محبوبی نشان دهید .

آخرین ساعت فرامیرسد، وقتی که این کارت بشمابرسد مدت درازی خواهد بود که دیگر ما دراین دنیا نیستیم ؛ اما ما شجاعانه خواهیم مرد و مغروریم ازاینکه فرانسوی هستیم .

امیدوارم که مرابخاطر رفتار گذشته‌ام که همیشه موافق دلخواه شما نبود ببخشید .

آخرین بستهٔ امانت‌شمارسید وبهرصورت مورد استفاده قرارگرفت. لباسهای مرا بزودی برایتان خواهند فرستاد وبازهم‌تمنامیکنم که مایوس و نا امید نشوید .

کار بپایان میرسد وشما باید ازاین لحظهٔ دردناك بگذرید .

هیچ چیز گفتنی برای شما ندارم جزاینکه بازهم خواهش کنم که هر وقت بیادمن وفکرمن هستید باشهامت باشید .

شما وتمام خانواده‌ام را بشدت میبوسم وخاطرهٔ فراموش ناشدنی شما را تا آخرین دم با خودخواهم داشت .

پسرمحبوب و عزیز شما که شما را بشدت میبوسد و برای همیشه شما را ترك میگوید .

پسرشما که تاپای مرگ فدائی شمابود.

ژ . بوس

خداحافظ ! زنده باد فرانسه که من جانم را در راهش داده‌ام !

EMMANUEL BOURNEUF

امانوئل بورنوف

کارگر تنظیم کار در«هربلی» (ناحیه سن واواز) بود دراول ژوئن ۱۸۹٤ متولدشد. در۲۹ نوامبر ۱۹٤۳ دستگیر گردید. در ۲۱ آوریل ۱۹٤٤ تیرباران شد .

۲۱ آوریل ۱۹٤٤

زن عزیزم و کودکان عزیزم .

آخرین نامهٔ خود را برایتان مینویسم زیراهمین‌الان بما اطلاع دادند که درخواست تجدید نظرمان پذیرفته نشده است و در ساعت سه بعدازظهر امروز تیرباران‌خواهیم شد. اما باید خیلی با شهامت بود. مخصوصاً توعزیزم زیرا تودو فرزند عزیزداری که‌هنوز بزرگ‌نشده‌اند وآنهاهنوز خیلی بتواحتیاج دارند . آنهاراخوب بزرگ‌کن و برای این‌منظور لازمست که تو شهامت خودرا حفظ کنی وازخودت بخوبی مراقبت کنی تاثیرومند باشی .

طبعاً لازم‌خواهد بود که توبکارخانه بروی و کار کنی وناچار خواهی بود که کارمنزل را رها کنی زیرا ترا خیلی خسته خواهد کرد.

کندوهای عسلم را با اسبابهای دیگرم بفروش. این کار مقداری‌پول برایت فراهم خواهد کرد اما آنرا از۲۵ یا ۳۰هزارفرانك کمترنفروشی.

عزیزم بازهم برایت تکرار میکنم که خیلی‌باشهامت باش .

من‌هم باشهامت هستم. مرگ‌مرا نمیترساند .

تو بفرزندانمان خواهی گفت که آنها را بسیار دوست‌میداشتم، ایدآل من بخاطرآنها بود وبخاطراین بود که بعدها آنها کاملاخوشبخت باشند.

همچنین بآنها بگو که من بدون ترس و بدون کوچکترین‌ضعفی مانند

يك كمونيست واقعی مردم .

همچنين آخرين سلام يك كمونيست را به تمام دوستانمان برسان.

زن عزيزم ، همهٔ خانواده را بجای من خواهی بوسيد . مادر بزرگ، **گودين ، ژان** وهمه را.

وتوعزيزم ، آخرين بوسه هايم را برای تو و برای كودكان عزيزم ميفرستم .

شهامت ! شهامت ! مثل من باشيد، مبارزه برای شما پايان نيافته است .

هزاران بوسهٔ گرم

امانوئل

عزيزم وقتی كه خبر اعدام من رسماً بتو رسيد بايد به بيمه رجوع كنی وحق بيمهٔ عمرمرا دريافت داری واين خود برايت كمكی خواهد بود.

بازهم بوسه‌های گرم برای هرسهٔ شما .

شمارا دوست ميدارم.

JEAN CALVET

ژان کالوه

رئیس گروهٔ «ف.ت.پ» درآلزاس-لورن بود درروز۲ ژوئن
۱۹۴۴ بسن نوزده سالگی درمون والرین تیرباران شد .

فرن ۲ ژوئن ۱۹۴۳

پدر مادر عزیز
هم الان مطلع شدم که امروز ساعت سه بعداز ظهر تیر باران خواهیم شد و بدینقرار این آخرین نامهٔ من خواهد بود .
من تا پایان کار باشهامت و دلیر خواهم بود. هرچند که این خبر برای شما سخت و نا گوار است ولی من باعزم قوی آنرا باطلاع شما میرسانم . مخصوصاً تقاضا دارم سعی کنید **ژانین** را تسلی دهید و برای این کار از شما سپاسگزارم .
اکنون که من این نامه را مینویسم ساعت یازده و نیم است. چندساعتی را که ازعمر من باقی است با یادشما و با یاد فرانسه وطن نجیبم خواهم گذراند.
من بخاطر یك هدف و منظور صحیح و درست میمیرم . امیدوارم که جنگ بزودی پایان خواهد یافت و فداکاریهای ما بیهوده نخواهد بود.
پدر مادرعزیز، من دیگر شمارا نخواهم دید . شماهم مرگ مرا باهمان شهامتی که من اعدام خودرا تلقی میکنم تحمل کنید .
دیگر نمیدانم برایتان چه بگویم. من نامه را باخداحافظی از شما بپایان میرسانم و تکرار میکنم که شمارا دوست میدارم وهمواره بیادشماهستم .
آخرین بوسه های پرازمهرخودرا برایتان میفرستم .
خداحافظ! زنده بادفرانسه!

پسرمحبوب شما

ژان

PAUL CAMPHIN

پل کامفن

در۲۱ اکتبر ۱۹٤۰ به نهضت مقاومت پیوست و زیرفرمان « شارل دوبارژ» قرار گرفت. ابتدارئیس گروه وبعدرئیس‌دسته‌شد وبعداً بمقام استوار و افسر «ف.ت.پ» ارتقا یافت وآجودان سرهنگ « دومونت» درمنطقهٔ شمال شد . در۲٤ اکتبر ۱۹٤۳ بازداشت گردید و دراول نوامبر ۱۹٤۳ اعدام شد .

آراس ۱۷ اکتبر ۱۹٤۳

به حزب کمونیست بزرگم.

تا چند روز دیگر من ورفقایم بسوی میدان اعدام خواهیم رفت . من این‌راه را باسر بلند و بارضایت خاطر ازانجام وظایفم و با اینفکر که من برای تو، ای‌حزب گرامیم مبارزی وفادار بوده‌ام خواهم پیمود . باکمك‌وراهنمائی برادرم رنه که همیشه عالیترین سپاسگزاری خودرا تقدیم اومیدارم ازسال ۱۹۳۵ عضوسازمان‌جوانان کمونیست بودم وبزودی دبیر بخش‌جوانان شدم. بعد جنگ‌فرارسید وداوطلبانه بخدمت ارتش‌پیوستم ویکسال‌زیر پرچم بودم اما موقعیکه پیمان ننگین ترك مخاصمه امضا شد من به آراس پیش رفقایم بازگشتم تا متفقاً مبارزه را ادامه دهیم. درماه مارس سال ۱۹٤۲ بابرادرم موریس به چریکها و پارتیزانها پیوستم و او بعد ازتحمل ماهها زندان و شکنجه‌های بسیار در ۱٤ مارس ۱۹٤۳ باگلوله‌های آلمانی از پاافتاد وشجاعانه جان داد .

درآوریل ۱۹٤۲ بفعالیتهای غیررسمی ومخفی پرداختم . در۲٤ اکتبر سال ۱۹٤۳ درهلم ازطرف نه نفرپلیس‌فرانسوی‌وسه نفرپلس آلمانی مجروح‌و

دستگیر شدم. آنوقت ساعت نه شب بود. منزلی که من در آن بودم محاصره شده بود. پلیسها بمن پیشنهاد کردند که تسلیم شوم و من کوشش میکردم بگریزم. پلیس فرانسوی **دو لانوی** از اهالی **لیل** (جزء افراد تیپ مخصوص) بارولورش سه گلوله خالی کرد. یك گلوله به رانم و یکی به زانویم اصابت کرد و آنوقت بوسیلهٔ این پلیسهائی که با کمال وقاحت خودرا فرانسوی هم میدانند دستگیر شدم. مرا به کلانتری مرکزی شهر **لیل** بردند ودر آنجا این پلیسها مرا تا ساعت هشت صبح شکنجه دادند. ضربات چماق بر تمام سر و روی من فرود می آمد درحالیکه برروی دو صندلی درازم کرده بودند و خون فراوانی ازمن میرفت (جراح میگفت که میبایست هرچه زودتر به بیمارستان منتقل شوم) و در همین وقت **روشه** کلانتر مرکزی شخصاً لگدی بصورت من‌زد . وشکنجه هاهم با کمال شدت ادامه داشت .

تاساعت پنج صبح چیزی را اعتراف نکردم . دراین موقع براثر شدید ترین و بدترین شکنجه‌ها که ازطرف پلیس بعمل آمد ناچار نام خودرا افشا کردم . پلیسها اعضای تناسلی مرا بروی صندلی گذاردند و بادست خودشان برروی آن فشار می آوردند. یکبار دیگر هم همین شکنجه را بکار بردند تا اعتراف کنم که باچند نفر از رفقا ملاقات کرده‌ایم ولی من گفتم که آنها را نمیشناسم وملاقاتی باآنها نداشته‌ام . بالاخره در ۲۵ اکتبر ۱۹۴۲ ساعت یازده صبح مرا درحالیکه گرفتار ضعف فوق‌العاده شدیدی بودم به مریضخانه **سن سوور** بردند . شش روز بیهوش افتاده بودم دراین مدت دوبار زانویم را عمل کرده بودند. باوجوداینکه من خوابیده بودم وتقریباً تاسینه‌ام گچ گرفته شده بود چهار نفر مراقب مسلح شب و روز بالای سرم کشیك میدادند. در اینجا لازم میدانم ازمهربانیهای خانم پرستاری که با مهربانی ازمن مراقبت میکرد واز بیماران **تالار هانری- فوله** بخاطر محبتهائی که نسبت بمن مبذول میداشتند سپاسگزاری کنم .

روز ۱۲ نوامبر ۱۹۴۲ به بیمارستان آلمانی **کالمت** منتقل شدم که سه

ماه و نیم آنجا بودم و از آنجا مرا به زندان **لوس** بردند که ۲۸ فوریه ۱۹۴۳ به آنجا رسیدم . هشت روز بعد درحالیکه مدت پنج ساعت به مچ دستهای خود آویخته بودم و مشت و لگد وحشیها برسر و رویم فرود می آمد مورد بازجوئی و تحقیق قرار گرفتم . یکبار دیگر طناب پیچم کردند و برروی سه میلهٔ آهنی که پنجاه سانتیمتر از زمین بلندتر بود خوابا ندند. یك میله زیرپا ها یك میله زیر کمر و یك میله زیرسرم بود و سه ساعت در این حال بودم . در بازجوئیهای دیگر کلاه الکتریکی برسرم میگذاشتند و در عین حال با ضربات خود با شلاق هائی که میله‌ای فلزی داشت تازیانه میخوردم (در روی پشتم هنوز جای زخمهای تازیانه باقیست) . چهار روز هیچ غذا بمن ندادند و برای شکنجهٔ من خوراکیهارا فقط نشانم میدادند . باوجود تمام این شکنجه‌هامن بهیچ یك از رفقایم خیانت نکردم، نام هیچ یك را افاش نساختم ، باهیچ کدام اظهار آشنائی نکردم و همیشه همه چیز را انکار میکردم و از این جهت بیشتر مورد توهین و شکنجه قرار میگرفتم . چهار بسته امانت برایم آوردند ولی در زندان همیشه در سلول انفرادی محبوس بودم دو ماه و نیم تمام در یك سلول بودم بدون اینکه حتی برای گردش کردن در زندان مثل سایر زندانیان از سلول خارج شوم .

۲۸ ژوئیه ۱۹۴۳ جهنم **لوس** را ترك کردم و همان شب به **آراس** رسیدم . در اینجا باز مرا به سلول انفرادی افکندند و بسته‌های هدایائی را که برایم رسیده بود گرفتند باز شکنجه‌ها و استنطاقها شروع شد. تمام آنچه را که بمن نسبت میدادند انکار میکردم اما مامورین تروریست آگاهی اوراق ساختگی در پروندهٔ من گنجانیده بودند که من آنهارا در دادگاه میدیدم . بالاخره مرا بیك زندان مشترك وعمومی منتقل کردند. بیش از هفت ماه تنها در سلول انفرادی بودم درحالیکه از گرسنگی واز زخمهایم شکنجه میدیدم اما شادمانی و روحیه‌ام ازدست نرفته بود.

روز ٦ اکتبر یك دادگاه مسخره که شبیه صحنهٔ نمایش کمدی بود ـ وکیل مدافع را ازخواب بیدار کردند که بدفاع بپردازد ـ ما پنج نفر واز

جمله رفیق دلیرم ژرژ لوشه را که همواره برای من چون پدری بوده است محکوم بمرگ کرد. با اینهمه من میخندیدم و آواز میخواندم. من تا پایان کار یك نفر کمونیست فرانسوی باقی خواهم بود. هیچ افسوسی ندارم جز آنکه نتوانستم بیش از این کار کنم. اگر میبایست زندگیم را از سر بگیرم بازهم زندگی را بهمین شکل که طی کرده‌ام آغاز خواهم کرد. من بوجود توای حزب کمونیست بزرگم مفتخرم و نیز بوجود مبارزین فساد ناپذیرتو افتخار دارم که هرروز میمیرند بدون آنکه کوچکترین اطلاعی بدست دشمن افتاده باشد. من در حالی بسوی میدان اعدام خودمیروم که سرود **مارسیز** و **انترناسیونال** رامیسرایم. ازاین که می بینم غارتگران وحشی در زیر ضربات ارتش دلیر سرخ بعقب رانده میشوند وازمشاهدهٔ مقاومت کشورخود وازاینکه میبینم حزب من ازهمیشه نیرومندتر است قلبم شادمان است. مرگ برایم اهمیتی ندارد. من میدانم که انتقام رفقایم و خودم گرفته خواهدشد. هر روز جمعی جنایتکاران ومزدوران باگلوله‌های چریکها و پارتیزانهای ما از پا می‌افتند. ازرفقای ما خیلی‌ها مرده‌اند ومن اکنون باین قهرمانان نجات درود میفرستم از جمله **ژولین هاپیوت** که حاضر بودند برای خیانت مبالغ هنگفتی باو بپردازند، **شارل دوبارژ**، **اگوستن لوعبائر**، **ژول دوموِن**، **آرمان پیلار** که در برابر من براثر ضرباتی که برسراو وارد می‌آمد جان داد ومدت دو روز نعش او همچنان برزمین مانده بود، برادرم **موریس** وچه بسیار کسان دیگر.

ای فرانسویان جوان این قهرمانان رافراموش نکنید. نام آنها همواره مترادف شرف و شهامت باقی خواهد ماند. رفقای دیگری همچون من در انتظار آخرین لحظات عمرخودهستند. **ژرژ لوشه**، **ژرژ سانترن**، دورفیق هوادار دوگل، درمیان آنها هستند. کمونیستهای جوان! فرانسویان! چریکها هیچ ضعفی بخود راه ندهید. بزانودر نیائید. باشد که دم وطن پرستی و آزادی که ما را زنده نگاه میداشت درشما نیرومندتر ازهمیشه باشد. دشمن را از کشور برانید. خیانتکاران رابکوبید ورحم نداشته باشید.

لازم نیست که برای ما گریه کنید بلکه بکوشید تا پرچم مبارزه را هرچه بیشتر بلند کنید. رفقا، شما انتقام ما را خواهید گرفت. افتخار و درود بر شما که راه ما را دنبال میکنید. کسانی که مرده‌اند و کسانی که در آستانهٔ مرگند سپاسگزاری خودرا بشما تقدیم میدارند.

من بزودی عمر کوتاه بیست و یکساله‌ام را بپایان خواهم رساند تا فرزندان فرانسه آزاد و خوشبخت باشند. من به هدف و مرام حزبم خیانت نکردم.

من میروم در حالیکه تبسم برلب وسرود دردهان دارم. مرگ مرا نمیترساند.

خداحافظ رفقای چریك! خداحافظ کمونیستهای جوان! خدا حافظ حزب زیبایم! خدا حافظ کشور زیبایم! کسی که بسوی مرگ میرود بشما درود میفرستد.

زنده باد حزب کمونیست!

زنده باد فرانسه!

پل کامفن

JEAN CAMUS

ژان کامو

اهل «کونس» (در ایانت سن واواز) بود
در۲۵ آوریل ۱۹٤٤ تیرباران‌شد.

فرن ۲۵ آوریل ۱۹٤٤

مادرجان بسیارعزیزم .

مادرعزیزم مرا ببخش که تاکنون اینهمه مایهٔ رنج و زحمت توشده‌ام اما امروز رنجی دردناکتر ازهمیشه برایت فراهم می‌آورم . دوساعت‌دیگر یعنی در ساعت سه بعد از ظهر امروز بوسیله مامورین اعدام تیر باران خواهم شد .

روز ۱۱ آوریل‌محکوم بمرگ شدم وموقعی که تیر باران‌میشوم درست هیجده سال‌ویکماه دارم . من‌همچون فرد شجاعی میمیرم که وجدانش آرام است زیرا میداند که کاری جزانجام وظیفه‌اش نکرده‌است . مادرجان خیلی دلم میخواهد که توبرای پسرت زیاد خاق‌تنگ‌نباشی زیرامن هیچ‌شکوه و شکایتی ندارم. من‌میروم که به قلمرو خداملحق‌شوم ودرآنجابسیارخوشبخت خواهم بود . تنها چیزی که مایهٔ افسوس‌وشکایت‌من است وضع تووپدر و نامزدم میباشد .

پیش‌ازمرگ،میخواهم‌ازتمام کسانیکه به‌آنهابد کرده‌ام‌پوزش‌بخواهم ونیزتمام کسانی را که نسبت بمن بدی کرده‌اند می‌بخشایم .

توبرای دیدن **کلمانس ولئون**، پسرعموهایم، دخترعموهایم،وهمچنین بدیدن**هانریت** وهمهٔ‌خانواده‌اش‌خواهی‌رفت. دلم میخواهد که‌آنتوان‌ورنه

و نیز مادربزرگ و **هوگت** را ببوسم. پیش **سوزان** نیز خواهی رفت و همه را خواهی بوسید. این آخرین میل من است. مخصوصاً مخصوصاً مادرجان عزیزم خوب مراقب خودت باش و زندگانی عادی خودرا ازسر بگیر .

بعداز جنگ جسدم یابقایای آنرا در کنار پدربزرگ مرحومم **دزیره کامو** دفن کن . بدیدن آقای **ت**... برو و به او بگو که شاگردقدیمیس ازصمیم قلب اورا میبوسد :

مادرعزیزم من ازتوجدامیشوم برای اینکه کمی غذا بخورم و شکم خالی نمیرم. این نامه راتمام نمیکنم وهم الان آنرا دنبال خواهم کرد. مادرعزیزم میخواهم باور کنی که من حالا میفهمم که تو برای من چه چیز گرانبهائی بوده ای.

ژان کامو

ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه

مادر عزیزم

نامـه ام را ادامه میدهم تابتو بگویم که من با سربلندی و سیگار برلب بسوی میدان اعدام خواهم رفت . من بدنبال رفقای بسیارخودم خواهم رفت که آنها نیز همین راه را پیموده اند .

درلحظهٔ مرگ آخرین افکارم متوجه تووخدا خواهد بود زیرا من هردوی شمارا بطورمتساوی می پرستم .

آخرین اشکهای جوانی‌ازچشمانم بیرون نخواهندآمد تابرتوو برپدر عزیزم که امیدوارم بزودی باز گردد بگریم . مادرجان عزیزم بتو نصیحت میکنم که با خانوادهٔ مازیادتر معاشرت کن خودت را بدست غم وغصه بسیار مسپار. چقدر دلم میخواست که **گی نس** را پیش‌ازمرگ میدیدم اما بایداراده خداوند انجام پذیرد .

بعدازجنگ توازوجود پسرت که یکی از بهترین پارتیزانهای منطقهٔ پاریس بود شرم نخواهی‌داشت واقعاً نمیدانم که دیگردر نامهٔ خود چه بنویسم جزاینکه بتوتوصیه کنم که آرزو کنی وبخواهی که تمام کسانی که میشناختم ومخصوصاً تووپدرم که شمارامیپرستیدم زندگانی‌وآینده وسرنوشتی بهتراز من‌داشته باشید . من بزودی بسوی میدان اعدام خواهم رفت و باید که همچون یك انسان کوچك قویدل و نیرومند باشم .

مادرجان عزیزومحبوبم من ازتو جدامیشوم درحالیکه ترا باصمیمیت باهیجان با ستایش با عشق وباتمام آنچه حتی‌نمیتوانم بیان کنم‌میبوسم .

نامه‌های مرا نگاهدار، اگر من نامه رابنام تو نوشته‌ام برای اینست که میدانم تودرمنزل‌هستی اماوقتی‌که پدرم باز گشت‌نامه‌هایم را به اونشان بده زیرا این نامه‌ها برای اونیز نوشته شده‌است .

خداحافظ پدرمادرعزیز ومحبوبم. خداحافظ . خداحافظ . خداحافظ تایك روز دربهشت آسمانی .

پسرهیجده سالهٔ شما

ژان کامو

ÉTIENNE CARIOU

اتین کاریو

ملاح ماهیگیر درشهر «لسکوبیل» (درفینیستر) بود. در۹ژوئن ۱۹٤٤بازداشت شد ودر۲۳ همان‌ماه در«پون‌لابه» تیرباران شد .

(بدون تاریخ)

زن عزیزم ومخصوصاً **میمی**

عزیزانم ، **ماری** و **ژان** .

من ازمحکمهٔ نظامی می‌آیم که با **ژولین کورنتن**، **آرمان‌پریه‌و** **آلبرلارزول** و **که‌مر پروسپر** درآنجامحاکمه میشدیم متأثر ومتأسفم که برایتان بگویم که‌هر پنج نفررا بمرگ محکوم کردند .

زن عزیزم‌من‌ازهیچکس‌شرم‌ندارم، زیراتومیدانی . . . . . (سانسور شده) . . . . . سعی‌خواهی کرد که‌ساختمان‌منزل‌را بپایان برسانی، سعی کن که **میمی**‌را نیزبزرگ کنی‌ومتوجه او باشی. صورت کارکنان قایقهاو کتابچهٔ سرخ **ژ**... که در منزهستند روی اشکاف است .

به **آبریل** وبه **د**... بگوکه در برابر شما آدم باشند . من به آنها اعتماد دارم .

من که مردم لباسهایم را به **ژان** بده و با هم خوب رفتار کنید زیرا زندگی‌خیلی کوتاه است .دفترحسابهای کشتی‌دراشکاف بوفه است . پولها دریك قوطی و روی بوفه‌است .

درجهٔ هواسنج را من یاد داشت نکرده ام باید آنرا به بینی .

در مورد منزل همه چیزمنظم است جز **کورانتن م** ... که مزد تمام

کارهایش‌را که تقریباً ۳۰هزار فرانك است باومقروضیم وسندش در بالاست.

وتو **میمی** که آنقدر رنج ها وشادیها باتو داشته ام باشهامت باش و یقین بدان که پدرت بخاطر اینکه برای نجات زندگانی دیگران میکوشید بمرگ محکوم شد

بامادرت وباعمه هایت **ماری‌وژان**خوب ومهربان باش . ازجانب من **هلن‌وایون** را ببوس. امیدوارم که پدر بزرگ‌حالش‌خوب باشدو بازهم کمك ومددکار شما باشد .

اکنون که باید زندگانی‌را خاتمه دهم سلام مرا برفقا برسانید . . . . (سانسور شده) . . . . بهیچکس هر کسی که باشد بدی نکنید .

فرزندعزیزم ازآنجاکه من جزتوومادرت کسی را نداشتم با شهامت باش. برای همهٔ مردم خوب و مفید باش نمیتوانم برایت شرح دهم که چقدر دوستت میدارم .

باشهامت باشید ، پدرومادرعزیزم . . . . (سانسور شده) . . . .

اکنون‌سعی کنید تمام کارهای‌خود را ببهترین‌شکلی‌انجام دهید برای خودتان حرف ودردسرایجادنکنید . تمام لباسهایم را به **ژان** بدهید .

درپایان‌نامهٔ خوددخترم**میمی**،زنم **برنادوت**، خواهرم**ماری**،خواهر زاده‌ام**ژان**، مادرم **ماری‌شارلوت**،پدرم **میشل‌لورو** خواهرم **ماری‌لورو ولوئی**،**هلن وایون** دخترخوانده های‌عزیزم، **ماری لوئیزولوئی کاریو وماری‌کنه ومارسل کاریو** ، تمام‌فامیل وتمام رفقارا میبوسم.

من باید بمیرم ولی برای من گریه نکنید . . . . (سانسور شده) . . . .

باشما خداحافظی میکنم، بیاد من‌باشید. **تو برنادوت وتو میمی** مرا هرگزفراموش‌نکنید .

برای آخرین بارشمارا میبوسم اما حتی‌یك قطره اشك‌هم ازچشمانم بیرون نمی‌آید . . . . (سانسورشده) . . . .

من درفکرشماهستم .

خداحافظ زندگی ، زنده باد فرانسهٔ آزاد !

اتین کاریو

(در کلیسا برایم گریه وزاری‌نکن. ادادرنیاور، زیرامن یك کارگر شرافتمند هستم .)

من‌چهل ودوسال ونیم دارم وتو هیمهٔی وقتی که در زندان بودم به۱۹ ژوئن‌فکرمیکردم که‌روزتولدتست وتوهفده سال‌داری‌وحالا بزرگ شده‌ای.

بیاد من باش

ا . ك

EUGÉNE CAS

اوژن کا

ازاهالی «داستن» (ناحیه سن) بود در۲۴مارس ۱۹۴۴
باپانزده‌نفر وطن‌پرست دیگر در پارس تیرباران شد .

فرن ۲۴ مارس ۱۹۴۴

عزیزانم

من‌این‌آخرین نامهٔ خودرا برای‌شما مینویسم تا آخرین خداحافظ را بشما بگویم . مثل خیلیها من‌هم بعنوان سرباز وطنم فرانسه کشته میشوم . بهیچوجه خودرا سرزنش نمیکنم. عزیزانم، شما که رنج بسیار خواهید کشید، بشمامیگویم که باشهامت باشید و برای من زیاد گریه نکنید زیرا وضع من شکایت آمیز نیست بلکه وضع شما بیش‌ازمن تأسف‌انگیزاست .

مادرجان‌عزیزم خودرا با ژوزت کوچولوی‌من تسلی بده واوراهمچون مادرش که امیدوارم بزودی پیش‌شمابرخواهدگشت ، زنی‌حسابی بار بیاور . تمنادارم که اورانیز فراموش‌نکنید ولو اینکه بامرد دیگری که شایستهٔ او باشد زندگی‌را ازسر بگیرد . این‌امر کاملاموافق‌میل‌من‌خواهدبود که اگر میل‌دارد ازدواج کند زیرا اوجوانست ونباید زندگانی اوتباه شود .

خواهرك‌عزیزم من‌بتوامید بسیاردارم که بتوانی اندوه پدرومادرمان را ازخاطرشان ببری. باآنهانیکو ومهربان باش توتنها حامی آنها هستی و اگر در روزگارپیری احتیاجی داشتند توباید همان‌کاری را بکنی که اگر من‌بودم میکردم .

پدر مادر عزیزم، ازتمام آنچه برایم انجام داده‌اید سپاسگزارم واز

تمام زحماتی که برای شما ایجاد کرده‌ام معذرت میخواهم . چند دقیقه بعد از آنکه از شما جدا شدم مرا ازسر نوشتم مطلع ساختند وامروز بعدازظهر دیگرزنده نخواهم بود.

من بخاطر فرانسه میمیرم ، با این‌نامه آخرین آرزوهایم را دریافت میدارید . مثل‌ما باشهامت باشید. به پیش !

زنده باد فرانسه کشور من !

زنده باد حزب کمونیست !

اوژن کا

✡

۲۴مارس ۱۹۴۴

همسر عزیز ومحبوبم .

برای آخرین بار باتوخداحافظی میکنم ، توکه برایم زن و همسر کاملی بودی، شهامت! درفکر ژوزت کوچکمان، میوهٔ عشقمان باش. توبرای او دونفرخواهی بود زیرا من‌میروم اما دلم باتو باقی میماند .

وقتی که ژوزت کوچکم بزرگترشد باوخواهی گفت که پدرش بخاطر فرانسه وطنمان کشته شده است . عزیزم وقتی که تو بخانوادهٔ ما برگردی میتوانی اگر بخواهی زندگی دیگری راشروع کنی‌زیرا تو جوان هستی و آخرین آرزوی من اینست که توخوشبخت باشی، تواین‌شایستگی راداری.

امیدوارم که بشریت روزهای بهتری درپیش‌داشته باشد .

ژوزت کوچولو و عزیزم، توپدر عزیزت را نخواهی شناخت . تو و مادرت مایهٔ تمام شادمانیهای پدرت بوده‌اید . زنی شایستهٔ پدر و مادرت باش . عاقل باش و برای مادرت پرتوی از پدرت باش. امیدوارم که او بقیهٔ عمرش را که آرزومندم دراز وخوشبخت باشد باخوشبختی بگذراند .

زن عزیزم ، مثل من باشهامت باش وآخرین نوازشهای مرا بپذیر .

شوهر عزیزتو

اوژن

زنده باد فرانسه ، کشورمن !

ROLAND CAUCHY

رولان کوشی

در۱۶ اکتبر۱۹۴۲ به نهضت‌پیوست . سروان‌دسته های‌پارتیزان‌بود
در ۱۸ نوامبر ۱۹۴۳ باز داشت شد . در ۱۱ آوریل ۱۹۴۴ در
« مون والرین » تیرباران گشت .

فرن ۱۱ آوریل ۱۹۴۴

محبوب عزیزم

میشل محبوبم

ژاکوی عزیزم ، آخرین نامه‌ام را برایت مینویسم . این ضربت را باشهامت بپذیر ودلیرباش زیرا بما اطلاع داده‌اند که حکم اعدامِمان تأیید شده‌است ودرخواست تجدید نظررا رد کرده‌اند . ما همه در اینجا شهامت خودرا حفظ کرده‌ایم ودرساعت سه باسر بلند به‌جایگاه اعدام خواهیم رفت.

عزیزم، من‌تورا بیش‌ازخودم دوست میدارم وهرچه کرده‌ام برای‌خاطر همهٔ شما وبرای خاطراین بوده‌است که **میشل** عزیزو کوچك مازندگی‌خوشی داشته باشد .

میخواهم امیدوار باشم که توخاطرهٔ خوبی‌ازمن دردل خودت که مورد ستایش‌من‌بوده است نگاهمیداری . ازتو سپاسگزارم که کوشش میکردی آنچه حتی‌غیرممکن‌بود برای ما انجام دهی .

همسرعزیز ومحبوبم، **میشل** خودمان‌را بمراقبت تومیسپارم . اورا با خاطرهٔ خوشی ازمن بزرگ کن‌همانطور که وقتی که ناگهانی‌حرکت کردم وازشماجداشدم محبت ومراقبت خودرا نسبت به او قطع نکردی .

اگر من در جوانی میمیرم برای اینست که زندگی را دوست میدارم و میخواستم که زندگی زیبا باشد و آنرا برای همه زیبا سازم: فداکاری ما بیهوده نخواهد بود و شما روزهای بهتری را خواهید دید. آخرین افکار من متوجه شما خواهد بود و عکس هردوی شما تا آخرین لحظه بر روی قلبم خواهد بود.

مرا ببخش اگر از پول صحبت میکنم ولی لازمست که بعداز جنگ و حتی هم اکنون تو از حقوق بیوه گی جنگی برای خودت و از حق قیمومیت ملی برای میشل بهره مند شوی.

من فرمانده منطقه بودم و پنج ناحیه را زیر نظر داشتم تصور میکنم که شهرداری ما بتو کمك کند، از آنجا خبر بگیر و اطلاعی کسب کن.

محبوب عزیزم، این آخرین نامهٔ من باید نامهٔ امیدبخشی برای شما که باقی میمانید و برای امیدواری بروزهای بهتر آینده باشد. از جانب من پدر و مادرت را برای آخرین بار ببوس از آنها بسیار سپاسگزارم که بدیدنم آمده بودند.

دوستی مرا بتمام فامیل و بتمام دوستان ابلاغ کن و امیدوارم آنها بوجود من افتخار داشته باشند زیرا من بصورت یك سرباز و درحین جنگ میمیرم.

میشوی عزیز را بخوبی مراقبت کنید و امیدوارم که او نیرومند باشد. درمقابل او گریه نکنید. مثل ما باشید و هیچ اشك نریزید. ما با دیدگان خشك بجایگاه اعدام خواهیم رفت. ما باشهامت هستیم، شما نیز چنین باشید.

نامه‌ای نیز به سولانژ مینویسم زیرا ما اجازه داریم که هریك دو نامه بنویسیم. باو خواهم نوشت که بتو کمك کند و میشل ما را بزرگ کند زیرا دیگر من نخواهم بود. از آقای م ... سپاسگزاری کن اما می بینی که اقدامات او هیچ فایده‌ای نبحشید. بشما توصیه میکنم که میشل را تعمید مذهبی ندهید. وقتی که بزرگ شد خودش هرچه میل داشته باشد خواهد کرد.

همسر محبوب وعزیزم ، نامه‌ام پایان‌میپابد . من‌مجبورم ازتو جداشوم. اما ترامیلیونها بارمیبوسم و با مهربانی برقلب خود میفشارم. میشل رانیز با کمال مهربانی‌وهمچون یك پدرواقعی میبوسم .

عزیزم، خداحافظ . ترادوست میدارم.

شوهر تو

رولان

لبهایم را بر روی امضا میگذارم .

E. L. CHAMPION

ا . ل . شامپیون

سرباز قدیمی جنگجویان بین‌المللی در جنگهای اسپانیا و یکی از پیشاهنگان ف. ت . پ. بود . در ۱۱ ژوئیه ۱۹۴۲ باز داشت شد ودر۱۹ سپتامبربعدپس‌ازشکنجه های سخت در «ایسی‌له‌مرلینو» تیرباران شد .

۱۸ سپتامبر ۱۹۴۲

عزیزان محبوبم

آنیتای عزیزم. ازوقتیکه من باتو آشناشدم تاکنون‌سه سال‌میگذردو توچقدر ازرها کردن کشورت و کسانت غمگین‌بودی. باتمام عشقی که دلم را ازآن انباشته‌ام ازتوعذر میخواهم که بدینترتیب ترا بر گروه «دردمندان» افزودم. اکنون خوشبخت میمیرم زیرایقین‌دارم که توعشق‌مرامحفوظ‌میداری هرچند که اجازه ندادند من‌این‌حرف را ازلبان‌خودتو بشنوم . همچنین‌اجازه نخواهند داد که من برای آخرین بار ازلبان ژاکی کرچکمان کلمهٔ «بابا» رابشنوم که هربار آنرا میشنیدم آنقدرمرا خوشبخت و خوشحال میساخت. چقدرمیخواستم که بخشایش اورا نیز برای دل‌خود بدست آورده باشم.

توخوب میدانی که اگرمن نتوانسته‌ام آن خوشبختی وراحتی را که بخودمان وعده میدادیم برایت فراهم آورم گناه من‌نیست زیرا مبارزه برای بچنگ‌آوردن‌آنها فداکاری‌میخواهد.

من این فداکاری را بخاطرتومیکنم وتوخوب میدانی که باید همهٔ‌این چیزها را تحمل کرد .

با اینهمه برای توعشقی خواهد ماند که کم کم جای خالی‌مرا درقلبت

پر کند. زیراهمیشه دروجود پسرمان کمی ازعشق من خواهد بود، عشقی که بزرگترین وزیباترین حقیقت حیات‌من بود، هرچند که نتوانستم آنرا باتمام آن گرمی وعظمتی که میل‌داشتم برایت بیان کنم.

یکبار دیگر تو باشهامت واطمینان بارسنگین‌رنجهایت را بدوش‌خواهی گرفت، آخرین‌رنجهایت، زیرا مطمئنم که برادرت برای فرزندمان پدری همانطور که خودم میخواستم باشم خواهد بود وخانوادهٔ من نیز بسهم خود ترا تا روز درخشانی که اکنون‌درافق برمیخیزد کمك خواهد داد، روزی که از پشت این‌جنگ‌خونین که زندگی مرا گرفت میدمد ودنیارا ازشرق تاغرب وازجنوب تا شمال روشن خواهد ساخت.

یقین‌دارم که فرزند من فراموش‌نخواهد شد همچنانکه فرزندان تمام کسانی که درمبارزه برای‌عالیترین ودرخشانترین آرمانهای بشری که آرمان همیشگی‌من نیز بوده‌است ازپادرآمدند فراموش‌نخواهند شد.

من‌میمیرم درحالیکه یقین‌دارم برای آیندهٔ یك کودك و برای آیندهٔ تمام بشریت رنجبر وبرای پیشرفت درمبارزه بروحشیگری وبردگی بخوبی تلاش کرده‌ام.

بدیهی است وقتیکه موجود محبوبی راکه بسیار دوست میداریم از دست میدهیم این حرفها تسلی خیلی کوچکی است، و تو مرا بسیار دوست میداشتی. اینطور نیست **آنیتای** من؟

اطمینان دارم که همیشه درقلب تو ودر کنار فرزندمان جای کوچکی برای‌من محفوظ خواهد بود.

همیشه کلام **پاسیوناریای** بزرگ رابیاد داشته باش که: فرزندمان آسوده، آزاد وخوشبخت زندگی خواهدکرد و فداکاری پدرش بیهوده و بیحاصل نخواهد بود.

تو نیز عزیزم ازآغاز جنگ‌در کشورت رنج بسیار کشیده‌ای. بیشتر

جوانیت درفدا کاری گذشته است . برای‌تو آنیتای من هنوز رنجها پایان نیافته است امابزودی پایان خواهدیافت .

توبایدبخاطر ژاکی عزیزمان زنده بمانی‌واورا مردی‌بسازی. همین امروز ساعت سه بعدازظهرشانزده‌ماه تمام ازتولد اومیگذرد ودراین‌لحظه این‌خاطره برایم چقدرحساس‌است !

محبوبم، پس‌از جنگ‌یقیناً توباسپانیا باز خواهی گشت . میل‌من نیز چنین‌است زیرا توبه آفتاب وروشنائی که درآنجا داشتیم وبه آنچه پیش‌از رنج کشیدن شناخته بودی احتیاج داری .

اما آرزومیکنم که ژاکی‌مافرانسه‌را که‌فردا پدرش درزیرخاکهای آن‌خواهدبود ازیادنبرد. ازهمین کودکی‌زبان فرانسه‌رابیاموزد وبیاموزد که فرانسه‌راوشوروی‌راکه بااسپانیاوطن‌های‌پدرش بودند‌دوست بدارد .

آیا اوچه شغلی‌خواهد داشت ؟ مانمیدانیم امایقین دارم که اوزیرك و خوب خواهد بود وبعلاوه همواره ازنصایح مادرش و پدر دومش آلفونس بهره‌مندخواهدشد. همچنین در کار بنای‌دنیای‌نوینی که دنیای‌فرداست‌شرکت عملی وموثری خواهدداشت .

زن‌عزیزم، دارائی مرا تو بهتر ازمن میشناسی. چند تکه اسبابی که خریده‌ایم ارزش زیادی‌ندارد اما اگرمیخواهی بابرادرت ومادرت زندگی کنی اینهارا بفروش ودرآنجا زندگی بهتری فراهم کن، همچنین در میان اوراق و کاغذهای من‌مبلغ ۲۸۰۰فرانك هست که بادرخواست توازمحکمه دراختیارت گزارده‌خواهد شد. این‌تمام ثروت‌ماست، اماثروت واقعی‌من‌عشق ما وایدآل ومرامم بود.

آنیتای‌من‌وفرزند محبوبم‌من‌شمارا درعالم بیش‌ازهمه‌دوست میدارم.

خداحافظ عزیزان‌محبوبم. شما بشکل‌جدائی ناپذیری با آخرین افکارم که متوجه وطنم، آرمانم وحزبم است درآمیخته‌اید .

ا . ل . شامپیون

LOUIS CHAPIRO

لوئی شاپیرو

افسر ف . ت ، پ . بود در۱۱ ژانویه ۱۹۴۴ بازداشت
شد، پدر ومادرش راهم آلمانها باسارت برده بودند.

۲۵ آوریل ۱۹۴۴

هانریت عزیز، مادر زن عزیز .

وقتی که این نامه را دریافت دارید من اعدام شده‌ام زیـرا محکمه نظامی روز ۱۱ آوریل مارا بمرگ محکوم کرد وحکم محکمه‌هم امروز بما ابلاغ شد. من باید درساعت پانزده اعدام شوم .

من همانطور که زندگی کرده‌ام یعنی باوفاداری به کشورم وبه مرامم خواهم مرد.

من‌ازهمهٔ شمامیخواهم که برای تحمل سرنوشتی که درپیش دارم مثل من‌شهامت داشته باشید وقتیکه میمیرم تصویر **ژیلبرت** من و **کلود** عزیزو کوچکم دربرابردیدگانم خواهدبود. من‌ازشمابخاطردردسرهائی که برایتان فراهم کرده‌ام عذر میخواهم وازتو **ژیلبرت** بزرگوار وعزیزم تقاضا دارم که فرزندم‌راهمانطور که همیشه ازتوخواسته‌ام بزرگ کنی‌وهمواره شهامت واعتمادخودرا محفوظ نگاهداری. زندگی، مارادرروی زمین‌ازهم‌جدا ساخت اما باید بدانی که فکرمن همیشه باتوخواهد بود .

ژیلبرتعزیزم ازتومیخواهم که مثل‌همیشه وبخاطر دخترك عزیزمان باشهامت باشی وقتی که میمیرم عکس اورا که در باغچه گرفته‌ایم در دست خواهم داشت

اغلب اورا عوض من ببوس و به او بیاموز که پدر بزرگ و مادر بزرگش رادوست بدارد و تو نیز از آنها مراقبت کن زیرا مرگ من برای آنها خیلی سخت خواهد بود. باید به آنها بگوئی که من به آنها دستور داده‌ام که خودرا تسلی بدهند. و به برادران خواهران برادر زاده ها شوهر خواهرها نیز بگو که خواهش میکنم آنهارا از صمیم قلب دوست بدارند بطوری که برای ایشان روزهای سخت پیری لااقل بامحبتهای شما کمی گرم وروشن شود و باین ترتیب آنهاخواهند توانست رنجها ومزاحمتهائی را که من برای ایشان فراهم ساخته‌ام ازیاد ببرند.

درپایان باتمام عشقم و با تمام قوایم ترا و همچنین خانواده مان را و دختر کم رامیبوسم.

لوئی شاپیرو

ANDRÉ CHASSAGNE

آندره شاسانی

دره ژوئیه ۱۹۴۳ به نهضت پیوست . سرجوخهٔ ف . ت پ . بود
در۹ اوت ۱۹۴۳ بازداشت گردید در۶ اکتبر ۱۹۴۳ در«مون‌والرین»
تیرباران شد .

بدون تاریخ

دو عزیزمن !

من این آخرین نامه‌ام را، **پی‌یرت** کوچکم، برایت میفرستم وازتو بخاطر رنج واندوهی که برایت فراهم میسازم پوزش میخواهم . اول اکتبر بمرگ محکوم شده‌ام وامروزساعت شانزده باید اعدام شوم .

ازاین پس **ژانوی** کوچك ومحبوب را همانطور و بهمان‌شکل که ما هر دو از او مراقبت میکردیم مواظبت کن امیدوارم که حتی‌المقدور رنج بیپدری را کمتراحساس کند. خوشبختانه چیززیادی درك نمیکند. هنوزخیلی کوچك است وازاین جهت‌من‌خیلی خوشحالم . سر نوشت من همانطوری‌است که خودم میخواستم (وتنهاتومیتوانی دراین باره قضاوت کنی). **ژان‌کلود** رادراین‌سالهای نخستین عمرش‌تنها وجدا ازخودت بزرگ کن‌زیرانمیخواهم وقتی که توزندگانی را تجدید میکنی او رنج ببرد اما این‌هم موضوعیست که من جداً وبا اصرار ازتو درخواست دارم توحتماً باید زندگی را ازسر بگیری ودوباره شوهر کنی زیراجوان‌هستی‌وباید رنج وبدبختی‌را فراموش کنی . همچنین میخواهم که رفتارت با پدر ومادرمن خوب باشد و **ژانو** را

از آنها خیلی دور نداری زیرا او تنها یادگار من برای آنهاست .

من از آنچه کرده‌ام هیچ افسوسی ندارم و کاملا حاضرم که همه را از سر بگیرم. حلقه ازدواجم را که همیشه با خود داشتم برایت میفرستم و میخواهم که به پسرم داده شود تا یادگاری از پدرش باشد که اورا فوق‌العاده دوست میداشت و هرچه میتوانست برای خوشبختی او انجام داد . من تمام اعتمادم منحصراً بشخص توست و میدانم که تو خوب منظور های مرا درك میکنی و آنچه درخواست دارم انجام میدهی . همراه نامه چند عکس نیز خواهد بود من از همهٔ آنها جز یك عکس از هر یك از شما دو تا نگاه نمیدارم .

فکر کن که زمان جنگ است و همه درعزا و سوگواری هستند و خیلی ممکن بود که من کشته شوم بدون اینکه بدانم چرا . درصورتیکه حالا وضع دیگریست . من برای خاطر کشورم و مرامم که هرگز آنرا انکار نکرده‌ام و مخصوصاً برای تأمین سعادت و خوشبختی آیندهٔ شما میمیرم . تنها غمی که در این موقع دارم اینست که من بدون دیدار دیگری با شما از شما جدا میشوم . با اینهمه بدان که فکر شما از من جدا نخواهد شد و بعشق عمیقی که برای تو داشته‌ام محبت نامحدودی نیز نسبت به ژانوی کوچکم ضمیمه ساخته‌ام .

اکنون پی‌یرت عزیز وژانوی محبوب، نامه را درحالی خاتمه میدهم که شمارا بسینهٔ خود میفشارم و بامهربانی میبوسم .

آندره

ANDRÉ CHENOT

آندره شنو

درآخرسال ۱۹۴۳ از طرف پلیس حکومت ویشی
بازداشت گردید .

۲ مارس ۱۹٤٤

محبوب عزیزم
پدر مادر بسیار عزیزم
نمیدانید که دیدارمخفیانهٔ شما پس ازچهارماه زندان دراین سلول مایهٔ چه مسرت عظیمی برایم بود . این چهارماه تنهائی را من بخوبی تحمل کردم زیرامن همواره بفکرشما واضطراب شمابودم .

حالا دوران تردید عظیم رسیده‌است وزندگی مشکوك بنظرمیرسد اما اگر بدبختانه بدترین حوادث فرارسد میتوانید مطمئن باشید که من بازهم میدانم چگونه مثل یك انسان ویك فرانسوی در برابر تفنگهای آلمانها قرار گیرم . همهٔ رفقاهمچون من روحیه‌ئی نیرومند وتنزلزل ناپذیردارند .

محبوب بزرگوارم ، این رنج و زحمت وحشتناکی که برایت ایجاد کرده‌ام ببخش ، من میخواستم که خوشبختی تو وخودم را فراهم آورم زیرا بخوبی فهمیده بودم که ماچقدر یکدیگررا دوست میداریم . خیلی خوشبخت وخوشحالم که می بینم مادرجان عزیزم وتواینقدر باهم متفق وصمیمی هستید ازیکدیگرجدانشویدتابهتر بتوانید باشهامت‌این آزمایش سخت را تحمل کنید وبگذرانید حتی‌اگر توپس ازچند سال تجدید ازدواج کنی؛ زیراتومیتوانی بامردشایسته‌ئی تجدید زندگی کنی که بداند چگونه خوشبختی ترا فراهم

آورد همانطور که من همیشه میخواستم خوسبختی‌را برای هردوتان تأمین کنم.
بمادرت خواهی گفت که من تاچه اندازه متأسف هستم که بایداو اخبار مراباچنین وضعی بشنود. امیدوارم که اوتوقع زیادی ازمن نداشته باشدزیرا خیال‌میکنم بوسیلهٔ تومن توانسته‌ام احساسات اورا درمورد مسائلی که مارا بخود مشغول‌میدارد دریابم.
پدرعزیزم‌تونیز شجاع وباشهامت باش، بهرحال باکسانی که ازدست رفته‌اند نمیتوان زندگی کرد، تو و ژان بیاد داشته باشید که فرانسویهای خودمان بودند که مراتحویل آلمانها دادند، از ژان بخواه که انتقام مرا بستاند. اوپسر شایسته ئی برای‌تو خواهد بود.
ازصمیم قلب خواهر کم وتمام فامیل رامیبوسم.
محبوب عزیزم آخرین خاطرهٔ من متوجه توخواهدبود.

شاید، خدا حافظ.

آندره

GEORGES CITERNE

ژرژ سیترن

پسر فرمانده «پی‌یر سیترن» بود که در ۱۹۱۷ بخاطر فرانسه کشته شد. هنرپیشهٔ درام بود که بنام مستعار «ژرژ اریک» شهرت یافته‌بود. از ۱۹٤٠ وارد نهضت مقاومت شد وفرمانده یك دسته از پارتیزانها بود. در ۱٦ اکتبر ۱۹٤۳ از طرف پلیس حکومت ویشی بازداشت شد وبا پانزده نفر از رفقای دیگرش در ۷ مارس ۱۹٤٤ تیرباران شد :

۷ مارس ۱۹٤٥

(مستخرج ازنامه‌ئی به همسرش)

. . . .

وبا اینهمه این وضع هولناك را برایت پیش آورده‌ام که از توجدا میشوم. جزماوجزعشق ما درجهان چیزی‌نیست ؛ ما و دیگران همه یك عمر داریم که ممکن است درآن خوشبخت یا بدبخت باشیم و بخاطر همین خوشبختی عمومی که ازخوشبختی خصوصی‌ماخیلی بزرگتراست ودرضمن آنراهم در بر دارد من براه افتادم .

. . . بعدازتومن جزبه یك چیزاعتقاد نداشتم و بخاطر همین چیزاست که‌میمیرم.

. . . من‌مردی باعقیده بودم که مفهوم وظیفه را بخوبی میدانستم . میدانی، خیلی‌سخت‌است، اما ضربتی‌را که برمن‌واردخواهدشد بدرستی تحمل‌خواهم کرد وتومیتوانی بوجودمن افتخار داشته باشی ...

GEORGES CLOAREC

ژورژ کلوارك

ملاحی بود دربندر «تولون» که بخاطر احساسات وطن‌پرستانه خدمت نیروی دریائی رارها کرد وبه نهضت پارتیزانی‌پیوست . در۱۹ نوامبر ۱۹۴۳ درزندان «فرن» محبوس گشت ودر۲۱ فوریه ۱۹۴٤ با بیست وسه نفراز رفقایش در«مون و لرین» تیرباران شد .

۲۱ فوریه ۱۹۴٤

عمووعمهٔ عزیزم

من این دو کلمه را برایتان مینویسم تا باطلاعتان برسانم که بزودی در ساعت سه در فرن تیرباران خواهم شد . اما نباید باین موضوع اهمیت فوق‌العاده بدهید ، می‌فهمید ، زیرا برای من این واقعه تیرباران شدن نیست بلکه من وظیفهٔ سربازی خودرا انجام میدهم .

عموی عزیزم باطلاعت میرسانم که نامه ئی برای پدرم نوشته‌ام اما پدر ومادرم نمیگویم که بزودی تیرباران خواهم شد . تو باید بشکل مناسبی موضوع را به آنها بگوئی. اگرزود ازاین موضوع خبرشوند خیلی برایشان سخت خواهد بود. مخصوصاً خیلی دقت کنی که وقتی این مطلب را به عمو و به عمه‌ام ماری میگوئی برایشان حمله‌ئی ایجاد نکند · بتمام رفقا سلام گرم مرا برسان .

من برای همهٔ عمرازشماجدامیشوم .

برادر زاده وپسرعموی‌شما که شمارا دوست میدارد .

ژرژ

هیچ چیز زیباترازمردن بخاطرفرانسه نیست ! خداحافظ !

EUGÈNE CLOTRIER

اوژن کلوتریه

از طرف گشتاپو و پلیس ویشی مورد شکنجه های سخت قرار گرفت
ودر ۱۱ آوریل ۱۹۴۴ تیرباران شد. پس از مرگ مقام سروان افتخاری
نهضت پارتیزانی باو اعطا شد ودر «ایوری» مدفون گشت.

(نامهٔ ناقص)

۲ آوریل ۱۹۴۴

به همسر مهربانم

به فرزندان عزیزم

به تمام کسانیکه دوستشان میدارم

پس از چهار ماه شکنجه و مشقت مارا محاکمه کردند ودر بارهٔ ما احکام بسیار شدید صادر نموده اند. از سی نفر بیست نفر را محکوم باعدام کرده اند. خیلی سخت است امامن هیچ افسوسی ندارم، وجدانم آرام است اگر غصه‌ئی داشته باشم برای خودم نیست بلکه برای شماست که شمارا پس از خود در وضعی دردناك باقی میگذارم. تو باید باشهامت باشی تا بتوانی چهار دختر کوچکمان را که هنوز بوجود من احتیاج بسیار داشتند بخوبی بزرگ کنی.

فداکاری من بیهوده نخواهد بود بعد از آزمایش دشواری که میگذرانیم مسلماً روزهای آینده برای همه بهتر از گذشته خواهد بود. وکیل مدافع من ف... توضیحات واطلاعاتی را که احتیاج داری بتو خواهد داد. او در موقع قضاوت حضور داشت. باوجود این هنوز پیش از پانزده روز حکم قطعی نخواهد بود. ژنرال گران پاریس باید درخواستهای تجدید نظر مارا تأیید یا رد کند.

مسلماً همه مابراثر اطلاعاتی که **پولو** پس‌از دستگیری اظهار داشته است دستگیرشده‌ایم . باو رحم نداشته باشید ؛ این‌وظیفه را بتو ورفقای دیگر وا گذارمیکنم که حسابش را در اولین فرصت تصفیه کنید . ممکن است که شخصی بنام **ل...** هم که ازهمکاران من بود بدیدن‌تو بیاید . ازاین سگ هم نفرت داشته باش. شخص‌خو بی‌نیست .

درنهضت پارتیزانی شمارهٔ من٥٤٣٥ بود ومن جزو سربازان چریك منطقه بودم چنانچه برای‌من حادثه‌ئی پیش‌آیدتوحق دریافت‌مقرری‌مخصوص را خواهی داشت . هرگز فراموش‌نکنید که من چهارروزتمام زیرشکنجه وضربات بودم ولی یك کلمه‌هم چیزی نگفتم .

هیچ رفیقی بر اثر اظهارات من گرفتار نمیشود . مرا بازخواست میکنند که چرادسته های مقاومت ترتیب داده‌ام وآنهارا به مبارزه هدایت کرده‌ام. اینك نام وحشیانی که‌مارا شکنجه‌میدادند: **گوتری، فیدو، داوید (کاستن ژوزف)، دنیس، لوبوشه، تاورن، کلاین** : اینها جلادان و وآدمکشان واقعی‌هستند. کفشهای‌من وجیب‌راست پالتوم‌را بگرد.درچین‌های آنها آدرسهائی‌هست . اگر پیش‌آمدی برای‌من رویداد به آنها مراجعه کن زیرا این‌رفقا همه بامن بوده‌اند وهمه برای‌تو کاری انجام‌خواهند داد .

سلام به **مادام ب...** ، **روبر** ، **رنه** ، **زازا** ، **لامارسییز** و همهٔ دوستان.ازجانب من‌ازسیسیل نیکوکارومهربان که‌آنهمه اسباب غم‌وزحمتش شدم عذر بخواهید. ازاوخیلی‌متشکرم که آنچه میگفتم میفهمید ودرك میکرد اورا بشدت ببوس همچنین **ماریای** خوب ومهربان را .

شمارا ازصمیم قلب‌میبوسم . وفادارشما .

اوژن

، فرن ۱۱ آوریل ۱۹۲۳
ساعت ۱۱

همسر عزیزم

وفرزندان محبوبم

هم اکنون بمن اطلاع دادند که پیشنهاد عفو رد شده‌است. من باعده‌ای از رفقایم باید امروز بعدازظهر ساعت پانزده اززندگی بمرگ منتقل شویم واین چیزی‌است که انتظار آنرا داشتم. باوجوداین خبر تلخ، قویدل و نیرومند هستم . بر گذشتهٔ خود هیچ افسوسی ندارم زیرا گذشتهٔ کارگری شرافتمند بوده وخواهدبود ، کارگرشرافتمندی که هم بعنوان یك مبارز وهم بعنوان یك پدرخانواده همواره ازروی کمال فهم کوشیده است و وظیفهٔ خودرا انجام داده است .

شرم نداشته باش . تو وچهار دخترمان باید سر بلند راه بروید، همیشه طوری رفتار کن که شایستهٔ همسر کسی که از طرف آلمانها محکوم باعدام شده‌است باشی . ازتو درخواست دارم که هرگز این موضوع را فراموش نکنی . بچه هارا درراه صحیحی بزرگ کن ، آنهارا در همان خطی که من درآن بودم تربیت کن . برای تو نیز دشوار خواهد بود که پرورش آنها را بپایان برسانی، امارژیمی که ازین پس برقرارخواهدشد و نیزدوستان خوبی که دراطراف توخواهند ماند بتو کمك خواهند داد. بخاطر داشته باش که شمارهٔ سربازی‌ونظامی من ۵۴۳۵ بوده‌است .

خواهش میکنم که توو بچه‌ها لباس‌عزا نپوشید. این آخرین آرزوومیل من‌است . اگرمیل‌داری، بخاطر بچه‌ها دوباره ازدواج کن. بچه‌های معصوم،من برای آنها تا هنگام عروسیشان فکرها کرده بودم اما تقدیر چیز دیگری میخواست .

برمن گریه نکنید، خونسردی خود را حفظ کنید زیرا در روزهای آینده خیلی برایتان مفید خواهد بود. هرچه را که ممکن است برایت مفید باشد و پولی فراهم آورد بفروش. **هانری** دراین باره کمکهای لازم را بتو خواهد داد.

شاید دراین نامهٔ آخری خیلی با خشونت جلوه میکنم. اما کمیجا مسئول این امراست.

پل س... مسئول تمام پیش آمدهاست واین را فراموش نکن. تمام کسانی که مرادوست میداشتند ومن آنهارادوست میداشتم، همهٔ دوستان وخانواده مخصوصاً خواهر کم، دخترش وشوهرش **سیسیل**، **ماریا** همهٔ دوستان **بوت** که در روزهای دشوار وسخت مرا ازیاد نبردند، همه را ببوس.

همسرعزیزم من ازتوجدا خواهم شد. تورا بشدت برقلب خودمیفشارم وچهار دخترم را نیز. و فیلم زیبای زندگانی پرکار خودمان را از نظر میگذرانم.

با بوسه های بسیار

ا. کلوتریه

زنده باد فرانسه و حزب مبارزینش!

✡

فرن ۱۱ آوریل ۱۹۴٤

به چهار دختر کوچکم

ایوت ، ژیلبرت ، میشل ، لیلیان

پس از اینکه در یکی از سخت ترین رژیمها با کوشش بسیار برای بهبودی زندگانی شما ومادر پدرتان رنج بردم، پس از اینکه باجنگ و کسانی که از جنگ بهره‌مند میشوند مبارزه کردم، پس از اینکه روحاً وجسماً از این جنگ شکنجه دیدم عاقبت بجرم اینکه جرأت کرده‌ام برضد اشغال سرزمینمان از جانب ارتش متجاوز مبارزه کنم بدست پلیس مهربان ! فرانسوی دستگیر شدم که مرا به مقامات آلمانی تحویل داد و بعداز یك محاکمهٔ کوتاه بیست نفرازما را به مرگ محکوم کردند .

امروز زنگ آخرین ساعت خشن و بیرحم بصدا خواهدآمد .

از شماچهار دخترعزیزم درخواست دارم آنقدر که میتوانید ازمادرتان که باید بتنهائی شمارا بزرگ کند مراقبت کنید. همیشه باومهربان باشیدو حداکثر کمکی که میتوانید باو بدهید زیرا لازمست که شما هم متقابلا باو کمك کرده باشید .

بعدها وقتی که بزرگ شدید در بارهٔ این چندسطرخوب فکر کنید زیرا آخرین سطوری است که پدرتان برای شما مینویسد . وقتی که زن شدید و ازدواج کردید زنانی شرافتمند و مادرانی شایسته باشید . همیشه پدرخود و شخصیت واقعی او را بخاطر داشته باشید زیرا من میخواسته‌ام که خوشبخت ترین زندگانی را برای شما فراهم آورم ولی تقدیر چیزدیگری میخواست.

این امررا بخاطر بسپارید وراهی را که من بشمانشان داده‌ام دنبال کنید. رژیمی که پس از این جنگ برقرارمیشود خیلی برایتان بهتر خواهد بود و آیندهٔ زیباتری درپیش خواهید داشت. من در کمال آرامش خاطر میمیرم زیرا فداکاری من بیهوده نبوده است . گذشتهٔ مرا که همواره تا آخرین دقیقه

شرافتمندانه بوده‌است وخواهدبود بخاطرداشته باشید. سرخودرا کاملا بلند نگاه دارید ، همیشه خیانتکاران رامنفور بدارید .

همهٔ فامیل و کسانی‌را که همیشه دوست داشته‌ام صمیمانه ببوسید.

پیش‌ازاینکه خداحافظ بگویم شما را برقلب خود میفشارم وهزاران بار میبوسم .

خداحافظ ، فرزندان عزیزم .... خداحافظ !

پدرتان

ا . کلوتریه

ANDRÉ DELMAS

آندره دلما

درماجرای کوچهٔ «بوکسی»محکوم شد در۲۳ ژوئیه۱۹۴۲
در زندان « سانته » باگیوتین اعدام شد . نامهٔ او بحزب
کمونیست در بایگانی «سانته» پیدا شد .

به حزبم !

به تمام رفقایم !

تاچند دقیقه دیگر باگیوتین اعدام میشوم .

همه بدانند که من همواره به **حزب** عزیزم به **بین‌الملل کمونیست** پرعظمتمان، به پیکار پرشکوه ملل درراه رهائیشان، به **استالین** عزیزمان ، به پیکاری که ما امروز باخونسردی و سربلندی و بانگاه آرام و مستقیم جان‌خودرا در راه آن‌میدهیم ، فکرمیکرده‌ام وافتخار دارم که برای‌حزب شهیدمان که فردا دوباره زنده میشود میمیرم، اکنون‌نیزدرآخرین لحظات زندگانیم افکارم متوجه همین‌امورخواهد بود .

به زنم ، درصورت امکان فقط بگوئید :

او ترا دوست میداشت وهمینکه ساعت‌آخرفرارسید درحالیکه‌تصویر شیرین‌تو ورؤیای روشن‌بارانی ازستاره های‌سرخ‌را دردیدگان‌سنگین خود داشت بخواب رفت .»

آ . دلما

JOSEPH DELOBEL

ژوزف دولوبل

با برادرش لوئی که اوهم در ۱۹۴۲ تیرباران شد از موسسین نهضت مقاومت در « لفریل کودول » (در منطقهٔ پادوکاله) بود ، بعلت خرابکاری در بهار ۱۹۶۲ بازداشت گردید ودرماه ژوئیه بعد تیرباران شد.

آراس ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۲

به خانواده‌ام ، به حزب بزرگمان و به جوانان کمونیست !

این آخرین سطور خود را با رنج بسیار وبنام تمام رفقائی که قربانی وحشیگریهای وحشیان شده‌اند ومیشوند برایتان مینویسم .

ماهمه در آخر آوریل واوایل مه بازداشت شدیم . در پانزده روز اول مورد بازجوئیهائی قرار گرفتیم. درهر بازجوئی ما یقین‌داشتیم که جیرهٔ ضربات وشکنجه‌های خودرا بخوبی دریافت میداریم، مارا در تاریکی حرکت میدادند و ناگهان یکی از وحشیها نور چراغ دستی الکتریکی خود را برروی ما می‌افکند ودو نفر یاسه نفردیگر باچماقهائی که سرش میخ داشت یا بامیله‌های فلزوچوبدستی‌ها ضربات خودرا برسروروی‌ما فرودمی‌آوردند .

مامیبایست حقایقی را که این‌جلادان میل‌داشتند اعتراف کنیم، رفقای خودرا معرفی کنیم ودر غیراین صورت باران ضربات فرومیبارید.

یکی از تصوراتی‌را که‌در نظرمن مجسم میساختند برایتان‌شرح میدهم میگفتند « اگرحقیقت رانگوئید پاهایتان‌را درآتش‌میگذاریم ، شما را نیمه جان خواهیم کشت وبعد بدارتان می کشیم.» وبعدازاین‌شرح‌چندین بارتکرار میکردندکه : « حسابت که خوب است ، میتوانی بفهمی..»

رفیق بزرگ ما **همبلو ایلیاس** در زندان بدون پرستاری مرد، ستون فقراتش را در زیر ضربات درهم شکسته بودند زیرا نمیخواست نام رفقایش رافاش سازد. هرگز نام این قهرمان شجاع را از یاد نبرید.

وقتی که ماقیافه های عجیب یکدیگررا باچشمهای ورم کرده وخونین چهره واعضای مجروح وشکسته از پنجره ها یادر موقع گردشهامیدیدیم واقعاً رقت انگیز بود.

وحشیهاچنان حرف میزدند که باورتان شودواقعاًمیتوانید جان خودرا نجات دهید. میگفتند که یکی فلان چیزرا گفته ودیگری فلان چیز دیگررا اعتراف کرده است تا باین وسیله شخص بیچاره وضعیفی را که قدرت مقاومت نداشت متزلزل سازند وبحرف زدن وادارند

بعدازاین بازجوئیهای دردناك وسخت تقریباًمدت دوماه آسوده بودیم وکاری نداشتیم جزاینکه هرطور میتوانیم زندگی را بگذرانیم وهردوهفته یك بارمنتظر بسته های هدایای خانواده های خودباشیم. لازم نیست از دو پیاله سوپ آبکی ودویست گرم نان که تمام غذای یك روزما بودچیزی بنویسم.

باین ترتیب مادرانتظار بودیم در حالیکه میدانستیم چه سرنوشتی در پیش خواهیم داشت.

روز سه شنبه ۷ ژوئیه درساعت بیست بما اطلاع دادند که روزچهارشنبه ۸ ژوئیه بدادگاه خواهیم رفت. این خبرهیچ برایمان غیر منتظره نبود. بالاخره باید این کارانجام می پذیرفت. صبح ساعت هشت ما بیست وشش نفر رفیق رادر راهرومرکزی زندان جمع کردند، رفیق بیست وهفتم ما بایداز بیمارستان می آمد. یك عدهٔ بیست نفری سرباز مسلح مارا به دادگاه بردند آنجا درواقع تئاتری بود که یك کمدی پست را درآن بازی میکردند. در ساعت نه جلسه که حزن انگیز بود آغاز یافت، مابیست وهفت نفردر آنجا حضورداشتیم. ابتدادر بارهٔ شخصیت هریك ازما سئوالاتی شد. مترجم سئوالها

وجوابها را ترجمه میکرد. ازساعت یك و نیم تاسه بعدازظهر تنفس داده شد تاسوپی را که باصطلاح غذای ما بود دراطاق مجاور صرف کنیم درحالیکه زیر مراقبت قرارداشتیم وحتی حق نداشتیم بایکدیگر صحبت کنیم و وقتی که میخواستیم بمستراح برویم بمادستبند میزدند ودو نفرهم همراه می آمدند. پس از بازجوئیها دادستان ادعانامهٔ خودرا بزبان آلمانی قرائت کرد که ماهیچ چیزاز آن نفهمیدیم، تنها چیزی که فهمیدیم وقتی بود که مترجم گفت دادستان برای بیست وهفت نفردرخواست اعدام کرده است، باید باتمام شهامت قلب کمونیست خود برایتان بگویم که آن لحظه بسیار باشکوه بود، هیچ یك ازما تکان نخورد. ماموضوع را بالبخندی تلقی کردیم وباین ترتیب نفرت خودرا به جلادانمان ابرازداشتیم یك وکیل مدافع که لباس یك سرجوخهٔ آلمانی رابتن داشت بدفاع ازمحکومین بمرگ پرداخت ولی ما ازدفاع اوهیچ نمی فهمیدیم. بعد جلسه پایان یافت تا دادگاه رأی بدهد بعداز بازگشت آنها متن ادعانامه را برای قرائت بمادادند واین تصمیم هم بدون درخواست ما بود. دادگاه تعداد محکومین بمرگ را به بیست ودو نفر پائین آورده بود. طبعاً احکام اتهام ورأی محکمه بآلمانی قرائت میشد وماچیزی ازمحتویات آن نمی فهمیدیم ما بدون صدا ودرحالیکه لبخندی برلبان خویش داشتیم خارج شدیم. بازگشت بزندان سن نیکز باهمان وضعی بود که صبح آمده بودیم، یعنی بادستبند در کامیون و زیر مراقبت شدید یك اسکورت نگهبان.

چیزی که مایهٔ خوشبختی ومسرت من است جرأت وشهامتی است که همهٔ رفقای کمونیست از خودنشان دادند . . .

رفقای عزیز، یقین داشته باشید که ما وظیفهٔ خود را انجام دادیم وهیچ افسوسی هم نداریم. ماسربازان خوبی برای حزب وبرای **فرانسه** بودیم. امیدوارم که این سرمشق بیفایده نباشد زیرا باید **فرانسه** زنده بماند وحزب بزرگ ما وظیفهٔ خودرا برای برقراری رژیم بهتری که درآن تودهٔ کارگر ارادهٔ خودرا عملی میسازد انجام دهد.

مامیمیریم درحالی که این تسلی‌راداریم که هیتلر نتوانست تجاوزش‌را چنانچه میخواست بانجام رساند وارتش دلیرسرخ نفس اورا برید و کم کم نیروی اورا گرفت.

پیروزی مسلم است، نازیسم وفاشیسم بمرحلهٔ مرگ‌قطعی رسیده‌اند

رفقا ، دوستان خوب من ، ازشما خداحافظی میکنم درحالیکه شما را مطمئن میدارم که بهمراه تمام رفقای بیچارهٔ خود باسر بلند ومشتهای بهم - فشرده بمیدان اعدام خواهیم رفت و باتمام قوافریاد خواهیم کرد : زنده باد حزب بزرگ کمونیست ! زنده باد فرانسه !

پدرومادر عزیزم بارضایت خاطر برای شما هم مثل‌رفقایم مینویسم ، شهامت وخداحافظ !

ژ . د.

ROLAND DELVAL

رولان دلوال

در ۱۹٤۱ به نهضت مقاومت پیوست و مسئول ناحیهٔ «کارون» (در منطقهٔ پادوکاله) بود. در ۵مه ۱۹٤۲ بوسیلهٔ «هنیون» و «گادن» پلیسهای حکومت ویشی بعلت خرابکاری دستگیر شد ومورد شکنجه قرا گرفت. در۲۳ ژوئیه ۱۹٤۲ درسن بیست ویکسالگی محکوم بمرگ شد.

(قسمتی ازآخرین نامه به پدر ومادرش)

(بدون تاریخ)

مادرعزیزم

مرگ مرانمیترساند، همانطور که پسرت همیشه با شهامت بود تو نیز با شهامت باش. من قوی وآرام خواهم بود، همواره چنین بوده ام، اما میخواهم برایتان بگویم که من مفتخرم که بخاطر حزب بزرگم که تنها حزب فرداست مبارزه کرده ام.

ALFRED DEQUÉANT

آلفرد دوکه آن

در ۱۰ دسامبر ۱۹۱۸ متولد شد باتهام پخش بیانیه و مخفی کردن اسلحه در ۱۸ دسامبر ۱۹٤۲ ازطرف پلیس ویشی در «کلمب» بازداشت شد و ۲۳ اکتبر در «مون والرین» تیرباران شد

فرن شنبه ۲۳ اکتبر ۱۹٤۳

(به پدر ومادرش)

ساعت نه است والان بمااطلاع دادند که پیشنهاد تجدید نظر در محاکمهٔ ماردشده است. بنابراین پدرومادرعزیز، خواهران وخواهرزاده‌های عزیزم از شمادرخواست میکنم که‌خیلی باشهامت باشید؛ میدانم که اندوه شماخیلی زیاد وعمیق خواهد بود تنها امیدی که در ما و بما هست اینست که فداکاری ما بیهوده نیست و نخواهد بود.

ومیخواهم ازشما بخاطراندوهی که برایتان ایجادمیکنم پوزش بخواهم اما برای خودم هیچ افسوسی ندارم واگرمیتوانستم بازهم این کارر امیکردم زیرا من برای **فرانسهٔ** آزاد نیرومند وخوشبخت و برای آیندهٔ همه‌میمیرم.

من همهٔ شما را میبوسم و نیز خانوادهٔ ب .. را . به د... ، **لئون** ، **تیتی**، **شارل** وهمهٔ بچه‌ها و **ماری** زن **لئون** و**تیتین** وخاله و دخترخاله و پسرخاله سلام برسان.

مادرعزیزم امیدوارم که توخیلی باشهامت خواهی بود وتو پدرعزیزم نیز. وامیدوارم خواهرانم نسبت بشماخیلی عاقل و مهربان باشند. آنهاخیلی خوب هستند ومن‌هرگز تصور نمیکنم که آنها بمن‌دروغ بگویند.

خدا حافظ مادرم ، پدرم ، **ژولیت** ، **ماری** ، **ژرمن** ، **آرماند** ،

مونیك ، دودو ، ژوژو ، رنه که شمارادوست میدارم ونیز برادرم**پی یر** توبهترین دوست منهستی و **پولو** و همه . زنده وسلامت باد فرانسهٔ آزاد نیرومند، وخوشبخت وشکست نیافته !

پسرشما

آلفرد دوکهآن

زنده باد مردمی که مبارزه میکنند ومیجنگند!

ANDRÉ DIEZ

آندره دیز

در «لوویه» بتاریخ ۱۹.۸.۱۹۲۱ متولدشد . در «سن دلی» کمك شیمیست بود . پس ازاینکه مدتی پیش خود تحصیل کرد درسال ۱۹٤۰ در مسابقهٔ ورودی استیتوی شیمی در دانشکدهٔ علوم پارس پذیرفته شد. از نوامبر ۱۹٤۰ داوطلبانه به نهضت پیوست و مسئول تشکیلات پارتیزانی «کارتیه لاتن» (کوی دانشجوّیان) بود . در ۱۸ ژوئن ۱۹٤۲ در «منیلمونتان» بازداشت گردید و در ۲۲ اوت بعد با یازده رفیق دیگر تیرباران شد .

(بدون تاریخ)

شارلوت عزیزم .

من این نامه‌را جداگانه برای تومینویسم زیرا نباید آنرا بخاله‌ومادرم نشان‌دهی . سه بازجوئی نخستینی که از من بعمل آمد فوق‌العاده سخت بود اولی در ۱۸ ژوئن درشب انجام گرفت وسه ساعت طول کشید . دومی روز ۱۹ صبح (بازهم سه‌ساعت) وسومی‌شب همانروز تقریباً (چهارساعت).

در اینمدت چه‌ها که بامن نکردند . با ضربات مشت و لگد و اردنگ از پیش این‌یکی به پیش آن یکی رانده میشدم وضربات چماق برسرم فرو میآمد. مدت‌هشت روزدماغم گرفته بود ، فکینم ازهم‌جدا مانده بود و خیلی بزحمت نفس می کشیدم . یکبار دو نفر مرا نگاهداشتند و یك گردن کلفت دیگر با ضربت مشت به شکمم نواخت که نقش‌زمین شدم ، من اسباب تفنن آن‌ها شده بودم. گوشهایم رامیگرفتند واز زمین بلندم میکردند وآن وقت این‌یکی‌مرا پیش‌آن‌یکی میفرستاد تاخودش را برای‌یك ضربت جدید لگدیا اردنگ برپاهای بیمارم آماده‌سازد، یاموهایم را بگیردوسرم‌را بدیوار بکوبد.

وعده میدادند که باشلاقهای سیم دار تازیانه‌ام بزنندو مچها وقوز کهایم را تحت فشار بگذارند اما اینکارهارا نکردند امانباید تصور کرد که اصولا اینقبیل کارهارا نمیکنند.

اما بالاخره منهم چیزی بروز ندادم همچنانکه هفتاددو نفر رفقای دیگر که درهمان روز بازداشت شدندهیچ چیز نگفتند. همین امر آنهارا بخشم میآورد.

از پانزده روز پیش تاکنون نسبتاً آرام هستم ودیگر ضربت ولگدی نبود فقط سه بار دیگر مورد بازجوئی قرار گرفتم منتها دراین دفعات برروی صندلی نشستم واز اساس سیاست حزب دفاع میکردم. بـاین ترتیب فرصتی داشتم که بهبودی پیدا کنم. دیگر ضربه‌ها ولگدهارا احساس نمیکنم.

خوب، حالافکر میکنم که وقتی من از زندان بیرون بیایم یك شیطان حسابی خواهم بود. من بآنها چگونه امان بدهم!

بالاخره من هم مثل همهٔ رفقایم شهامت دارم. آنها هر کاری میخواهند بکنند اما من چیزی نخواهم گفت.

آندره

٭

لاسانته ۲۲ اوت ۱۹۴۲

ساعت ۱۰ صبح

پدر ومادر بسیارعزیز

امروزخبر بسیار بدی بشمامیدهم. مادرجان عزیزم باید بسیار باشهامت باشی من یقین دارم که تو نیز باندازهٔ من شهامت خواهی داشت. در ۷ اوت

پس‌از محاکمه‌ئی که از ۲۵ ژوئیه تا ۷ اوت‌طول کشید، محکوم باعدام‌شدم وهمین‌حالا ، امروزظهر تیر باران خواهم‌شد .

اکنون‌ما همه بدور یك میز نشسته‌ایم ، کاغذ مینویسیم ، چیز میخوریم وسیگارمیکشیم.جز این افسوس‌ندارم که‌نمیتوانم پیش ازمرگ یکباردیگر شمارا ببینم ویك بسته هدیهٔ دیگر مثل‌آنکه درزندان‌دریافت داشتم ، بگیرم.

مادرجان عزیزم‌یکبار دیگر تأکیدمیکنم که‌خیلی‌شهامت . همین‌حالا نامه‌ئی هم به اپینی مینویسم . میخواهم‌که خاله‌امرا تسلی بدهی ودرایـن روزگار پیری خوب ازاومراقبت‌نمائی .

پدر بیچاره‌ام، فکرمیکنم که‌تومیتوانی‌وحق‌داری بوجود پسرت‌مفتخرو مغرور باشی زیرا او همواره باشهامت وشجاع بوده است .

دنیز عزیزم. همیشه با مادر مهربان باش ، بعداز این‌توهستی که باید جای‌مرا درپیش او پر کنی .

مادرعزیزم ، خوشحالم که آیندهٔ تو تأمین‌شده‌است .زیرا اگرتوتنها میبودی واقعاً من‌خیلی برایت‌رنج میکشیدم وغصه‌میخوردم . من در دادگاه نظامی ۲۰۰۰ فرانك ودراینجا ۳۶۵فرانك پول‌دارم . میل‌دارم که‌این‌پول هارا بخاله‌ام وبه لوئی بدهید .

مادرجانم ، مارا برای‌صرف غذا میبرند . اقلاما گرسنه نخواهیم‌مرد. غذای‌فراوانی‌هم‌هست .

مادرجان عزیزم .خداحافظ.خداحافظ پدر ، دنیز ، مادربزرگ‌وهمه. شمارا دوست‌میدارم وازصمیم قلب میبوسم .

مخصوصاً مادرشهامت داشته‌باش . فکرکن که تنها من‌نیستم .

بابوسه‌های گرم .

پسرت آندره

A. DREYER

آ. درایر

در ژوئن ۱۹۴۱ به نهضت پیوست. آجودان پارتیزانها
بود . در ۱۱ آوریل ۱۹۴۴ تیرباران شد .

پاریس ۱۱ آوریل ۱۹۴۴

مادرجان عزیز وخاله لوئیزم

روزین ، ژان ، هاریت

وتمام کسانی که دوست میدارم .

میدانم که همهٔ شما از وقتیکه من زندانی شده‌ام برای من خیلی کارها کرده‌اید و نیز میدانم که در این ماههای اخیر شهامت بسیار داشته‌اید. اکنون آزمایش دیگری در پیش دارید که باید آنرا هم بدون تزلزل بگذرانید. پس از ملاقات امروزی باشما در زندان فرن من ورفقایم خبر یافتیم که حکم اعداممان تأیید شده‌است ودرخواست تجدید نظر رارد کرده‌اند.

من با کمال شهامت میمیرم درحالیکه امیدوارم شما این خبر بد را دلیرانه تحمل کنید . ما امیدواریم که این ضربت را تحمل خواهید کرد وموجب افتخار ماخواهید بود. درچشمان شماهم مثل ما نباید اشك پیداشود .

مادرجان عزیزم که اینهمه دوستت میدارم، فراموش نکن که من در حالیکه بفکر تو بوده‌ام مرده‌ام . فراموش نکن که چون من بعنوان یك سرباز ودرحین جنگ میمیرم توحق دریافت یك مقرری را خواهی داشت.

خاله‌روزین وتوخاله لوئیز که ارادهٔ فوق‌العاده‌ات را بخوبی میشناسم

مصمم و باشهامت بمانید و برای مادرم سرمشقی باشید هرچند که امیدوارم اوهم سرمشق‌لازم نداشته باشد.

اماتو برادر کوچکم ، من حالا همهٔ این زنها را بتو میسپارم تو باید از آنها مراقبت کنی تا وقتیکه توپیش آنهاهستی که ازمن برایشان صحبت کنی و بهترین خاطره های مرا برایشان یاد آوری نمائی مسلماً آنها تنها نخواهند بود.

اماتو هانریت عزیزم در این مشکلی که من برایتان ایجاد کرده‌ام بآنها کمك کن این‌ضربت برای‌بیشت عزیزم که خوداو نیز بسختی‌آسیب‌دیده است بسیار دشوارخواهد بود. او باید حتماً براین تقدیرشوم غلبه کند وچیره شود. میدانم که اوقویدل است ودرطول زمان میتواند این کار رابکند.

نامه‌ئی را که برای او نوشته‌ام برایتان میفرستم . خبرفداکاری مرا درموقع مناسبی به‌اوبگوئید . مادونفر بقدری یکدیگر را دوست‌داریم که باید خیلی احتیاط کرد . شماهم خیلی با احتیاط باشید و همانقدرکه بامن مهربان بودید باومهربانی‌داشته باشید. شما مرادرا و بازخواهید یافت.

او نیز حق دریافت مقرری مرا که درمیدان افتخار از پا در آمده‌ام خواهدداشت وهرچه من‌دارم (هرچند که بسیار کم است) باوتعلق دارد.

من به پدرومادرش‌و به برادر کوچکش‌اعتماد دارم‌وامیدوارم که‌اندوه بیش‌عزیزم را تسکین‌خواهند داد وشمانیزتمام محبت خودرا برای مراقبت از اوبکارخواهید برد.

ماههای زندانم را در حالیکه دلم از مهرشما لبریز بود گذراندم و همواره فکرم پا یادشما آمیخته بود و پیش شما بود. باقلبی‌برعشق‌وروحی برامید نسبت به‌آینده‌ئی که نیکوخواهدبود میمیرم.

خدا حافظ مادر عزیزم ، خداحافظ خاله **لوئیز** محبوب ، **روزین** که اینقدر مهربانی هستی ، خدا حافظ بـرادرم که اینقدر دوستت دارم و تو **هانریت**.

خداحافظ مادر ، **آندره** ، **ژانوت** ، **کلودین** وهمه

خداحافظ دوستان وهمکارانم ، خداحافظ همه ، بزودی کابوس شما پایان خواهد یافت وصلح باز خواهد گشت .

زنده باد فرانسه !

آ . درایر

JULIEN DUCOS

ژولین دوکو

کارگر جوانی بود در شامپانی . این‌نامه را در ساعت پنج صبح نوشت ودرساعت شش صبح بسن بیست وسه سالگی تیرباران‌شد .

زندان شالون سورمارن

۱۹ فوریه ۱۹۴۴

پدرمادرعزیز وخواهرك عزیز

خداحافظ ، زیرامنهم بزودی درهمانجائی که بسیاری‌ازرفقا افتاده‌اند خواهم‌افتاد، هم اکنون اعترافات‌مذهبی پیش‌ازمرگ‌را انجام‌دادم‌ودرحالیکه بادعیهٔ آمرزش‌مجهزم میمیرم . پیش‌ازمردن بخاطر رنجی‌که برایتان ایجاد میکنم ازشما معذرت میخواهم اما‌باشهامت وسربلند باشید. همچنین ازتمام زحمات‌ودردسرهائیکه درزندگانی کوتاه خودبرایتان فراهم کرده‌ام‌معذرت میخواهم زیرامن‌همیشه عاقل نبوده‌ام‌وباوجود این‌شماهمواره برایم مهربان بوده‌اید .

خداحافظ پدر که همیشه‌راه افتخاروشرافتمندی رابمن نشان‌میدادی. بوجودمن مفتخرباش زیراتونیزیك پسررادرراه فرانسه داده‌ای. فداکاری مابیفایده نخواهد بود .

خدا حافظ مادر که مرا بدنیا آوردی و همواره نگران رنجهای من بوده‌ای، باشهامت باش. هنوزوون برای تسلی‌توهست .

وتونیزخواهرك عزیزم ، خداحافظ ، پدر ومادر را بتومیسپارم‌همیشه آنهارا خوشبخت بدار، پیری‌آنهاراخوشبخت کن‌ومخصوصاً مراقب‌مادر باش.

پیش‌آمد من برای او وحشتناك خواهدبود ، اورا تسلی بده .

وحالا بسراغ من‌میآیند . وقتی که روز برمیخیزد مادیگر نخواهیم بود ماهم عمرخودرا مثل همهٔ وطن‌پرستان بپایان خواهیم رساند . خیال میکنم فداکاری ما بیفایده نباشد زیرا روز پیروزی نهائی, وحق زندگی را برای **فرانسه** فراهم خواهدساخت. **فرانسه** نیز باید بفرزندان خودمغرورومفتخر باشد ، من‌همیشه یك وطن‌پرست بوده‌ام واکنون‌هم هیچ افسوسی ندارم.

خداحافظ شماخاله **رن‌وموریس** عزیز که آنهمه نسبت بمن‌مهربان بودید وهروقت غم ودردی داشتم مرا تسلی میدادید .

خداحافظ تمام خانواده وتمام رفقا .

پسرشما ، برادرتو که عازم مردن‌است وآخرین بوسه هایش‌را برایتان میفرستد .

ژولین‌دوکو

زنده باد فرانسه !

ANDRÉ DURAND

آندره دوران

در مه ۱۹۴۳ به‌نهضت پیوست . در۱۰ دسامبر ۱۹۴۳ از طرف گارد مخصوص دستگیر گشت. در۲۴ مارس۱۹۴۴ درمون‌والرین تیرباران شد .

فرن ۲۴ مارس ۱۹۴۴

پدرمادر عزیزم

اینك آخرین کلماتی که ازمن‌خواهید داشت . هم الان برایم کاغذ و همراه آن خبررد درخواست تجدید نظر مرا آوردند . کارتمام است . در ساعت سه زندگی‌من‌قطع بخواهدشد .

پدرمادرعزیزم ، میخواهم دراین‌آخرین نامهٔ خود برایتان بگویم که چقدر دوستتان داشتم هرچند که این دوستی‌رانشان نمیدادم .

بهنگام مرگ جزبرای دوچیزافسوس نمیخورم: نسبت بتو مادرجان عزیزم اکنون شرمنده‌ام که مایهٔ آنهمه رنج بوده‌ام وحالاهم سبب گریه‌های تومیشوم . و نسبت‌بتوپدرجان عزیزم، اغلب کم احترامی کرده‌ام، حتی‌توحق داشتی که باخودبگوئی من‌مثل یك پدرواقعی نسبت بتورفتار نمیکردم ، اما این‌فکرصحیح نیست ، من‌پسر بدی‌بودم امامن‌شمارا همانطور که خودم میدانم دوست میداشتم : و ارزش واقعی هر چیز را موقعی که از دستمان میرود درمی‌یابیم .

غیر از این دو، من‌هیچ افسوسی‌ندارم ... و بعلاوه باکمال شهامت میمیرم درحالیکه احساس میکنم که برای‌یك منظورصحیح و درست میمیرم. وخیلی بیشتردوست دارم که تیر باران‌شوم و بمیرم تا اینکه دریك‌حادثهٔ ابلهانه

مرده باشم .

پدرعزیزم ، من همواره بفکر تو بوده‌ام . من ساز زدنم را بمرحلهٔ قابل قبولی رسانده بودم ، فکر میکنی: سه ماه کارمداوم! روحیه‌ام همیشه عالی بود. آوازی ساخته‌ام که آهنگ آنرا ازمارسل ل ... خواهید گرفت. این آواز برروی آهنگ «دختر جنگل لعنتی» است اما بایدازشماجداشوم زیرا کاغذ کم دارم؛ درخدافظی باشما تأخیر نخواهم کردو شمارا باهمان شدتی که دوست میدارم میبوسم.

آندره

✡

فرن ۲٤ مارس ۱۹٤٤

پدرجان عزیزم

اینك نامه‌ئی که مخصوصاً برای، تومینویسم . میخواهم بازهم تاکید کنم که همیشه ترامثل پدرخودم دوست داشته‌ام . من برای تسلی وحفظ روحیهٔ مادر بتو اعتماد دارم . این واقعه ضربت شدیدی برای اوخواهد بود .

همانطور که میتوانی حساب کنی، من مردن راهم بهمان خوبی که جنگیده‌ام بلدم . من یك سربازانقلاب هستم وسرود خوانان خواهم مرد.

پدرجان عزیزم ازمادرجان عزیزم خیلی مراقبت کن ومن آرزومیکنم که از دست رفتن من رشته های اتحاد شمارا مستحکم ترسازد .

برتقدیر من گریه نکنید زیرا موافق دلخواهم است. بمادرم بفهمان که باید همچون پاسیو ناریا باشد. وموقعی که صلح به روی زمین بازمیگردد

هدفهای مرا برای برقراری رژیمی که در آن تمام دنیا خوشبخت خواهند بود دنبال کنید. من با این امید میمیرم که این رژیم فرا خواهد رسید. همچنین از تو خواهش میکنم که سلام مرا بهمهٔ دوستان مخصوصاً به **او گوست** و **آدرین** برسانی.

پدرجان عزیزم، هنوز خیلی چیزها بنظرم میرسد که بتو بگویم اما نوشتن آنها فایده ندارد زیرا اینها مسائل زندگانی جاری است. اکنون اشعار آوازی که ساخته‌ام برایت مینویسم:

وقتی که مرگ براینجا بگذرد،
ما که با گلوله های آلمانی تیرباران شده‌ایم
دلهامان راضی خواهد بود
زیرا این زندگیست
و بخاطر حزب خودمان
ما برای همیشه در پای یك کاج عظیم بخواب خواهیم رفت.
مامیمیریم در حالیکه سرود میخوانیم
بخاطر حزبمان.

ایندفعه پایان نامهٔ من همین جاست. میخواهم برایت بگویم که روز ۱۶ مارس ۱۹٤٤ مرا بخاطر شرکت رسمی در نهضت پارتیزانی محاکمه کردند که در آن شمارهٔ من ۵٤۱۹ و نام من **برونو** بود.

تورا از صمیم قلب میبوسم و مادرعزیزم را بتو میسپارم.

پسر تو که افسوس ترا دارد.

آندره

MARCEA DUTET

مارسل دوته

در ۲۰ آوریل ۱۹۰۳ متولد شد. از ۱۹۴۱ به نهضت پیوست وبتدریج رئیس دسته ، رئیس قسمت وفرمانده قوای پارتیزانی شد. در ۱۹ ژوئن ۱۹۴۳ بازداشت شد. دراول اکتبر محکوم باعدام گشت وبدون اینکه منتظر نتیجهٔ درخواست تجدید نظراو بشوند اورا در ۶ اکتبر ۱۹۴۳ تیرباران کردند .

جمعه اول اکتبر ۱۹۴۳

پدر ومادر عزیزم

بالاخره میتوانم خبری از خود بشما بدهم ، حالم خوبست و روحیه‌ام هم خوبست. امروز صبح محاکمهٔ ما انجام گرفت. من وهمهٔ دستهٔ ما بمجازات اعدام محکوم شدیم . بمااجازه داده‌اند که درخواست تجدیدنظر بدهیم .

همسر عزیزم و دخترکم را بشما میسپارم . بزنم اعتماد بسیار دارم و امیدوارم ژانین همانطور که ازمن اطاعت میکرد بحرفهای او گوش بدهد.

هرگز بخاطرمن شرم نداشته باشید. من موافق وجدان خودم وظیفه‌ام را انجام داده‌ام وهیچ دلیلی برای شماتت وسرزنش خود ندارم .

بمن اجازه ملاقات داده شده است اما نمیدانم درچه ساعتی . متأسفانه فانی نمیتواند پیش من بیاید . قاعدتاً باید او پیش خواهرانش رفته باشد ؟

باامید ملاقات نزدیك باشما .

باشهامت باشید ! همهٔ شمارا بامهربانی بسیار میبوسم .

پسر شما **مارسل**

✡

فرن دوشنبه ٤ اکتبر ١٩٤٣

شارلوت عزیز

همهٔ عزیزانم .

امیدوارم که آخرین نامهٔ مرا باشهامت دریافت کرده باشید . نسبت بآیندهٔ خود هنوز امیدوارهستم زیرا بمن اجازهٔ در خواست تجدید نظرداده شده است .

باوجوداین اگرقرارشد که اعدام شوم میل دارم که **فانی** تجدیدزندگی کند. اوهنوز جوانست وشایسته است که زندگی خوشبختی برای خود پیدا کند .

امیدوارم که **ژانین** تحصیلاتش را تاگرفتن دیپلم (اقلا) دنبال کند واز زندگانی من الهام بگیرد، همچنانکه من از زندگانی پدرم الهام میگرفتم و نیزامیدوارم نصایح **فانی** راکه من به او اعتماد دارم واورا تحسین میکنم پیروی کند .

گریه نکنید . مغرور ومفتخر باشید !

نامه‌ها راجمع میکنند .

بوسه‌های پرمهر برای همهٔ شما .

مارسل

✡

چهارشنبه ۶ اکتبر ۱۹۴۳

دخترك عزیزم

پدرت را ببخش که ترا باین‌جوانی رهامیکند. آرزو داشتم که هنوز مدتهاترا کمك دهم . . . افسوس، جنگ فرارسید! من‌مانند خیلیها وظیفهٔ‌خود را انجام میدهم و با آرامش‌خاطرمیروم. من ترا برای **فانی** میگذارم. به او اعتماد داشته‌باش اوجزخوشبختی‌تو چیزی نمیخواهد. باهم خوب ومهربان باشید .

هرگز نمیخواستم که باصحبت از مادر بیچاره‌ات روزگارجوانی ترا تیره سازم. اینطورنبود که من اورادوست نداشته باشم بلکه برعکس‌اگر اختلافی داشتیم فقط بخاطرتوبود.

حالاتو تقریباً بزرگ هستی. همواره بیاد پدرت باش وسرمشق اورا هرچند که وظیفه‌ئی دشوار باشد پیروی کن.

تحصیلات خودراتادیپلم دنبال کن. کارخوبی یادبگیر. همسرشرافتمندی انتخاب کن. همواره نسبت بخودت‌و نسبت بدیگران صمیمی باش. هرگز نگذار که نفرت برتوچیره شود . **فانی** بقیهٔ چیزهارا بتوخواهدگفت .

دلم میخواست که یکبار دیگر برای‌آخرین‌بار‌ترا میبوسیدم . . . و این‌کار را درخیال خود انجام میدهم .

پدرت مارسل

زنده باد فرانسه !

✡

چهارشنبه ۱۶ اکتبر ۱۹۴۳

پدر ومادر عزیز

شارلوت عزیز

دیروز سلول زندان خودراعوض کردیم. لباسهای مرادریافت‌خواهید داشت. دراین‌لحظه دیگرمن نخواهم بود. امروزصبح‌حکم‌را تأیید کردندو اعدام باید امروز بعد ازظهر درساعت چهار انجام شود . ماهمه شجاعانه و بدون تزلزل‌خواهیم مرد .

خطاهای مرا ببخشید . من هرگز کاری از روی بدجنسی نکرده‌ام. ازتمام‌آنچه برای من کرده‌اید متشکرم .

باتمام قوایم شمارا میبوسم.

پدر وبرادر شما

مارسل

زنده باد فرانسه !

JOSEPH EPSTEIN

ژوزف اپشتاین

افسر تیپ بین‌المللی درجنگهای اسپانیا بود . درنهضت مقاومت پارتیزانی فرانسه بانام مستعار سرهنگ «ژیل» رئیس منطقهٔ سن، سن‌واواز ،و مارن‌بود. تهیه‌کنندهٔ حملات بردسته‌های نیروی آلمان درشاتزلیزه ودر اودئون بود .

فرن ۱۱ آوریل ۱۹۴۴

پولای عزیز ومحبوبم

در حالیکه تا آخرین دم به مرام خود وفادار هستم امروز بعدازظهر درساعت پانزده تیرباران میشوم واز پا میافتم .

ترا با پسرعزیز و کوچکمان تنها میگذارم . من‌جز بشما دو نفر فکر نمیکنم . چقدرشما را دوست‌دارم ، وچقدر ترا عزیزم، دوست‌میدارم. ازتمام بدیهائی که نسبت بتو کرده‌ام‌عذرمیخواهم.توچقدرمایهٔ‌خوشبختی من بوده‌ای! اکنون همه‌چیز را بخاطر میآورم . تمام‌لحظات خوشبختی را که در کنارتو ودر کنار پسر کوچکمان گذرانده‌ام بخاطر میآورم .

باشهامت باش . عزیز محبوبم . از کوچولوی عزیز و کوچکمان‌دفاع کن. اورا مردی‌خوب و باشهامت باربیاور .

میخواهم آخرین‌لحظاتم را بشمااختصاص‌دهم . ترادرحالیکه گنجینهٔ کوچکمان را در بغل داری ومنتظر هستی که من از اتومبیل پیاده‌شوم ، در نظر می‌آورم. صدای‌خندهٔ اورا می‌شنوم وچشمان‌مادرانهٔ ترا که بامهربانی اورا درخود میگیرد بازمی بینم . صدای‌اورامی‌شنوم که میگوید « بابا، بابا».

هردو خوشبخت باشید و « بابا»ی خودرا فراموش‌نکنید.

من مردن با شهامت را بلدم و در برابر مأمورین اعدام ، در فکر شما ، خوشبختی‌شما و آیندهٔ شما خواهم‌بود . گاه گاه کمی بیاد من باشید .

شهامت ، **پولای**‌محبوبم . باید پسر کوچك‌وعزیزمان را بزرگ کنی بایداورا مردی خوب و باشهامت بسازی . پدرش‌نام بدون‌لکه‌ئی برایش‌بجا گذارده است. درلحظات یأس‌خود، به‌من ، به‌عشقی که بشما دوتاداشتم ، بعشق بزرگی که ازشما جدا نخواهدشد وهمیشه همه‌جا با شماخواهدبود بیندیش .

محبوبم ، مگذار ضعف‌در توراه‌یابد. ازساعت پانزده امروزتو برای فرزند کوچکمان هم‌پدروهم‌مادرخواهی بود .

باشهامت‌باش ویکباردیگر بدیهائی را که بتو کرده‌ام‌ببخش . **پولای** محبوبم ، تمام‌عشقی‌را که بتو و به کوچولوی عزیزمان دارم بتوباز میگویم . شماهردو را درآغوش خودمیفشارم . شمارا ازصمیم قلب میبوسم.

زنده بادآزادی ! زنده باد فرانسه !

ژ . ا .

✡

فرن ۱۱آوریل ۱۹٤٤

پسرك کوچکم ، پسرم .

وقتی که بزرگ شدی‌این نامه پدرت را خواهی‌خواند. آنراسه‌ساعت پیش ازآنکه با گلوله های آلمانها بیفتد نوشته است . چقدرپسرکم تــرا دوست دارم چقدر ، چقدر ! ترا بامادر عزیزت تنها میگذارم . او را بیشتر

ازهرچیز دوست بدار .

اورا خوشبخت کن وجای « بابا» را برایش بگیر . مادرت خیلی خوب است و پدرت اورا بسیار دوست میدارد . اورا تسلی بده و نگاهدار او باش . حالا توهمه چیز او هستی . برای او شادمانی کامل فراهم آور . خوب و با شهامت باش.

پسر کوچك وعزیزم. من باشهامت بسیار برای خوشبختی تووخوشبختی تمام کودکان وتمام مادران میمیرم. برای من در یك گوشهٔ کوچك قلبت جائی نگاهدار . یك گوشهٔ خیلی کوچك، اما منحصر بمن. « بابا» رافراموش مکن.

پسر کوچك وعزیزم ، اکنون چهرهٔ خندان ترامی بینم وصدای شادمان ترا می‌شنوم . ترا با چشمهای خودمی بینم . تو بزرگترین مایهٔ خوشبختی ما، من ومادر عزیزت هستی .

مطیع مادرت باش اورا مافوق همه چیز دوست بدار و مایهٔ اندوه او مباش. او بسیاررنج کشیده است وتو هرچه میتوانی باوخوشبختی وشادمانی ببخش .

در آخرین لحظات عمرخود ، جز بتو ، پسرك عزیزم و به مادر محبوبت فکر نمیکنم . خوشبخت باشید ، خوشبخت باشید در دنیائی بهتر و انسانی تر یك بار دیگر عشق خودرا بشما ابلاغ میکنم .

باشهامت باشی پولای عزیزم . مادرت را بیش ازهرچیز دوست بدار، پسرك عزیزم . خوب وبا شهامت باش. « بابا»ی خودرافراموش نکن .

هردوی شمارا درآغوش خودمیفشارم وبا تمام قوای خود وباتمام قلب خودشما رامیبوسم.

بابای شما .

دوستی مرا بتمام دوستانمان ابلاغ کنید .

ژ . ا .

PAUL FAURE

پل‌فور

سروان نهضت پارتیزانی مقاومت بود . . در ۲۸ ژانویه ۱۹۴۴ محکـوم بمرگ شد .

فرن ۱۴ فوریه ۱۹۴۴
ساعت یازده ونیم

زن‌وفرزند عزیزم ٠

زن‌عزیز وفرزند کوچکم . اکنون‌اطلاع یافتم که درخواست تجدید نظرمن ردشده است‌وساعت یازده باید اعدام‌شوم . خط بدمرا ببخش. بهر صورت خوانده می‌شود .

میدانی‌زن عزیزم من‌وظیفهٔ خودرا بعنوان یك‌سرباز فرانسوی انجام دادم وهیچ افسوسی ندارم ٠ باکمال‌سادگی‌ازتوتقاضادارم که مارك کوچك مرا باهمان عقاید پدرش بزرگ کن وکاری کن‌که مرا فراموش‌نکنند ٠

. خواهش دیگری‌هم ازتودارم : هرگز با پدرومادر وهیچیك ازافراد خانواده‌ام وخانواده خودت بداخلاقی‌نکن .

مسلماً کسیکه حالا دروقتیکه پیروزی نزدیك‌است میمیرد بدبخت تر ازدیگران‌است ... امیدوارم که‌میل‌من دربارهٔ‌فرزندم وآنچه‌ازتودرخواست کرده‌ام تحقق‌خواهد یافت.

یك‌خواهش دیگرهم دارم : اگر پیش آمدی برای تو روی داد میل دارم که خواهرم و شوهر خواهرم **مارسل** قیم فرزندمان باشند و **رنه** و **هانریت** ناظرین این‌قیومیت باشند و برای این امر لازم است که هر دو ازدواج کنند.

اما توهمسر عزیزم میتوانی تجدید ازدواج کنی ، تو جوان هستی ، شوهری که شایسته ولایق تو باشد و پسر مرا مثل پسر خودش دوست بدارد انتخاب کن .

مخصوصاً ازتوخواهش میکنم که همیشه پدر و مادر مرا مثل والدین خودت دوست بداری وآنها را ازصمیم قلب‌خودتسلی‌دهی . بآنها بگو که‌من شجاع وسر بازبودم آنها و پسرم باید از داشتن من مغرور و مفتخر باشند میل‌دارم که پسرم‌نشانها ومدالهای مرا حفظ کند ولایق آنها باشد .

زن‌عزیزم و پسر عزیزم ازشما جدامی‌شوم وشمارا برای‌همیشه میبوسم. برای‌همهٔ عمرخداحافظی‌میکنم ، هرگز مرا فراموش‌نکنید ، **رنه‌،هانریت ژولیت** ونیز **ملی** ، **گیوم** ، **فولبرت** ، **ژینت** وهمه را میبوسم . نامه ئی هم بپدر ومادرم مینویسم .

زن‌و فرزندعزیزم از شما جدا می‌شوم و شما را هزاران بار برای همیشه میبوسم .

پل

زنده باد فرانسه!

HENRI FERTET

هانری‌فرته

در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۶ متولدشد . در ۲ ژوئیه ۱۹۴۳ بازداشت شد .
ودر ۲۶سپتامبر ۱۹۴۳ در «بزانسون» بهمراه پانزده نفر دیگر از
پارتیزانها تیرباران شد . عضوقسمت «گی‌موکه» بود .

(بدون‌تاریخ)

پدرمادر عزیز

نامهٔ من درد ورنج بزرگی برای شما ایجاد خواهدکرد اما من‌چنان شمارا پرشهامت دیده‌ام که تردید ندارم بازهم شهامت خودرا حفظ‌خواهید کرد واین بخاطر مهر وعلاقهٔ نسبت بمن خواهدبود .

نمیدانید که‌درسلول زندان خود چقدر روحاً شکنجه دیده‌ام . من از ندیدن‌شما و از اینکه نمیتوانستم‌نوازشهای پرمهرشمارا جزازدوراحساس کنم‌شکنجه میدیدم . درمدت این‌هشتاد و هفت‌روز که درزندان بودم بمهرو نوازش شما بیش‌از هدایائی که برایم میفرستادید احتیاج داشتم‌واغلب‌ازشما تقاضا کرده‌ام بدیهائی که کرده‌ام ، تمام بدیهای مرا ببخشید . یقیناً‌تر دیدی ندارید که من‌ا کنون‌شمارا فوق‌العاده دوست میدارم زیرا سابقاً شمارا بنابر عادت دوست‌میداشتم اما حالا تمام زحماتی‌را که شما برایم متحمل شده اید می‌فهمم وخیال‌میکنم حالا بمرحلهٔ عشق پسری واقعی ، عشق‌فرزندی حقیقی رسیده باشم . شاید پس‌ازجنگ یکی‌از رفقایم از این‌عشق وعلاقهٔ من که با اوهم درمیان نهاده‌ام باشماصحبت کند . امیدوارم که او این‌مأموریتی‌را که پس‌از این مقدس خواهدبود بخوبی انجام دهد .

از تمام کسانیکه توجهی بمن‌دارند و مخصوصاً از خویشان و دوستان نزدیکمان سپاسگزاری کنید . اعتمادمرا بفرانسهٔ ابدی برای آنها بگوئید . پدر بزرگ ومادر بزرگ ، عموها ، دائیها ، خاله‌ها وفرزندان و **هانریت** را ازجانب‌من بشدت ببوسید . پیش م . د . . برویدودستی مهر آمیز بآنها بدهید . بهریك‌سلامی برسانید. به‌آقای کشیش بگوئید که‌من مخصوصاً بیاداو وکسانش‌هستم . ازجناب کشیش برای‌افتخاری که بمن بخشیدند سپاسگزارم خیال‌میکنم که‌خودرا شایستهٔ این‌افتخار نشان داده بودم . همچنین اکنون که میمیرم برفقای‌مدرسه‌ام سلام‌میفرستم. دراین‌باب‌باید بنویسم که **ه**.. یك بسته سیگار بمن مقروض‌است . کتاب‌من دربارهٔ «انسان‌پیش‌از تاریخ» پیش **ژ** .. است . کتاب« کنت‌دومونت کریستو» رابه **ا** .. برگردانیدنشانی اوبدینقرار است : شماره۳ . راه‌فرانسه ، پشت‌ایستگاه . برای **موریس آندره‌دولا مالتورنه** ٤٠ گرم توتون که باومقروضم بفرستید .

کتابخانهٔ کوچکم‌را به‌پی‌یر می‌بخشم، کتابهای‌مدرسه‌ام را به پدرجان عزیزم‌و کلکسیونهایم را به‌مادرجان‌عزیزم. امامیدارم او تبرهای‌پیش‌از تاریخ وغلاف‌شمشیر گلوا را زیاددوست نداشته باشد .

من بخاطروطنم‌میمیرم . من‌میخواهم‌فرانسه آزادوفرانسویان‌خوشبخت باشند . نمی‌خواهم فرانسه مغرورباشد وخودرا اولین‌ملت جهان بداند بلکه دلم‌میخواهد فرانسه‌ئی کارگر ، زحمتکش‌و شرافتمند وجود داشته‌باشد . امیدوارم که‌فرانسویان خوشبخت‌باشند . این‌موضوع اساسی‌است . باید در زندگانی‌راه بدست آوردن‌خوشبختی را دانست .

برای‌من‌غصه نخورید . شهامت‌وخوش خلقی خودرا حفظ کرده‌ام و در دم آخرشعر «سامبرو موز» را خواهم‌خواند زیرا این‌شعررا تو،مادرعزیزم بمن آموختی .

با پی‌یر جدی‌باشید و بمهررفتار کنید . کارهـای اورا اصلاح کنید و مجبورش کنید که کار کند . نگذارید که غفلت وتنبلی کند . او باید خود را

لایق‌وشایستهٔ برادری بامن نشان‌دهد .

از «سه کودك سیاه» حالا «یکی» مانده‌است او باید موفق باشد .

سربازان برای بردن‌من آمده‌اند . من با عجله مینویسم . شاید خطم مغشوش باشد این از آنجهت‌است که مدادخیلی کوچکی دارم . من ازمرگ نمیترسم. وجدانم کاملا آرام است!

پدر ، ازتوخواهش‌میکنم ، تمنامیکنم فکر کن‌اگرمن‌میمیرم در راه خیروصلاح خودم‌بوده‌است . چه مرگی برای‌من بیش‌ازاین افتخارآمیزاست؛ من‌داوطلبانه در راه وطنم میمیرم . ما هرچهار نفر بزودی ، در آسمانها ، یکدیگر را بازخواهیم یافت .

صدسال که چیزی نیست .

مادر این‌شعررا بخاطر بیاور :

«واین انتقامجویان مدافعین تازه‌ئی خواهند داشت.»

«که پس‌ازمرگشان ، جانشین‌آنها خواهند شد .»

خداحافظ ، مرگ مراصدا میکند . میل ندارم که چشمانم و دستهایم را به بندند. همهٔ شمارامیبوسم. باوجوداین مردن سخت‌است. هزاران بوسه.

زنده باد فرانسه !

یك محکوم بمرگ ١٦ ساله

ه . فرته

اغلاط وخط بد مرا ببخشید . وقت نداشتم که نامه را دوباره بخوانم.

فرستنده : **هانری فرته** که درآسمان ، پیش‌خداست .

SPARTACO FONTANO

اسپارتاکو فونتانو

باقیماندهٔ یك خانوادهٔ ایتالیائی‌بود که براثرنفرت ازفاشیسم بفرانسه هجرت کرده بودند. درمحاکمه‌ئی که بنام «محاکمه بیست وچهار خارجی» نامیده شد محکوم بمرك شد .

۲۱ فوریه ۱۹۴۴

پدر عزیزم

مادر عزیزم

خواهر عزیزم

تا چند دقیقه دیگر به لرنه * ملحق خواهم شد . زیرا امروز ساعت پانزده حکم‌اعدام من‌اجراخواهد شد .

پدرعزیزم ، من‌میمیرم اما نباید غصه برشما، برتوومادر عزیزم، چیره شود . شما باید بهمان اندازه که من در این لحظه قوی و نیرومند هستم قویدل و نیرومند باشید.

مرگ من ، امری فوق‌العاده نیست نباید هیچکس ازآن متعجب‌شود وهیچکس‌ازآن‌شکایت داشته باشدزیرا درجبهه‌های جنگ ودر زیر بمباران ها آنقدر مردم کشته میشوند که مرگ من‌هم که یك سرباز هستم‌هیچ تعجب آور نیست .

بلی ، من‌خوب می‌فهمم برای‌شما که مرا دوست میدارید و دیگر مرا نخواهید دید خیلی‌سخت خواهد بود. باوجود این‌یکبار دیگر شمارا سوگند میدهم که گریه نکنید .

---

* لرنه برادربزرگتر اسپارتاکو بودکه اونیزبوسیلهٔ آلمانها تیرباران‌شده‌بود.

من این چند سطر را با دستی نیرومند و مصمم مینویسم . مرگ مرا نمیترساند . دلم میخواست که شما را یك بار دیگر برسینه‌ام میفشردم اما وقت ندارم .

در تمام دوران اسارتم اغلب بیاد شما بوده‌ام ٠ هرگزیك لحظه هم ضعف وسستی درمن راه نیافته است ٠ امیدوارم که شمانیزچنین باشید .

پدرمادرعزیزم ، این نامهٔ مختصرراخاتمه‌میدهم درحالیکه شمارا بشدت میبوسم وبشما فریاد میکنم: شهامت !

پدر ، مادر ، خواهرك ، خداحافظ .

سپارتاکو

✡

(بدون تاریخ)

مادر عزیزم

میدانم که تو بیش‌ازهر کس‌رنج خواهی‌برد وآخرین افکارمن‌متوجه توست . نباید هیچکس را مسئول مرگ من‌دانست زیرا من‌خود سرنوشتم را انتخاب کردم .

چه میتوانم برایت بنویسم زیرا هرچند که حواسم جمع وذهنم روشن است کلمات مناسبی پیدا نمیکنم . من داوطلبانه به ارتش رهائی پیوستم . و اکنون بهنگامیکه پیروزی بسیار نزدیك استمیمیرم . . . همین‌الان با بیست وسه رفیق دیگرم عازم مرگ هستیم .

پس‌ازجنگ میتوانی مقرری‌مخصوصت رادرخواست کنی. اثاثیهٔ‌شخصی

من‌ازطرف زندان‌برایت فرستاده میشود. اماشلوارشنای پدرم‌را نگاهمیدارم که سرما مرا نلرزاند .

خواهر عزیزم ، نباید خیلی بمن‌فکر کنی، غمگین‌مباش . شوهر خوبی اختیار کن و برای بچه هایت ازاین‌دائی که هرگز ندیده‌اند حرف بزن.

خواهرعزیزم، بایدتونیرومند وقوی‌باشی. غیرممکن‌است که‌مردوزنی که مرا بدنیا آورده‌اند قوی نباشند !

یکبار دیگر باشماخداحافظی‌میکنم . شهامت ،

پسر شما اسپارتاکو

JEAN FOURNIER

ژان فورنیه

در ۲۰ مه ۱۹۴۴ تیرباران شد .

زندان آلمانی فرن
شنبه ۲۰ مه ۱۹۴۴
ساعت ۸ صبح

پدر مادر عزیز

من این‌نامه را برایتان مینویسم که امیدوارم درنهایت سلامتی آنرا دریافت دارید . حال من تاکنون خوب بوده است . متاسفانه باید خبر بدی برایتان نقل کنم . امیدوارم که شماهم مثل‌من نیرومند وقوی باشید .

تاکنون من‌ازشما پنهان داشته‌بودم که من‌به‌نهضت مقاوقت‌پارتیزانی پیوسته‌ام . بدینجهت من‌محکوم باعدام شده‌ام وچون درخواست تجدیدنظرم هم پذیرفته نشده‌است امروزساعت یازده حکم‌اعدام اجرا خواهد شد.

مخصوصاً پدرمادرعزیزم ازشما تمنادارم که قوی باشید و خودتان را بخاطرمن بیمار نکنید . من تصورمیکنم که جزانجام وظیفه کاری نکرده‌ام و امیدوارم ازاینکه این‌موضوع را ازشما پنهان داشته‌ام مرا ببخشید. بالاخره وقتی که این‌نامه بشمامیرسد همه چیزبرایم پایان یافته خواهد بود .

یکباردیگر، قوی‌باشید وتمام فامیل وهمچنین‌تمام دوستان را ازجانب من ببوسید . سخت ترین چیزها اینست که نمیتوانم یکباردیگرشمارا به‌بینم.

اما روحیه ام بسیار خوبست زیرا من در راه مرام خود و بخاطر فرانسه میمیرم .

پدرمادر عزیز آخرین بوسه‌ها و آخرین افکار مهرآمیز را ازجانب کسیکه آخرین افکارش همراه شما بوده‌است بپذیرید .

پسر شما ژان

زنده باد فرانسه !

JEAN FRANÇOIS

ژان فرانسوا

در ۱۱ آوریل ۱۹۴۴ بسن هفده سالگی تیرباران شد .

پدرمادر عزیز ومحبوبم

هم الان اطلاع یافتیم که درخواست تجدید نظرمارد شده است وامروز ساعت سه بعد از ظهر تیرباران خواهیم شد: **موریس و آندره** هم بامن مشغول نوشتن آخرین نامه‌های خودهستند .

باشهامت باشید . من بسیار باشهامتم . برتقدیر بیرحمی که مرا از شما جدامیسازد افسوس نخورید وباخاطرهٔ من زندگی کنید . پدر مادر عزیزم بفکردوخواهرم که باقی‌میمانند باشید وبخاطر آنهازنده بمانید.

میخواهم برایتان بگویم که چقدر دوستتان داشته‌ام ولی امیدوارم که شماخودآنراملاحظه کرده‌اید. میخواهم به‌پدربزرگ بگوئید که‌چقدردراین دوران اخیر بیاد او بوده‌ام‌همانطور که همهٔ فامیل‌را درخاطر داشته‌ام.

امیدوارم که تومادر، که مرا بسیاردوست میداشتی وتو نیزپدر، برای تسکین‌درد ورنج خود توجه‌خودتان را صرف‌دوخواهر کوچکم‌خواهید کرد. ونیزامیدوارم که خواهید توانست با خانوادهٔ دوبرادرهمرنج من **موریس** و**آندره** معاشرت نزدیك برقرارسازید ومتحدشوید، با این‌اتحادخودمسلماً شهامت وبردباری بیشتری خواهید داشت .

پدرمادرعزیز ومحبوبم وخواهران عزیزم همچنین ازشما تمنادارم که هرگزکسی‌را که دوست میداشتم فراموش نکنید .

همچنین خواهران کوچك وعزیزم از شما تمنادارم که هروقت باباوماما‌ن اندوهگین باشند آنهارا تسلی دهید. پدرمادرمحبوب وعزیزم همواره باآقای ب... وخانمش که نسبت بمن مهربانی کرده‌اند دوست ومتحد باشید.

همچنین ازجانب من ازتمام همسایه‌ها مخصوصاً ازآقای م... وخانمش وژانوت عزیزم خداحافظی کنید. هرگز ژاکلین عزیزم رافراموش نکنید.

پدر مادرعزیزومحبوبم وخواهران عزیزم برای آخرین بارشمارا با بوسه‌های طولانی وپرازمهرمیبوسم وآرزومیکنم که بقیهٔ عمرخودرا بخوش‌ترین صورتی که ممکن باشد بگذرانید.

پسر وبرادرشما که همیشه شمارا دوست داشته‌است وتا آخرین دقیقه هم دوست خواهد داشت.

ژان

پدرمادر عزیزم، به پی‌یرو وخانواده‌اش بنویسید که من اغلب بیاد آنها بوده‌ام.

MARCEL FRANÇOIS

مارسل فرانسوا

در ۱۷ مارس ۱۹۴۴ تیرباران شد .

(بدون تاریخ)

مادر جان عزیزم

بی بی ، ژرژ ، آندره

و همه

مادرجان ، اینك آخرین نامه‌ام که برای‌خداحافظی باتومینویسم. ترا ازصمیم قلب میبوسم ، آخرین‌دقایق عمرم بسوی تو وبسوی زن عزیزم که نتوانستم اورا خوشبخت سازم خواهدآمد .

هردو باهم همراه بمانید . تومادرجان ، زحماتی که از دوران کودکی برایت فراهم کرده‌ام ببخش‌زیرا امیدانم که یك مادر ، چیزبسیاریست اما در دورانی که تنها درسلول زندان‌خود بودم برای‌خود دلایلی میدیدم‌وچیزهائی می‌فهمیدم که بعداً خواهی دانست .

ازتوتمنادارم که باشهامت باشی زیرا پسرت همواره ترا دوست داشته است اما البته نه‌آنقدر که باید .

سه برادرم که بسیاردوستشان‌دارم باقی‌خواهند ماند . من خیلی‌بفکر آنهاهستم. توبی بی بایدخیلی بمادرجانمان کمك کنی‌همانطور که‌من‌میخواستم درصورت آزادی به او کمك کنم . خاطرات‌خوشی راکه از روزگاری که بگردش وییلاق به«مون - دور» میرفتیم بیادآور. حالا باید بفکر آینده

باشی ، زیرا تو هنوز جوانی، کارخوبی برای خودت پیدا کن و بعد برای خودت خانواده‌ای تشکیل بده. همانطور که من هم میخواستم با می‌می عزیزم داشته باشم. از تو تمنا دارم که او را مثل من دوست بداری از او هم مثل مادرمان حمایت کنی.

شما برادرانم **آندره و ژرژ** ، خیلی باشهامت باشید ، برادر جوان شما **مارسل** در کمال قوت ، جوانی و شادمانی از شما جدا میشود زیرا به آینده اعتماد دارد . به مامان کمك کنید و همانطور که من میخواستم باو یاری دهید بعدها خواهید دانست که من چقدر میل داشتم که مادرمان در میان چهار پسرش خوشبخت و آسوده زندگی کند و بالاخره نقشهٔ من هم تحقق خواهد یافت زیرا بهار طوفانی که پیش میرود تابستان پراز شادمانی وخوشبختی را برای همهٔ شما خواهد آورد . برای خانوادهٔ کوچکتان تمام خوشبختی را که من آرزو میکردم فراهم آورید .

خانواده مان ، خاله ام ، دائیم ، پسرها ودخترهایشان را ، همه را بخاطر دارم وفراموش نمیکنم . خیلی چیزها برای همه شان و برای زن برادرعزیزم **پولت** آرزو میکنم وامیدوارم که فرزند کوچکش بسلامتی متولد شود واگر میل داشتید اسم مرا براو بگذارید .

باهمهٔ دوستان **پاریس و نیس لابل** خداحافظی میکنم . با «نوزدهمی» وخانوادهٔ بزرگی که آزادی را برای شما خواهد آورد نیز خداحافظی میکنم

خداحافظ مادرجان، ترا بشدت برسینهٔ خود میفشارم. **بی بی، آندره ژرژ** وهمهٔ خانواده ودوستان، همهٔ شمارا برای آخرین بار میبوسم.

سسل شما که بسیار باشهامت است .

مامان خداحافظ

سسل

✿

فرن ۱۷ مارس ۱۹۴۴

شوت عزیزم

من این آخرین نامه را که مایهٔ رنج توخواهدشد برایت مینویسم اما از تو تمنادارم که باشهامت باش، همچنانکه من نیز تاآخرین دم دلیرخواهم بود ساعت یازده بود که بماخبردادند که درخواست ما ردشده‌است ، هنوز تقریباً چهارساعت فرصت دارم زیراحکم اعدام مادرساعت پانزده اجراخواهدشد.

همسرعزیز ومحبوبم ، تمام اندوه عظیم وزحماتی‌را که برایت فراهم کرده‌ام ببخش زیرا توشایستهٔ اینهمه رنج وزحمت نبودی . تویاد بودسال ازدواجمان را بااندوه برگذار خواهی کرد. آری ، فردا سه سال تمام از روزاتحادما میگذرد امامرگ مرا درمیان راه در ربود.

شوت عزیزم ، همهٔ عشقم برای تو بوده است . همیشه به تو اعتماد داشته ام ، میخواسته ام تراخوشبخت سازم اما بدبختانه نتوانستم . با تمام خاطرات خوش وتمام نیرووعشقی که برای‌ایجاد یك کانون خوشبختی بکار میبردیم ، میمیرم. چقدرمیل داشتم که بچهٔ کوچکی میداشتیم که همراه خود شادمانی‌را بکاخ کوچکمان بیاورد زیراتوخوب میدانی که من بچه‌های کوچك رابسیار دوست‌میدارم. اماچه اهمیتی‌دارد، توهنوزجوان هستی. آرزومیکنم زندگی‌راازسربگیری تاخوشبخت‌تر باشی‌وآن‌خوشی‌وشادمانی‌را که‌من برایت فراهم نکرده‌ام بدست آوری .

ازاینکه چنین‌چیزی بتومیگویم مرا ببخش . ترا ازصمیم قلب دوست میدارم ودرحالی از توجدامیشوم که تمام این‌خاطرات زیبا وتمام مهربانیها و نوازشهائی‌را که نسبت بمن‌داشته‌ای باخود دارم. بایدهمانطور که من‌باستقبال مرگ میروم ، باستقبال زندگی‌رفت . من‌اعتماد دارم . هیچ نفرتی ندارم . فرانسه زنده خواهد ماند .

خیلی بهتر است که انسان در جوانی و برای کشورش بمیرد تا اینکه

در پیری، از بیماری ودرحالیکه از کشورش نفرت دارد بمیرد .

خداحافظ همه ، خانواده ، همسایه‌ها ، دوستان ورفقا .

سل همه شما را بشدت میبوسد .

می‌می‌عزیزم خداحافظ . بوسه‌های فراوان .

شوهر تو که ترا بسیاردوست میدارد.

زنده بادفرانسه ! خداحافظ

سل

GORGES GAUTHIER

ژورژ گوتیه

ازپارتیزانهای جوان بود که در۱۶ اکتبر ۱۹۴۳ تیرباران شد .

فرن ۱۶ اکتبر ۱۹۴۳

مادرجان عزیز .

وقتی که روز دوشنبه اخیر کوشش میکردم که بتوشهامت و دلداری بدهم واقعاً با آنچه میگفتم باورم بود. اما درخواست تجدیدنظر ماردشده است وتاچند ساعت دیگر تیرباران خواهم شد .

مادرجان، ترا ازصمیم قلب میبوسم ودراین لحظه واقعاً احساس میکنم که آنچه میبایست برای تو باشم نبوده ام. من اغلب مایهٔ رنج وزحمت تو بوده ام وحالا بتلخی افسوس میخورم .

مادرجان ، افکارم بطوریکه براحتی می فهمی کمی مغشوش است اما دلم میخواهد که تو تمام آنچه را که من احساس میکنم ونمیگویم بفهمی.

اثاثیه امرا، اگرفکرمیکنی که یك یادگاری ازمن خواهد بود واگر میل داری نگاهدار . اما بقیه را یعنی هرچه را که نمیخواهی نگاهداری میل دارم که به سیمون بدهی .

برای آخرین بارترا ازصمیم قلبم که پرازعشق توست میبوسم. بابا را از جانب من ببوس و باو بگو که برای زحماتی که برای اونیزفراهم ساخته ام افسوس میخورم. همهٔ دوستان ، **سوزان** ، **سیمون** ، و بالاخره **مادام** ویلیبی را ببوس و به آنها بگو که من خوب بلدم که همچون یك فرانسوی واقعی برای کشورم بمیرم ویك لحظه هم ضعف درمن راه نخواهد یافت. تا پایان

کار افکار من متوجه سیمون خواهد بود و خوشبخت خواهم بود که تو اورا بعنوان دخترخود بشناسی و بپذیری.

بیشك من کشیش راخواهم دید و کارهای خودرا باخدا منظم خواهم کرد. مادرجان یکروز ماهمه یکدیگررا درآسمان بازخواهیم یافت. یکبار دیگر هم ترا ازصمیم قلب خود میبوسم.

پسرت که ترامیپرستد

ژوژو

✡

مادرجان عزیزم

این چند کلمه را بوسیلهٔ کشیش برایت میفرستم که وعده داده است پیش‌تو خواهد آمد. من یکساعت دیگر تیر باران خواهم شد.

من همچون یك‌مسیحی و یك فرانسوی میمیرم.

ازداشتن‌من مغرور باش.

دلهای قوی داشته باشید!

پسرت که ترا میپرستد

ژوژو

LEON GOLDBERG

لئون گلدبرگ

یکی ازمتهمین محاکمهٔ معروف به «بیست‌وچهارخارجی»

فرن ۲۱ فوریه ۱۹۴۴

پدر مادر عزیز

اگرشما باز گشتید (ومن‌چنین فکرمیکنم)، برمن نگریید، من آنقدر که توانسته‌ام مبارزه کرده‌ام وباین ترتیب وظیفهٔ خودرا انجام داده‌ام.

دلم میخواست که برای آخرین بار شمارا به بینم ودرآغوش‌خود بگیرم منتها این کارممکن نیست. خوب!

شما هنوز دو پسر دیگردارید که مردانی‌خواهندشد.

من‌مبارزه کرده‌ام و جنگیده ام تاشما **هانری وماکس** اگر باز گشتید زندگی بهتری داشته باشید وتاآنهاهم بیست سال بعد یکبار دیگر جنگی در پیش‌نداشته باشند؛ آنها جوان هستند، آیندهٔ مال‌آنها خواهدبود.

واقعاً نمیدانم دیگرچه بنویسم. چقدرچیزهای گفتنی‌هست.... پدرمادر عزیز، **هانری، ماکس** برادران‌عزیز، شمارا ازصمیم روح خود میبوسم.

پسرشما **لئون**

زنده باد فرانسه!

PIERRE GRELOT

پی‌یر گرلو

یکی از پنج دانشجوی مدرسهٔ «بوفون» که در ۱۰ مارس ۱۹۴۲
حین یك تظاهر درمدرسه بازداشت شد. بنامهٔ «ژان آرکوس» رجوع شود.

دوشنبه ۸ فوریه ۱۹۴۳

مادرجان ، پدر وژاك عزیز

حالا همه چیز پایان یافته‌است. امروزصبح ساعت‌یازده تیر باران‌خواهم شد. پدرمادر عزیزو بیچاره ، بدانید که آخرین افکارمن باشماخواهد بود ، من‌میدانم که چگونه بصورت یك فرانسوی بمیرم .

دراین‌ماههای دراز،من بسیار بفکرشمابوده‌ام ودلم‌میخواست که بعد ها میتوانستم خوشبختی شما را در ازای محبتهائی که نسبت بمن داشته اید فراهم سازم . چه چیزها برای‌خوشبخت ساختن‌شما پس‌از دوران شکنجه‌ها فکر کرده بودم . اما افسوس ! خیالات من همیشه بهمان صورت خیال باقی خواهند بود .

شمارا بسیارمیبوسم . لذت دیدارشماهم برایم ممنوع است . اخبارمن بعدها بشما خواهد رسید .

بازهم شمارا، پدرمادرعزیز، میبوسم . خاطرهٔ مراهمیشه در دل خود نگاهدارید .

خداحافظ ، مامان، پدر، ژاك عزیز، خداحافظ .

پی‌یر گرلو

JEAN GUILLOSET

ژان گی‌یوزه

روز ۸ فوریه ۱۹۴۴ درسوریه درایالت ساووای علیا تیرباران شد .

(بدون تاریخ)

مادرجان ، مادر بزرگ عزیز ،

خواهران و برادران عزیز

بادستی مصمم وقلبی محکم برای شما نامه مینویسم . ترس هیچ ولی اندوه غربت بدون بوسیدن شما را دارم . بلی زیرا ، اکنون ده دقیقه است که خبریافته ام تیرباران خواهم شد . چرا ؟ زیرا خیلی فرانسوی بوده‌ام .

خداحافظ شما . بیهوده گریه نکنید . امید وارم ژاك و برنارعاقل و خوب باشند ورفتارشان مثل یك فردخوب فرانسوی باشد . من جان خود را پرداختم و باین ترتیب من سهم تمام خانوادهٔ خودرا در راه فرانسه پرداخته‌ام فکرمیکنم که درآیندهٔ نزدیکی همه خوشبخت خواهید بود .

وتومادرجان عزیز ، شهامت داشته باش . میدانی ، برای من لازم بود . اماتو عاقل باش . اگر اسباب رنج تومیشوم مرا ببخش . بیادمن باش ، امابدون غصه . مغرور باش .

میدانی ، مادرجان ، خیلی ترا دوست دارم . بزرگترین میل من این بود که احساس کنم مثل روزگاریکه بچه بودم درآغوش توفشرده میشوم . اما خوب ، حرفش رانزنیم .

مادرجان ، مادربزرگ عزیز ، **اودت** ، **مالو** ، **برنار** و **ژاك**، از همهٔ شما جدامیشوم درحالیکه همه تانرا برقلب خود میفشارم و همهٔ شما را با کمال مهربانی میبوسم .

دو ساعت دیگر من نخواهم بود، همچون یك فرانسوی خوب خواهم مرد .

یکی که شما را دوست دارد

ژان

ROBERT HAMEL

روبر هامل

در ۱۵ فوریه ۱۹۴۳ بسن چهل سالگی تیرباران شد .
یاد داشتهایش درلای آستر لباس به همسرش رسید .

(بدون تاریخ)

عزیزم

دیروز مورد محاکمه‌ئی قرار گرفتم که رأی خودراهم صادر کرد . همانطور که انتظارمیرفت من و چهار رفیق دیگرم محکوم باعدام شدیم : **واندرهایدن** از خانهٔ شمارهٔ ۶ کوچهٔ **ویکتورلوتال** ، **واشر** ازشمارهٔ ۱۰ کوچهٔ **تن** ، **گانا** از بیمارستان **تنون** ، **ولو بالاتژه** .

فکرمیکنم که یکهفته‌دیگرهمه چیزپایان خواهدیافت. گرچه دادگاه اجازه داده‌است که برایت نامه بنویسم وهدایائی که برسد دریافت دارم و با توملاقات کنم ولی فکرنمیکنم که نامه‌ام بموقع برسد . بنابراین، این چند کلمه را در اثاثیه‌ام میگذارم با این امید که آخرین وداع مرا بتو خواهد رساند ، خیلی آرام وباشهامت هستم وجزیك افسوس‌ندارم آنهم ازاین‌جهت که پیروزی خودمان راکه اکنون بسیارنزدیك شده است نمی‌بینم .

قضات ما ازروش‌ما دربرابرحکم صادره شان متعجب بودند و تقریباً ازماعذرخواهی‌میکردند، ما به آنها نشان خواهیم داد که کمونیست‌هاچگونه مردن راهم بلدند .

عزیزم آخرین افکارمن باتوخواهد بود ، باتوکه اینقدر افسوست را

دارم . خیلی دوستت دارم . میدانی، اگر گاهی اسباب رنج وزحمتت بوده‌ام مرا ببخش . برای من جائی درقلبت نگاهدار ومخصوصاً خیلی‌زود فراموشم نکن . خواهش میکنم هر طور میدانی پدر مادرم را مطلع کن . آنها در **لاکامب (کالوادوس)** منزل دارند ، کاری کن که آنها پیش از وقت مطلع نشوند .

تمام اثاثیه‌ام را برایت میگذارم وآنهارا هرچه بخواهی خواهی کرد. اما به اسبابها و پارچه ها برای عروسی **ایوای** کوچکمان احتیاج خواهی داشت‌واینهایادگاری ازمن برایش خواهدبود . . .

دراین‌سه ماه ونیمی که زندانی بوده‌ام روحیه‌ام خوب بوده‌است. بجز بیخبری ازتو وگرسنگی مایهٔ رنجی نداشتم وهمهٔ اینها پایان‌خواهد یافت. اماخیلی‌دلم میخواست که بازترا میدیدم واین عزیزترین آرزوی من‌است، اما این‌حرف گفته خواهدشد که دژخیمان‌ماپیش‌از کشتنمان مارا باعزیزترین عواطفمان رنج دادند .

عزیزم ، باید با شهامت بود . من امید وار بودم زنده بمانم تا انتقام شهدای بسیارمان رابستانم . اما حالا دیگران انتقام مرا خواهندگرفت وتو نیز بوجود من‌افتخارخواهی‌داشت زیرامن‌درحال مبارزه‌وحین‌پیکار،شکست خورده‌ام .

بدی‌خطم راببخش، برای‌نوشتن جزیك مغزمداد بسیار کوچك ندارم. دوشنبه روز نامه هاست اما ظاهراً نامه ها بعلت سانسور پانزده روز وقت میگیرد تابرسد. باینجهت من امید ندارم که ترا باز ببینم و آنچه خواسته‌ام دریافت دارم .

سلام برادرانه و دوستی مرا بتمام دوستانمان مخصوصاً به **ژورژ** و **مادلن، ماری ترز، رنه ن ... وهکتور ب...** وبهمه برسان. آنهاخیلی زیادتر ازآنند که نام همه شانرابنویسم .

ایوا را میبوسم و برای او که زندگانیش را شروع میکند خوشبختی بسیار خواهانم.

زن عزیزم آخرین افکارم و پر مهرترین بوسه هایم را بتو تقدیم میدارم.

روبی تو

☆

(بدون تاریخ)

سعی میکنم گاه بگاه چند کلمه‌ئی برایت بنویسم و باین ترتیب خواهی دانست که همیشه تا آخرین لحظه با من باقی خواهی بود اما خیلی زیر نظر هستم.

شنبه ـ میلی دارم که شاید کمی احمقانه است اما آنرا برایت میگویم. یك بطری شامپانی داشتیم که تو آنرا برای جشن نهمین سال ازدواجمان کنار گذارده بودی. دلم میخواست که تو این بطری را بشکنی. بنظر من حیف است که در جشن دیگری مصرف شود. مثل اینکه جنبهٔ مقدس آن آلوده خواهد شد. آیا حق بامن نیست؟

یکشنبه ـ جمعه بدترین روزهای من بود. زیرا روز جمعه میدیدم که برای بعضی‌ها هدایا وامانانی میرسید درحالیکه یك گرسنگی حیوانی مرا شکنجه میداد. همچنین میگویند وقتی که آدم سیگار نکشید عادت از سرش میرود اما مطمئن باش که هر دفعه که کمی توتون گیر می آوردم وسیگاری دودمیکردم برایم لذت بسیارداشت وتسکین عظیمی بود.

اجازه داده‌اند که عکس ترا در سلول زندانم با خود داشته باشم. روز یکشنبه تمام لحظات را من در منزل باتوهستم . من درخیال خود حساب میکنم که توچه کارمیکنی، باتوحرف میزنم. اما ازآنجا که هرچیزی‌عوض دارد این‌بار توئی که جواب مرا میدهی.

ساعات بشکل وحشتناکی کند و دراز میگذرند و خیلی خوشحالم که می بینم شب فرامیرسد زیرا سعی‌خواهم کرد بخوابم. بقدری کثیف هستم که هرگز چنین نبوده ام . موهایم راتقریباً دوماهست که اصلاح نکرده‌ام و چون روزی که سلمانی برای تراشیدن ریش‌ما آمده بود من درجلسهٔ محاکمه بودم یك ریش پانزده روزه دارم‌وحالا هم تیغ‌وسلمانی وجود ندارد وتومیتوانی وضع مرا بسنجی .

وضع تغذیهٔ ماخیلی ساده‌است. ساعت هفت‌یك‌فنجان قهوهٔ سیاه، ظهر یك سوپ سبزی (البته آب گرم لازم ندارد که ظرفهارا بشویند) ، ساعت چهار بعدازظهر بازقهوهٔ سیاه، همین ، باضافهٔ سیصد گرم نان‌ویك کمی کره یا روغن نباتی، یاچربی‌خوك ویك کمی نان گوشت دار نظامی، این‌تمام‌غذای روزانهٔ ماست که فقط آنقدر هست که از گرسنگی‌نمیریم . باینجهت برای اینکه گرسنگی‌را احساس‌نکنم بیشترمیخوابم . از بیست وچهارساعت، بیست ساعت را روی‌تختم هستم.چه زندگی نحسی!اگرمرا بعدازمحکومیتم‌میدیدی خوب حالیت میشد .

بعنوان‌مرحمت، کشیش‌بدیدنم آمده‌است و کتابی‌برای‌خواندنم گذاشته است. حالا دارم انجیل‌میخوانم. خوب دقت کن‌اثری‌از آن درمن میبینی؟آه! کاش لااقل توتونهایم رامیداشتم . فکرمیکنم که توهمچنان آنهارا مصرف میکنی، اگرآنها رامبادله کنی بکارت خواهدآمد .

فراموش کردم برایت بگویم که حکم محکمهٔ نظامی باید از جانب

ژنرال رئیس منطقهٔ **پاریس بزرگ** تأییدشود واو باید حکم را بادرخواست تجدید نظرما رسیدگی کند. فکرمیکنم که جواب اودرهفتهٔ آینده بمابرسد وتو باید حساب کنی که چه‌خواهدبود، مخصوصاً که ما درهمان روزی‌محکوم شده‌ایم که آنها ناچارشکست **استالینگراد** خودشان‌را اعتراف کردند وخلق خوب وخوشی برای بخشایش نداشتند .

دوشنبه ـ تمام روز عصبانیت و خشم شدیدی داشتم . در هرفرصتی درخواست کاغذ ومرکب میکردم وهیچ برایم نمی‌آوردند. بالاخره ساعت پنج توانستم بنویسم. نامهٔ من درساعت نه برای سانسور دادگاه رفته‌است. سرجوخه اطمینان میداد که‌سانسور بیست وچهارساعت بیشتر وقت‌نمیخواهد.

من با امید دیدار مجدد تو و بانتظار هدایائی که برایم برسد قوت میگیرم . اگراین سعادت را داشته باشم چقدر مایهٔ مسرتم خواهد بود !

بابیصبری منتظرجمعه هستم وسعی میکنم التهاب خودرا تسکین دهم زیرا اگرترانبینم‌سخت مایوس خواهم شد . اما اگر بمن‌فرصت‌دیدار بدهند، زیرادرلحظهٔ دیدار تودلم میخواهد که برعکس‌عقربهٔ زمان حرکت کنم ...

درشب روزسه‌شنبه بسراغ یکی از رفقا که دروضع من‌است آمده‌اند سه هفته‌است که اومحکوم شده‌است اما تأیید حکم او به **برلین**مراجعه‌شده است بالاخره من همانطور که در آن تصنیف میخوانیم از خود میپرسم : «آیا امشب خواهدبود، آیافرداخواهدبود !» واین‌امرهیچ ازاشتهای‌من کم نمیکنند . لااقل درفرانسه یك محکوم بمرگ هرقدرمیخواهد غذامیخورد. و اینجا غیرازشکنجهٔ گرسنگی، باندازه‌کافی توسری وسرشکستن هم‌داریم .

فردا پنجشنبه یکهفته خواهد بود . مترجم میگفت‌که جواب کارما دوهفته وقت میخواهد امامسر بازی که نقش وکیل مدافع مارا داشت میگفت شش‌هفت روز بیشتر نخواهدکشید . کاش اقلامیگذاشتند ترا به‌بینم . امادر

آن لحظه من‌چه حالی خواهم داشت.

پنجشنبه ـ دیشب وامروز تحت مراقبت شدید بودم با وجوداین کاش اجازه بدهند که انتظارملاقات ترا داشته باشم ..»

جمعه ـ و بالاخره جمعه هم گذشت ، من حتی تسلی دیدار ترا هم نخواهم داشت و نه حتی تسلی اینکه یك سیگار دود کنم ... بجهنم .

یکشنبه ـ امروز میخواهم کمی با تو پرحرفی کنم . امروزچهاردهم‌ماه است. چهارماه تمام‌است که‌توقیف‌شده‌ام. همیشه آن‌روزوآخرین‌لحظاتی که در کنارتو بودم درنظرم است ، ازچندوقت پیش‌ازآن بدلم گذشته بود که پیشامدی برایم اتفاق می‌افتد.

وقتی که‌ماریو درباره جشن ترز بامن‌صحبت میکرد باومیگفتم که از حالا تا آنوقت نمیدانم چه چیزها پیش‌خواهدآمد . می‌بینی» من‌این پیشامد را احساس‌میکردم ، و چرا امروزآنرانگویم ؟ امید بسیار دارم که ترا باز به بینم. حالا ده روزاست که محکوم شده‌ام وهنوز هیچ خبری ندارم شاید بیهوده‌است که امیدوارم ...

تقریباً مسلم است که دراین‌هفته ازتوخبری‌خواهم داشت. یاملاقات یا یك بستهٔ هدیه ویابهترازاینها ، هر دو باهم. بشرط اینکه بازهم مأیوس نشوم . *

ر . ه .

☆ روبرهامل ،روزبعدکه ۱۵ فوریه بود تیرباران شد

JULIEN HAPIOT

ژولین هاپیو

از سربازان قدیمی تیپ بین‌المللی اسپانیا بود که بسختی در آنجا مجروح شد. از تشکیل دهندگان ف.ت. پ. درمنطقهٔ شمال فرانسه بود بوسیلهٔ گشتاپو بسیار شکنجه شد و عاقبت در ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۳ تیرباران شد.

(مستخرج از نامهٔ وداعش که در تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۴۳ نوشته شده‌است)

اکنون که چند روز تا اعدامم مانده‌است میخواهم یکبار دیگر عشق خودرا نسبت به حزب کمونیست بزرگم تسکین داده باشم. من چقدر ازاین حزب سپاسگزارم که ذهن مراروشن ساخت و بشکل رضایت بخشی بمن آموخت که بتوانم برای هموطنان خود مفید واقع شوم. واز لطف اوست که وجودمن بیفایده نمانده‌است. برای من مایهٔ یك رضایت واقعی است که میدانم از زمان پیوستن به حزب بزرگ لنین و استالین در بکار بردن کوششهای خود در راه مبارزه بارژیم سرمایه داری که تهیه کنندهٔ جنگها و بدبختیهاست هیچ کوتاهی نکرده‌ام. خوشوقتم دراین مبارزه‌ئی که اکنون تودهٔ مردم وجوانان فرانسه دنبال میکنند منهم بسهم خود آجری درساختمان دنیای جدیدی که از نظر اجتماعی کشورما رانجات خواهد داد گذارده‌ام.

آری، وقتی که بگذشتهٔ خود مینگرم، از اینکه می بینم راهی راطی کرده‌ام که حزب پرافتخار مان بمن نشان داده‌است بسیار مفتخر ومغرورم، پلیسهای ویشی و دژخیمان گشتاپو میخواستند بزور شکنجه های خود

مرا وادار بخیانت نسبت باین گذشته‌سازند و نمیدانستند که برای من مردن خیلی گواراتر از چنین خیانتی است . اگر این جنایتکاران خونخوار بی‌پروا بمن میگویند که کمونیستها دشمنان اصلی ایشان هستند . شکنجه هائی که بمن تحمیل کرده‌اند مرا در این عقیده راسخ‌تر ساخته‌است که کمونیستها قهرمانان واقعی این پیکار رهائی بخش میباشند .

اگر مسرت دیدن پیروزی نهائی که مسلم وقطعی است . برایم وجود ندارد لااقل خوشوقت وراضیم که در پیروزی‌های درخشان ارتش سرخ سهیم بوده‌ام... همهٔ وطن‌پرستانی که‌ز ندانی هستند از خود میپرسند که‌چرا انگلیسها وآمریکائیها هنوز یك جبههٔ دوم واقعی در اروپا در مقابل هیتلریها بوجود نیاورده‌اند . اما همه یقین‌دارند که هیتلریسم هم خیلی بیشتر از فاشیزم ایتالیا زنده نخواهد بود ، من بسهم خود یك بار دیگر تحسین وستایش خودرا نسبت بسربازان و بمردم **اتحاد شوروی** اعلام میدارم و تأیید میکنم. . . .

یك رفیق دلیر ، از اهالی **روئوکس** بنام **روبرهانری** امروز صبح محکوم باعدام شد فقط باین گناه که یك پارتیزان را در منزل خود پناه داده بود. من قطعات **مارسییز** را باو یادآوری کردم زیرا ما باسرود پدرانمان به میدان اعدام خواهیم رفت ..

ژ . ه .

MARCEL HARTMAN

مارسل هارتمان

مشاور سابق شهرداری در شهر «ایوری»

۱۵ ژوئیه ۱۹۴۲

شارلوت عزیزم

برایت بگویم که من بهمان وضع سابقم هستم! در یك سلول واقعاً کثیف محبوسم. همه کارمیکنیم بامید اینکه لااقل کرم نگذاریم. **ژان** هم سلولش را تغییر داده است.

از رفقائی که با او بوده‌اند دو نفرشان با من هستند از جمله برادر **موریس تورز**. رفیق **بنفوا** ازپانزده روز پیش بامن‌است. درمیان ما همچنین کسانی هستند که کارتهای تقلبی درست کرده‌اند وفروخته‌اند یا دزدی کرده‌اند. و بقراریکه می بینی ما همقطاران وهمراهان خیلی خوبی داریم ...

دیروز بمناسبت ۱۴ ژوئیه ماتظاهراتی کردیم. یکی از رفقا چنددقیقه صحبت کردودرحالیکه هماهنگی کاملی بارفقای زن خود داشتیم دسته‌جمعی سرود **مارسیز** راخواندیم. درواقع یك دستهٔ سرود کامل بودیم. میتوانی تصوری از روحیهٔ ماداشته باشی، مراقبین ورئیس زندان باسوت وصفیرخود میخواستند مارا ساکت وخاموش سازند ونمیتوانستند. باید برایت بگویم که رفیق ب... باهیجده رفیق‌دیگراز **کومپنی** برای انجام امرمهمی فرار کرده‌اند. بایك چنین‌وضعی میتوان به‌آیندهٔ خوشی که بمابسیارنزدیك‌است اعتماد داشت.

فکر میکنم که توهم بنوبهٔ خود باید همین اعتماد را داشته باشی. من ترا بسیار باشهامت میدانم و همین فکر مرا در کنج زندانم تسلی میدهد و آرام میکند. امیدوارم وقتی که نامهٔ من بشما میرسد تو و بچه‌ها در کمال سلامتی باشید. پول حق مدل نظامی خودرا دریافت داشته‌ام و فکر میکنم که در آخر ماه حق باز نشستگی سر بازی سابق را هم بپردازند. نمیدانم چقدراست زیرا هیچوقت حسابش را نمیکردم . در بستهٔ آینده‌ئی که برایم میفرستی فراموش نکن که مقداری شبدر بگذاری، کسی هست که خیلی دوست میدارد، یك فندك و دستگاه خود تراش هم بفرست منتها اسم آنها را در فهرست اسباب‌هائی که میفرستی ننویس، سعی خواهم کرد که آنهارا از بازرسی نگهبان بگذرانم .

درمورد باغچه ، امیدوارم خودم برای موقع جمع آوری سیب زمینی‌ها پیش شما باشم .

شارلوت عزیزم، از تو جدا میشوم درحالیکه از صمیم قلب میبوسمت همچنین بچه‌ها، **دنیز، کلود و سوزان** را .

سلام به **ژوژو** و به رفقا ، ازمحاکمهٔ **آندره** خبری بمن بده .

مارسل تو

HENRI HAUDELEINE

هانری هودلاین

در۱۶ آوریل ۱۹۲٤ درپاریس متولد شد . در۱۹٤۲ داوطلبانه به نهضت پیوست . در ۲٤ مارس ۱۹٤٤، دستگیر ودر«موتت والرین» تیرباران شد .

فرن ۲٤ مارس ۱۹٤٤

پدر مادرعزیزم

این مختصر آخرین حرفهای من‌است که بشما میرسد . هم الان بمن خبردادند که درخواست تجدید نظرم ردشده‌است . درساعت سه بعداز ظهر امروز کار بپایان خواهد رسید، پدرمادر عزیزم ، میخواهم بشما گفته باشم که چقدرهمیشه دوستتان داشته‌ام . نمیدانید که چقدر ازاین آخرین‌رنجی که برایتان فراهم میسازم افسوس میخورم .

خیلی‌دلم‌میخواست که برای‌آخرین‌بارشمارا میدیدم اماخیلی دیرشده است ... دلم میخواهد که هرچه زودتر که برایتان مقدور باشدفراموشم کنید وتو مادرجان که اینقدر دوستت داشته‌ام کاری نکن‌که بیمارشوی و نتوانی شفایابی .

پدرجان امیدوارم ازمادرم بخوبی مراقبت کنی وهرچه میتوانی برای تسلی او انجام دهی .

پیش‌ازمرگ میخواهم برایتان بگویم که من از آنچه کرده‌ام هیچ پشیمانی ندارم . من در راه مرام و هدف خود مبارزه کرده ام ، منزه و

شرافتمند باقی‌مانده‌ام و باشهامت خواهم مرد . میخواستم قبلا خبر توقیفم را بشما داده باشم تا ضربت بعدی خیلی برایتان سخت نباشد . همیشه روحیه‌ئی عالی داشته‌ام و ازاقامت خود درزندان رنجی نبردم .

امیدوارم که حال وسلامتی شما خوب باشد وخوب بماند وازدست رفتن من در آن تغییری ندهد. همچنین میخواستم بگویم که از آقای ل .. ودوستانی که وسیلهٔ ملاقات شما را بامن فراهم ساختند و باین ترتیب چندساعت خوشحالی وخوشدلی برایم فراهم نمودند سپاسگزاری کنید .

پدرمادر عزیز ، دیگر چیزمهمی بنظرم نمیرسد که برایتان بگویم ، امیدوارم که نابودی من پیوند واتحاد شمارا نزدیکتر سازد . . .

ازشماجدامیشوم درحالیکه شمارا همانطور که دوست میدارم میبوسم .

پسر شما هانری

٭

(بدون تاریخ)

خواهرك عزیز

امیدوارم که درمدرسه آنقدر پیشرفت کرده باشی که بتوانی این چند کلمه را بخوانی باوجوداین فکرمیکنم که توهنوزخیلی جوانتراز آن هستی که اینهارا بفهمی .

خواهر کم، من ترا مثل خودم واز صمیم قلبم دوست داشتم. ترا باتمام لطف و شیرینیت می بینم که بامن‌هم مثل رفقای کوچکت شوخی میکنی حالا می‌فهمم ودرك میکنم که این کارهای تو چقدر مایهٔ لذتم بود.

همچنین از تو تمنادارم همانطور که من باشهامت هستم تو نیز باشهامت باش، صدای مادرجان را که آنقدر ما را دوست دارد درنیاور واو را اذیت نکن. همیشه عاقل باش ودرسهای مدرسه‌ات راخوب یاد بگیر .

امیدوارم که دیگر نه تو ونه ژان ونه حتی پدر مادر عزیزمان مجبور شوید که در راه هدف درست وصحیح خود بمیرید .

خواهرك عزیز، درحالیکه با کمال مهربانی وازصمیم قلب ترامیبوسم از توجدا میشوم .

برادرت **هانری**

GEORGES HERVEWYN

ژورژ هروین

در ژانویهٔ ۱۹۴۳ داوطلبانه به نهضت پیوست . افسر گروه «بودن» بود. در ۲۱ مارس ۱۹۴۴ درپارس بازداشت شد . دراول ژوئیهٔ ۱۹۴۴ درمیدان «بالار» تیرباران شد .

فرن اول ژوئیه ۱۹۴۴

پدر مادر عزیز

نامه‌ئی که امروز مینویسم برای اینست که محکومیت خودم بمرگ را باطلاعتان برسانم . خبر بدی است امانمیخواهم که لااقل بدون اینکه یك نامهٔ دیگر که آخرین نامه‌ام باشد بشمانوشته باشم بمیرم .

من در دادگاه نظامی محاکمه شدم ودرخواست تجدید نظرم هم رد شد وچون محکوم بمرگ شده‌ام بیست و چهار ساعت پس ازصدورحکم، اعدام میشوم . من بخاطر فرانسه خواهم مرد اما نمیخواهم که شماغصه بخورید .

اگرمادر مریض است ، این خبر را بعداً باو بگوئید. آخرین افکارم با شما خواهد بود که اینقدر دوستتان دارم ، مرا از رنجهائی که بخاطرخطای من تحمل کرده اید وخواهید کرد ببخشید. اما وطن پرست بودن گناه نیست .

همهٔ شماو نیزمارسو واوژن رامیبوسم. پدرومادروتولوسین، روحیهٔ خودرا حفظ کنید. سلام گرم مرا بهمهٔ دوستان برسانید. خداحافظ پدرمادر عزیز.

پسر شما که همواره شمارا عزیزداشته است

ژوژو

فرن اول ژوئیه ۱۹۴۴

خواهر عزیز

باینوسیله خبر تأسف‌آوری را باطلاعت میرسانم . برخلاف آنچه در موقع ملاقاتت باتو گفتم، هنوز محاکمه‌ام انجام نگرفته بود ولی حالا محاکمه و محکوم بمرگ شده‌ام ؛ درخواست تجدید نظرم هم رد شده است و باتفاق رفقایم بیست وچهارساعت پس‌از صدوراین حکم اعدام خواهیم شد .

برای **پونیر** نامه‌ئی نوشته‌ام . آنجابرو و روحیهٔ ایشان را کمی تقویت کن. وقتی که این نامه بتو برسد من مرده‌ام. هیچ افسوسی ندارم، ترا و تمام دوستان را بشدت میبوسم . ما برای آزادی فرانسه خواهیم مرد. درطول سه ماه شکنجه حتی یك لحظه هم روحیهٔ خودرا از دست نداده‌ام .

تمام میکنم . همه دوستان را میبوسم .

برادرت که همیشه دوستت داشته و هرگز فراموشت نکرده است.

ژوژو

ALEXANDRE HONVAULT

آلکساندر هون‌ولت

۶ اکتبر ۱۹۴۳ تیرباران شد

۱۶ اکتبر ۱۹۴۳

پدرمادر عزیز

مادر عزیزم

پدر عزیزم

مثل‌من قویدل و نیرومند باشید ، باشهامت باشید و بازهم باشهامت باشید .

در نامهٔ قبلی خود خبر محکومیت باعدامم را برایتان نوشتم منتها آنوقت امید تجدید نظر یاتخفیفی داشتم اماا کنون دیگر امیدی بزندگی نیست . من بصورت یك قهرمان، بصورت یك وطن پرست و بصورت سرباز یك فرانسه که فردا آزاد، نیرومند وخوشبخت خواهد بود، میمیرم .

برای سرمشق خود کلمات گابریل پری را در نظردارم : «من میمیرم تافردای نغمه سرارا تهیه کنم» . من با اعتقاد باینکه وظیفهٔ خودرا در برابر فرانسه‌انجام داده‌ام وجزو بیغیرتان نبوده‌ام میمیرم ۰ میدانم که رفقای بسیاری بعدازمن‌خواهند بود که مبارزه راتاحصول آزادی ادامه دهند . . .

پسرمحبوب شما

آلکساندر

درود بررفقا !

EUGÈNE JANNETON

اوژن ژانتون

درمه۱۹۴۳ به نهضت پیوست . افسر. ت. پ .
بود دراول ژوئیه ۱۹۴۴ تیرباران شد .

اول ژوئیه ۱۹۴۴

آلبر عزیزم

من امیدواریم بتوست که **آلبر** کوچك من چیزی کسر نداشته باشد. هر چه لازمست بکن که اومردی بشود وپیشهٔ خوبی داشته باشد . او را همچون پسرخودت راهنمائی کن. وباسوزی وننت سعی کنیداورا تسلی دهیدهمچنین همسرعزیز ومحبوبم را که آنقدر دوستش میدارم . . .

من با این امید میمیرم که دیگر کلمهٔ جنگ وجود نداشته باشد وفرانسه آزاد زندگی کندوفرانسویان خوشبخت باشند ودرصلح بسر برند وکار کنند.

برادرت

اوژن ژانتون

FÉLICIEN JOLY

فلیسین ژولی

شاگرد قدیمی مدرسهٔ عالی‌والنسین بود. بهمراه «بریدو» و«فراری» نخستین دسته های ف ٠ ت. پ . را درمنطقهٔ شمال تشکیل‌داد ٠ در۱۸ سپتامبر۱۹٤۱ بازداشت شد وازطرف «ریگال» کمیسر پلیس مخصوص منطقهٔ والنسین مورد شکنجه قرار گرفت . در زندان «لوس» مسموم شد ودر۱۵ نوامبر ۱۹٤۱ درارک‌شهرلیل اعدام گشت

٤ نوامبر ۱۹٤۱

پدرمادرعزیزم

خواهران عزیزم

شاید این آخرین نامه‌ئیست که برایتان مینویسم . ما را در محکمهٔ نظامی محاکمه کردند پنج نفرمان محکوم بمرگ شدیم . من نامه‌ئی به فرمانده نوشتم که بتوانم برای چهار نفر رفیقم عفو بگیرم ، اما خودم مسلماً باز نخواهم گشت . تا پایان‌کار روحیهٔ عالی خود را که موجب تحسین است حفظ خواهم کرد .

خون ما و زندگی تمام کسانی که شهید میشوند گم نخواهد شد . مبارزه نیرو بوجود میآورد . کسانی‌را که ازقبول مسئولیت ترس‌دارند منفور بدارید ، وهمانطور که من‌میدانم بهنگام مرگ چگونه قوی باشم ، شما نیز قوی باشید .

میدانم که همهٔدوستان بفکرمن‌هستند . روزیکه دیگر من‌نباشم نباید رفقائی را که در زندان هستند ازیادبرد و باید برای‌آنها هم آنچه برای من

میکردید بکنید . این بهترین راهی‌است که آنهارا ازیادنبرید .

ف . ژ .

✿

۱۱ نوامبر

متأسفانه باید خبرمحکومیتی که مرانابود میسازد باطلاعتان برسانم، خوب میدانم که این امر برای‌شماچگونه ضربتی‌خواهد بود ، اگر گاهی در زندان‌خودغمگین‌باشم‌فقط ازفکرخانوادهٔ چهاررفیق‌دیگرم است که مثل من محکوم بمرگ‌شده‌اند وهمانطور که بفکرشما هستم ، همهٔ کوشش‌خود را برای نجات آنها بکار خواهم برد ونا امیدنیستم . من‌خودم‌ازمرگ ترسی ندارم .

مادر، ازتودرخواست‌میکنم که‌قوی‌باشی، مراخوب درك کنی‌و بشناسی و راه تحمل رنج را بدانی . موافقت کرده‌اند که پیش‌ازمردن ترا به‌بینم . اگر بناهست بدیدنم بیائی‌باید باچشمان خشك بیائی تامن‌بتوانم قویدل بمانم. شایستهٔ من‌باش ، همانطور که من‌شایسته ولایق‌تمام کسانی که درسکوت‌رنج میکشند وتمام کسانی که میدانند چگونه‌رنج راتحمل کنند هستم .

ف . ژ .

✡

۱۵ نوامبر

بتمام کسانی که برایم عزیز هستند .

این نامهٔ آخریست که برایتان مینویسم و پس‌از مرگ من بشما خواهد رسید . این نامه درشماخاطرات دردناکی‌را بیدارخواهد کرد . من یك بیغیرت نیستم ، حکمی راکه برایم صادر شده‌است پذیرفته‌ام و اکنون عازم مردن هستم .

بابا ومامان ، خواهران عزیزم ، برمن مگریید و برعکس بوجود من مغرور ومفتخر باشید . یك نفر کشیش راپذیرفتم نه برای اینکه مراسم‌مذهبی بجابیاورد وتعمیدم دهد بلکه برای اینکه آخرین گفته هایم را باصدای‌بلند تکرار کند .

آرزومندم که تمام بشریت خوشبخت باشد ، آینده رادر برابر خود به بینید که درخشان و مطمئن است ؛ شما خوشبخت خواهید بود و من جزو بنا کنندگان خوشبختی‌شما هستم .

من‌جوان میمیرم وخیلی‌جوان ، اما چیزی هست که نخواهد مرد وآن رؤیا های من است ! هیچوقت آنها را اینقدر روشن اینقدر پر عظمت و اینقدر نزدیك احساس‌نکرده بودم. بالاخره ساعت قربانی شدن من‌فرارسیده است . لحظهٔ انجـام آن نزدیك میشود ، نامه‌ام پایان میبابد و باز ساعت همچنان میگردد فقط سه ساعت با مرگ فاصله دارم . زندگی من بپایان خواهد رسید .

بزودی زمستان سخت بسر میرسد و بزودی تابستان زیبا نیز فرامیرسد.

من بمرگ میخندم زیرا من نخواهم مرد و آنها مرا نخواهند کشت آنهامرا زندهٔ جاویدان خواهند ساخت.

پس از مرگ نام من نه مثل صدای یك جام بلکه مثل یك ترانهٔ امید طنین خواهد افکند.

رفقای زندانی را که خانواده‌هایشان هم درامدی ندارند فراموش نکنید. آخرین افکارمن متوجه استادان مدرسهٔ **والنسین** است. من میمیرم تافرانسه آزاد نیرومند وخوشبخت باشد.

ف. ژ.

ANDRÉ JOUANNEAU

آندره ژوانو

از اهالی «پانتن» بود . در ۷ مارس ۱۹۴۴ تیرباران شد .

فرن ۷ مارس ۱۹۴۴
ساعت ۱۸

پدرمادرعزیزم

برادرعزیز وهمهٔ عزیزانم

با اینهمه میخواهم شمارا برای آخرین بار ببوسم. پدر مادرعزیزم، با شهامت باشید . می‌فهمم، این‌امر خیلی برایتان دشوار است ، اما هیچ کاری نمیتوان کرد . امیدوارم که بزودی برادرم که حالا بیش‌ازیکسال از غیبتش میگذرد باز گردد وشمارا بادیدارخود مسرور سازد ، اورا بشدت از جانب من ببوسید . من‌دونامه میتوانم بنویسم ، نامهٔ دیگرم را برای‌عموهاودائیها عمه‌ها ، خاله‌ها وخویشان که در **باس‌پیر نه** داریم مینویسم .

تصور نکنید که اگرمن چندساعت دیگر تیر باران میشوم از این جهت است که دزد و راهزن بوده‌ام ، از وجود من شرم نداشته باشید و خجالت نکشید . من میخواسته‌ام همواره یك فرانسوی خوب باشم وبا همین اعتقاد هم میمیرم .

بفکر کسانی که باقی میمانند ومخصوصاً **شارل** باشید . درموردتمام آنچه که بعد از من اتفاق خواهد افتاد ، همه را بشما وامیگذارم که ترتیب

کارها را خواهید داد. بعلاوه امیدوار باشیم که این جنگ لعنتی که مسئول اینهمه بدبختیها ورنجهاست بزودی پایان پذیرد. فکرمیکنم که این جنگ هنوزهم رنجهای بسیار بارخواهدآورد که همه از آن رنج خواهند دید. حتی برای بیگناهان وحتی کسانیکه مخالف آن بوده اند. باوجوداین امیدوار باشیم که در حق مردم خوب بدرستی قضاوت شود...

وحشت انگیزتر ودردناکتر ازهمه چیز اینست که ما بدست خودفرانسویها اسیر وتوقیف میشویم. چه نقشه‌های زیبا برای موقع خروج اززندانم داشتم امایقین است که اینها جزرؤیا وخیال نبوده است.

خواهش میکنم ازقول من دوستیهایم را به همهٔ رفقا ودوستان بگوئید وعموژان وخاله پولت راکه دلم میخواست لااقل یکبار دیگر میدیدمشان سهیم بدارید، همچنین سلامهای مرا به ماری و به اوژن که دیگر نخواهم توانست به بینمشان وبه بچه‌ها برسانید. افسوس میخورم که بعلت سوء تفاهمی که ایجادشد نتوانستم پدرم را روزدوشنبه اخیر به بینم اما بازهم یکبار دیگر خواهش میکنم که خیلی باشهامت باشید وخودرا با دوستان وزنان رفقایم که بامن خواهند مردوماهمه، درگذشته، روزگارهای خوشی باهم داشته ایم، مشغول سازید وتسکین دهید.

ضروری ترین چیزها امیداست. ماهمیشه امیدوار بوده‌ایم. چه بسا ممکن بود که من درموقع یك بمباران کشته میشدم ... من باید بخاطر کشورم که اینقدر زیباست ومن درآن روزگارخوشی گذرانده‌ام بمیرم، افسوس که این روزگارخیلی کوتاه بود. خواهش میکنم که خاطرهٔ مرا درقلب خود حفظ کنید ومثل گذشته فرانسویان خوبی باشید.

من بادونفر دیگراز رفقای زندانم، ویدی و هیلدبران که آنها نیزخاطره‌های خوشی باشما دارند وازلطفهای شما سپاسگزارند خواهم مرد،

ازرفقای همزندان مافقط یك نفر بخشیده شده است که **آدرین دلماست** وجوانی «بیگناه» است .

خوب ، مابرای همیشه ازهم جدا میشویم ، هرچند که امیدوارم نام من باقی خواهد ماند و برادرم که هرگز یك لحظه هم فراموشش نکرده ام شایستهٔ من خواهد بود. همچنین همهٔ رفقاودوستانم.

شهامت ! شهامت ! خیلی قویدل باشید. روزهای خوش و نغمه سراباز فرا خواهند رسیدامیدوارم بزودی خواهید توانست که درمنزلتان در**سال**سکونت کنید. برای آنجا و برای کسی که درآنجاست خیلی افسوس دارم .

بروید ، خویشان عزیزم ، شماوهمه را میبوسم . و برای آخرین بار عکسهائی را که باخود دارم و باآنهامیمیرم ، خواهم بوسید .

هزاران بوسه، مادر، پدر و برادرعزیز.

آندرهٔ کوچك شما

شهامت ! مرگ مرا نمیترساند .

زنده باد فرانسهٔ زیبای ما !

سلام بههمهٔ دوستانی که سراغ مراازشمامیگیرند واحوال مرامیپرسند.

MAURICE LACAZETTE

موریس لاکازت

کارگر معدن واز رهبران اتحادیه‌های کارگران بود . درمه ۱۹٤۲ دستگیرشد. بر اثر رفتارنامناسب وسختی که بااومیشد مریض‌شدودر اوت همانسال از بیمارستان «هتل‌دی‌یو» فرارکرد . مسئول سیاسی ف . ت. پ. درناحیهٔ «برتانی» بود . در ژانویه ۱۹٤۳ در «نانت» شناخته شد ودستگیر گردید . در۱۳ اوت محکوم باعدام شد و در ۲۵همان‌ماه بسن‌سی وچهارسالگی تیرباران شد .

(مستخرج ازنامه‌ئی به همسرش)

۲۰ فوریه ۱۹٤۳

بهمت و لطف جوان دلیری که این نامه را برایت خواهد آورد من فرصت بیمانندی گیرآورده‌ام که بتوانم ترا ازوضع‌خودمطلع سازم. چه‌وقت تواینها را دریافت خواهی داشت ؟ .. نمیدانم . شاید عمرمن بپایان خواهد رسید ؟ بالاخره لااقل تویك نامه ازمن خواهی داشت . این‌خود یك شانس غیرمنتظره است . طبعاً خیلی‌دلم میخواست که هنگام مرگ آزادانه برایت نامه بنویسم ولی نمیتوان زیاد امیدوار بود. باوجوداین‌من‌احساساتی خواهم داشت که دلم‌میخواهددرهمان لحظه برایت بنویسم . . .

درنامهٔ قبلیم برایت نوشتم که من تحت مراقبت ژاندارمهای فرانسوی بودم و درآن موقع میتوانستم ، نامه ، بسته های هدایا ، کتاب و چیزهای دیگری راکه برای سایر بازداشت شدگان سیاسی نیزمیرسید دریافت‌دارم

واقعاً زندگی خوبی بود اماخیلی طول نکشید وموقعیکه در ۲ فوریه بزندان برگردانده شدم درروز ۸ فوریه ساعت نه شب مرا تحویل آلمانها دادند. وآنوقت وضع عوض شد : در یك زندان منفرد ودرخفای مطلق ، نه نامه ، نه هدیه، نه توتون ، نه ملافه ، نه گردش ، هیچ ، هیچ. هیچ ارتباطی باخارج ممکن نبود. ابتدامن تنها به آلمانها تحویل داده شدم امابعداً خبریافتم که اشخاص دیگری هم به من ملحق شده اند . . .

رفیقم وضعم را برایت نقل خواهد کرد. پیش ازهمه چیزما گرسنه هستیم، همیشه گرسنه ، بعدسرما ، و من نمیتوانم بیماری عادت بسیگار خود را شفا دهم، هرروزصبح که بیدارمیشویم مرگ بالای سرمان آویخته است . این وضع برایم تازه نیست . زیرا من دومین باراست که بزندان می افتم، اما این بارمرا بعنوان «رئیس تروریست ها» گرفته اند وامیدی بوضع خود ندارم مگراینکه معجزی روی بدهد که من هم خیلی به آن اعتقاد ندارم . میخواهم بهرقیمت شده خودرا بافکر مرك عادت بدهم .

کاش لااقل خبرهائی میداشتیم تامیتوانستیم امید خود را ترمیم کنیم ! اماهیچ خبری نیست ، چرا ، تازه ترین خبرامروز ، سقوط **خارکف** است ، باید خبرمهم تراز اینها باشد، ولی ماکاملا بی اطلاعیم .

هر چیز که یکنواختی اینجارا تغییر دهد مایهٔ مختصر مسرت میشود : جاروکشی ، سلمانی ، دوش ، سه دفعه سوپ در هرروز وآژیرها که اخیراً خیلی زیاد شده اند و بعدصداهای گوناگون چکمه ها که عکس العملهای مختلف رابیان میکنند ، مثلا : شنبه ۱۳ فوریه ، چکمه ها آمده اند که بیست وسه نفر از رفقارا برای تیرباران کردن ببرند . و آنها دژخیمان خودرا با سرود **مارسیز** استقبال کردند . رفیقم لحظات حساس وپرهیجانی را که مادراینجا گذرانیده ایم برایت شرح خواهد داد.

این زندگی مادی منست. بطوریکه می بینی هیچ درخشان نیست و ناچار کاملا در افکار خود و در خاطره های خود زندگی میکنم . اینجادوجوان هستند که عقاید و نظریات خودرا برایشان بیان میکنم، یکی از آنها همین جوانیست که این نامه را برایت خواهد آورد. با آنها صحبت میکنم ، برایشان میگویم که ما کی هستیم، چه هدفی رادنبال میکنیم وشکل اجتماع ایدآلی که میخواهیم بسازیم چگونه است ؟ من باتمام وجود در دنیای اعتقادات خود زندگی میکنم از زندگی واز مرگم که اینقدر نزدیك شده است سر بلند ومفتخرم زیرا یقین دارم که ما پیروز خواهیم شدوانسان‌ها خوشبخت خواهند شد . یقیناً گاهی در اعماق قلب خود این افسوس را احساس کرده ام که خودمن در آنروز نخواهم بود اما همواره یك تسلی داشته ام و آن اینست که مارا فراموش نخواهند کرد. ماکه همه چیزخودرا در راه وصول بهدف فدا کردیم .

محبوبم ، بدنیست که من شرح حال خود و این صحبتهای خودرا برای تو که مرا بخوبی میشناسی مینویسم ، زیرا می بینی که این صحبتها و این مباحثات برایم بسیار مفیداست و با آنها ساعات زندان با یکنواختی کمتری میگذرند .

یك چیزدیگر که هم خیلی مایهٔ تسلی وهم گاهی مایهٔ دردمن است ساعات تنهائی است که در آن خودرا با «ل».. عزیزم تنها احساس میکنم، پرمهر ترین وعاشقانه ترین افکارم بسوی تومی آیند .

آن عکس ۳۸☆ را که در آن من و تو درموقعیکه نامزد بودیم در کنار یکدیگر ایستاده ایم باخود دارم و همیشه باگلوی درهم فشرده و عقده دار باین عکس که یادگار خوشبختی گذشته مان است نگاه میکنم . گاهی چقدر افسوس میخورم که چرا قدراین خوشبختی را نمیدانسته ام و به آن حسادت

☆ منظور سال ۱۹۳۸ است ـ مترجم.

نمیکرده‌ام! می بینی، من همیشه درفکر آن هستم، ما برای یکدیگر خلق شده بودیم و میبایست هردو زندگانی‌را باخوشبختی میگذرانیدیم، امافکر میکنم برای اینکه بتوان خوب دوست داشت وعشق ورزید باید خود خواه بود و بیشتر بفکر زندگی شخصی‌وخصوصی‌خود بود و نباید مثل من اسیر افکار و کوششهایی بود که روح وجسم مرا تسخیر کرده و بخودمشغول‌داشته‌است. آه! مخصوصاً نباید خیال کنی که من‌از فعالیت‌خودو‌از مبارزات‌خود افسوس‌میخورم. نه، من بدون اینها نمیتوانستم‌زندگی کنم و اگر چیزی در زندگی من هست که اکنون، دراین شامگاه مرگ ونابودی خود، بدان افتخار داشته باشم همین گذشتهٔ مبارزم و وفاداری همیشگی به حزبم و به هدفهایم میباشد.

افسوس‌من، افسوس‌عظیم‌من، از این‌است که نتوانسته‌ام‌ترا بیشتر خوشبخت سازم. میترسم که‌توجز یك‌خاطره ازمن‌نگاه نداری که آنهم بزودی‌درمقابل زندگی‌واحتیاجات آن‌محو گردد.

عزیزمحبوبم، بیاد من باش، ل... توخیلی چیزهای خوب داشت، تو خواهی‌دید وبوجود او افتخار خواهی داشت، بعلاوه یقین‌دارم که اگرزنده میماندم ترا خوشبخت میساختم.

گردش دونفری، کوله پشتی بر پشت مثل‌وقتی که جوان بودیم!...

کوههای **آلپ**، کوههای **پیرنه**، سواحل **برتانی**، اما احمقانه‌است که وقتی‌مرگ درپیش‌است‌اینقدر بزندگی دلبستگی نشان‌دهیم...

میدانی، اغلب ازاین صحبت میکردیم که‌یك‌دختر کوچولو داشته باشیم حالاچه شکنجه‌ئی احساس‌میکنم! بنظرم میرسد که اگر تویك فرزندازمن میداشتی همیشه برایم میماندی... می بینی، پیش از مردن فکر زندگی گذشته با تو مرا میآزارد. یادت هست «زندگی» اولین کلماتیست که «مادر»* خواندن‌آنرایاد گرفت.

---

* اشاره برمان‌معروف **ماکسیم گورکی‌است**

گمان‌میکنم همهٔ رفقائی که پیش‌از من مرده‌اند باید همین‌عکس‌العملها را احساس کرده باشند، همه به پیروزی نهائی‌اطمینان‌واعتقاد راسخ‌داشته‌اند. بحقانیت راه ومعتقدات‌خود تا آخرین‌دم وفادارمانده‌اند، اما آیا این‌افسوس فرزند راهم داشته‌اند . این افسوس راکه چرا زنده نمانده‌اند تاتحقق‌این رؤیای بزرگ را به بینند .

ازاین‌افکار که مایهٔ شادمانی ورنج من هستند بیرون می‌آیم . ازتو حرف بزنیم . توچه خواهی‌شد ؟ خیلی مراقب خودت باش . . .

امیدوارم کاری‌پیدا کرده باشی که وقتت را کاملا بخود مشغول کرده باشد وغم مادی نداشته باشی .

اگر روزی تصادفاً بادوستان برخوردی میتوانی به آنها بگوئی که بزرگ ضربت را بخوبی تحمل کرده . آه ! ای کاش که کلمه‌ئی از تـو میداشتم ، چه مسرتی ! اما افسوس ! نباید چنین امیدی داشت .

و اکنون محبوب عزیزم ، عمرم ، باید از هم جدا شد وبرای همیشه خداحافظی کرد. اگرحسابهایم درست‌باشد، بادر نظر گرفتن اینکه تعداد ما کم است کار بزودی بپایان خواهد رسید واگر بجهاتی ، یابرای‌خوشمزگی بطول انجامد بالاخره در اواخر آوریل نام من از ردیف زنده ها حذف خواهد شد .

حامل‌این‌نامه که درهرجاباشی‌ترا مطلع خواهد ساخت بتوخواهد گفت که مرا کجا خاک میکنند ویک روزتو برسر آرامگاه من خواهی‌آمد وچند قطره اشک خواهی‌ریخت‌زیرا درعشق‌تو، ای محبوب‌عزیز، تردید ندارم و این امر مراتسکین‌میدهد وآرام میکند .

خداحافظ ، زن‌عزیزم ، ترا بسیار بسیار دوست‌میدارم وآخرین‌افکارم متوجه توخواهدبود ، درآخرین لحظه ترامی بینم‌و بخاطر تمام بدبختیهائی که برایت ایجاد کرده‌ام‌وخوشبختیهائی که ترا ازآن‌محروم‌ساخته‌ام ازتومعذرت

خواهم خواست .

خداحافظ، عزیزم ... خداحافظ همهٔ گوشه‌هائی که در آنجامایکدیگر را دوست داشته‌ایم. قدرت اینکه ترا بدیگری واگذار کنم ندارم اما عزیزم اگر روزی کودکی داشتی ودلت خواست نام مرا براو بگذار . آه ! اما میدانی ، ترا مجبور نمیکنم . این فقط درصورتیست که خودت بخواهی و کسی راهم ناراحت نکند . خداحافظ ، محبوبم . بازهم بسیار در فکر توخواهم بود و تردیدی ندارم که توهم درفکر من هستی. من خوب ازعشق تو، ازعشق عظیم تو نسبت بخود آگاهم .

باتمام قوایم و باکمال مهربانی ترا میبوسم .

خداحافظ، تمام رفقا ، خداحافظ برادران کار گرم! زندگی زیباخواهد بود دیگر کینه ونفرت، وفقرو بدبختی وجود نخواهد داشت، حق مردم محفوظ ومقدس خواهد بود ! اما باید دراین راه باکمال جسارت وازخود گذشتگی مبارزه کرد، وهمه چیز را در راه پیروزی فدا کرد، باید از کسانی که در این راه مرده‌اند سرمشق گرفت .

موریس لاکازت

✡

(بدون تاریخ)

ل... عزیز

ازمن‌خواسته‌ای که جزئیاتی از زندگی‌خود دراینجارا برایت بنویسم ماسه نفر دریك زندان محبوسیم ، اما هیچکدام از رفقا نیستند. با دقت و مراقبت بسیار مرا از کمونیستهای دیگر جدا نگاه میدارند. فشار زیاد ، گردش هیچ ، نامه هیچ ، هدیه هیچ ، توتون هیچ کاملامحبوس‌ومنفردوغذای بسیار محدود . گمان میکنم که میخواهند مارا دوبار بکشند ، همه چیز در اینجا صورت انتقام دارد . درمورد محاکمه ، دوماهست که ازطرف اس. اس . ها بازجوئی شده‌ام ومنتظرم که یك‌محاکمه سریع‌انجام شود، اماهیچ ترس ندارم ، بانیروی اعتقادخود همچون یك کمونیست واقعی باآنهاروبرو خواهم شد. کمی‌میترسم که توباز درآنجاکار بکنی ، پنهان نمیکنم که از فعالیت توخوشحال ومغرور بودم اما دقت کن . ارسال هدایا را موقوف کن زیرا هیچ بمن‌نمیرسد واین‌آقایان ازآن‌استفاده میکنند. چیزی که خواسته بودم باید درمیان ملافه ها بگذاری ، باین ترتیب شانس‌بیشتری هست .

محبوبم ، ازخودت برایم خیلی حرف بزن وخیلی‌دقیق‌باش. همه‌جای ترا میبوسم . . .

م . ل .

☆

(بدون تاریخ)

همسر عزیزم

همانطورهمانجا هستم، هیچ چیزعوض نشده است باوجود این معتقدم که دیگرزیاد طول نخواهد کشید، هرروزصدای چکمه‌ها بیدارم میکند . قاعدتاً بایست خبر بسته‌ئی که چهارشنبه فرستاده بودی بتو رسیده باشد ، خوراکیها مقویست اما برایم کافی نیست و گمان میکنم این هفته نان خواهم داشت و مخصوصاً خواهم توانست دودی بکنم .

برای این کار ، توتون و کاغذ برایم بفرست، برای توتون بدوستم ژاو خیلی امیدوارم . از وقتیکه راهی بـرای سیگار کشیدن خود پیدا کرده‌ام امیدوارم که لااقل ایندفعه موفق شوم واگرخبرشدی که توتون به من رسیده است یقین بدان که من این هفته کیف حسابی داشته‌ام .

بجزاین، همه چیزهمانست ، همان زندگی خالی ، بی تازگی و سلامتیم که تعریفی ندارد . اغلب تب دارم و بیماری گالهم گاهی بشکل وحشتناکی بروزمیکند ، درواقع حالا خیلی وقت است که مشغول کشتن من هستند، شاید هم میخواهند که من در کنج زندان بگندم و بمیرم .

گاهی ازخودمیپرسم که آیااین ماههای دراز انتظار در کنج زندان سخت تر ازلحظه‌ئی که بالاخره باید مرد نیست. خوب، بجزئیات بپردازیم ، روحیه‌ام همیشه خوبست ودلم قوی واستوار است واین امر اساسی است . مرامم وتو، چیزهائیست که میخواهم همیشه در فکرشان باشم وهستم وباین ترتیب ماندۀ عمر تحمل پذیرمیشود . . .

م . ل .

(بدون تاریخ)

ل ... عزیز

خیلی میترسم که این آخرین کلمات من باشد. در این روز ها منتظر محاکمه هستم، گره بازمیشود وعمر به پایان میرسد، من شهامت دارم خیلی شهامت دارم، اعتقاد به یك آیندهٔ خوشبخت برای تو و برای همراهانم مرا قوی میسازد ... درساعات رؤیا و تخیل خویش، این آیندهٔ پرسعادت را در نظرم مجسم میسازم. بدون هیچ شك و تردید، هدفهای ما پیروز خواهدشد و این بزرگ ترین مایهٔ تسلی است. هدف گرامی وعزیز و شخص تو تمام زندگی من است، وافکارم، آخرین افکارم، متوجه اینهاست ...

اگر بتوانی که بازهم چهارشنبه برایم نامهٔی بدهی برایم ازوضعیت خودتان خبری بنویس ومخصوصاً صراحتاً بگو که خانواده مان در بارهٔ من چه فکر میکنند. اینجاظلمت و بی‌خبری کلی است، آنجاچه خبراست؟

بجزاین، من ضربتی را که برسرم فرو می‌آید تحمل میکنم، کمی تب دارم، مخصوصاً تب نداشتن ونکشیدن سیگار، خیلی دلم میخواهد که برای موقع محاکمه مقداری توتون میداشتم چیز های خوب دیگر، همه! خوب، همهٔ آنهارا فراموش میکنم. هرچند وقتی که می بینم بازهم ممکن است مثل این چهارشنبه همه چیز بیاید و بگذرد ودرحالیکه گرسنگی روده‌ام رامیجود حتی یك تکه نان هم نتوانسته‌ام گیر بیاورم، خشم مرا میخورد، خوب، اینها همه جزومقررات است. خداحافظ زن محبوبم، شهامت واحتیاط، بایدمراقب خودت باشی. ترامیپرستم وهمه جایت را باتمام قوایم میبوسم.

م. ل.

☆

۲۱ اوت ۱۹۴۳

عزیز محبوبم.

برای سومین بار کوشش میکنم که خبری از من داشته باشی. اما آیا پیش از رفتنت بتو خواهد رسید.

گویا نتیجهٔ محاکمه رامیدانی: پانزده نفر محکوم بمرگ و یك نفر تبرئه وطبعاً من شماره یك هستم بطوریکه می بینی، افتخار میکنم، اما اعدام حتمی است. محاکمه چهارشنبه شروع شدو جمعه عصر خاتمه یافت. باین ترتیب خیلی سریع انجام شد ومخصوصاً ازاین حیث خیلی دشوار بود. همهٔ ما خیلی خوب تحمل کردیم وتمام بچه‌ها درموقع رأی بطورشایسته‌ئی خونسرد بودند.

ازهمان جمعه، شب زندان مرا تغییر دادند وحالا بارفقای دیگر که مثل من محکوم شده‌اند یکجاهستیم امادستهایمان بسته‌است وزیر مراقبتیم. ساعات سختی راگذرانیده‌ایم، وساعاتی که بایدخودرا بافکرمردن مأنوس سازیم و هر دفعه که صدای چکمه ها در راهروها بلندمیشد دلهامان فرومیریخت که: آیالحظهٔ مرگ فرارسیده‌است؟ چهره‌هادرهم فشرده میشود اماهمه آماده‌ایم ومیتوانی درموردهمه بگوئی که ماباسلاح شهامت خودمسلح هستیم.

اکنون فعلا دستهایم بازاست اما پایم بایك زنجیر بدوستم فرنان که بتوسلام میرساند بسته‌است. بدین ترتیب هیچکدام نمیتوانیم قدمی بدون دیگری برداریم وماهمینطور متصل بیکدیگر میخوابیم. شاید بنظر توعجیب وغیر ممکن بیاید واین از آنجهت است که تومثل من مدت هفت ماه بالطائف وظرائف تمدن اروپائی معتادنشده ای.

حالا زندگی ما ازچه تشکیل شده است؟ ما از گذشته با هم صحبت میکنیم ونیزازآیندهٔ مسلمی که درنظرما روشن ودرخشان است واین حرف همهٔ ماست که: «ای کاش زنده بودیم ومیدیدیم...» اماما همه خودرا بااین فکر تسلی میدهیم که فراموش نخواهیم شد زیرا درکار بنای آیندهٔ زیبا

شرکت داشته‌ایم .

چهارشنبه ، کاملا برخلاف انتظاری که داشتیم ، بما اجازه دادند که بدون هیچ محدودیتی بسته ها و هدایائی دریافت داریم. خوراکی و توتون در زندان فراوان‌شده‌است و مایهٔ شادمانی همه‌میشود بطوریکه‌حتی‌سرنوشتی راکه درانتظارماست‌فراموش میکنیم. حالاامیدواریم که بازهم تاچهارشنبه زنده باشیم تایك باردیگر ازاین‌عیش بهره‌مند شویم . مدتهابود که ما این ثروتهارا ندیده بودیم ومیتوان‌فکر کرد که حالا چقدرمایهٔ خوشحالی میشود (میتوانید که چهارشنبه در جزو اسبابها یك تنکه برایم بفرستید و اجازه خواهند داد که فرستاده شود.) .

محبوب خیلی‌عزیزم ، این وضع من‌است ، صفحه ورق خورره است . خداحافظ ای‌آینده ، ای آیندهٔ زیبا که من درماههای دراز اسارت وزندان خود تصورت رامیکردم ! من سوگند خورده بودم که ترا خوشبخت سازم ، درکنارتویك زندگی شرافتمندانهٔ کارگری‌را بگذرانم ، بیشتر اوقات خود را بتواختصاص دهم ، تودر کنارمن نوازشها ومهربانیهای گرمی را احساس کنی، ما باهم یك کانون که آنقدرمورد احتیاج هردومان‌بود تهیه کنیم . ما آنقدر رنج کشیده‌ایم وآنقدر پرداخته‌ایم که میتوانستیم باآن یك خوشبختی خرابی ناپذیرداشته باشیم . . .

خداحافظ ، محبوب‌خیلی‌عزیزم ، خداحافظ عمرم ، باشهامت باش ، از اشك و اندوه خود جلوگیری کن و با تمام قوایت کارکن و در یك روز آینده ، وقتی که می بینی آفتاب خوشبختی میدمدومیدرخشد توبخودت‌خواهی گفت که در راه‌هدفمان همه چیزوحتی شوهر خودرا فدا کرده ای‌وآنوقت بگوشهٔ یکی از گورستانهای برتانی خواهی آمد تا چند قطرهٔ اشك نثار ل... خودت کنی.

خداحافظ ، خوشبخت باش و بعدها وقتی که دردهایت شفا یابد و تسکین پذیرد آرزو میکنم که همسر خوبی که شایسته و لایق تو باشد پیدا کنی. گفتن این حرف خیلی سخت است زیرا من حتی بهنگام مرگ هم حسود هستم اما با اینهمه تو کاملا شایستهٔ آن هستی که خوشبخت باشی و من از صمیم قلب خوشبختی ترا آرزومندم .

خداحافظ همهٔ رفقا ، به آنها بگو که من شایستهٔ اعتماد آنها بوده‌ام و افتخار دارم که در راه کشورم و طبقه‌ام میمیرم .

خداحافظ همهٔ دوستانمان و خداحافظ این دوست دلیری که در هنگام اسارتم اینقدر محبت نسبت بمن کرد ، از همهٔ آنها تشکر کن و فراموش نکن که تو از جانب هردومان سپاسگزاری خواهی کرد .

خدا حافظ زن عزیزم ، خدا حافظ عمرم ، کتابهای زیبائی که برایم انتخاب کرده بودی و آنقدر مرا مجذوب خویش ساخته بود ازسر بخوان و وقتی که در آن **پاریس** کهنه گردش میکنی از جانب من سلامی بآن بکن ، چقدر افسوس آنرادارم . ترا باتمام قوایم درآغوش میفشارم . آخرین افکارم متوجه توست.

روزچهارشنبه دو کلمه برایم بنویس وهرچه خوراکی و توتون داری برایم بفرست ،

م . ل .

PIERRE LAMANDÉ

پی یر لامانده

مهندس کشاورزی و سرهنك دوم ف . ت . پ . بود .
در ۱٦ اکتبر ۱۹٤۳ در مون والرین تیرباران شد .

فرن ۱٦ اکتبر ۱۹٤۳

همسر عزیز ومحبوبم،

هم اکنون مطلع شدم که امروزساعت چهار بعدازظهر تیرباران خواهم شد . ازتودرخواست نمیکنم که باشهامت باشی زیرامیدانم که هستی امادرخواست میکنم که بوجود شوهرت مفتخر ومغرور باش زیرا اومرده است تافرانسه آزاد وخوشبخت باشد وجان خودش راداوطلبانه برای دفاع ازمرام وایدآلش فدا کرده‌است. میدانم که مبارزه‌ئی که ماشروع کرده‌ایم رها نخواهد شد وبزودی پیروزی فراخواهدرسید وفدا کاریهای مارامفتخر خواهد ساخت .

همسر عزیزم ازاینکه ترارهامیکنم غمگینم امادراین‌چهارسال‌همواره ترادوست داشته‌ام ومطمئنم که خاطرهٔ عشق بزرگ مامایهٔ‌تسلی وتقویت تو خواهدبود . فرزندان‌عزیزمان، عشقی راکه من دیگرنمیتوانم اظهار کنم بتوخواهند بخشید . من‌آنها راخیلی دوست میداشتم و ازتوخواهش میکنم که‌آنهارا بیش ازپیش وبیادمن‌هم دوست داشته باشی .

توبخوبی بلد هستی که آنهارا باهمان اصولی که مازندگی کردیم بزرگ کنی ومن ازاین‌فکرخوشحالم که‌آنها خوشبختی وزندگی‌آزادی‌را

که ما درراه آن مبارزه میکردیم خواهند دید . بالاخره آنها فرانسهٔ آزاد وخوشبخت راخواهند دید .

زن عزیزومحبوبم . میخواهم بازهم برایت بگویم که چقـدردوستت داشته‌ام وچقدرعشق تومایهٔ مسرت وتقویت من بود. خاطرهٔ روزهای‌خوشی که باهم گذرانده ایم و خاطرهٔ روزهای سختی که باهم بوده‌ایم آخـرین مایه‌های خوشی من خواهند بود . افسوس میخورم که ترادر آغاز زندگـی تنهامیگذارم امابچه‌های عزیزم بهترین‌ضامن و گروگان عشقمان‌خواهندبود

زن‌عزیزم ازتوتقاضا نمیکنم‌فراموشم کنی . امامیخواهم که اندوه تو زیاد طولانی نباشد وتوراه زندگی راباشهامت وشادمانی دنبال کنی .

تاآخرین لحظه، تومایهٔ بزرگ‌شادمانی‌ومایهٔ آخرین افکارمن‌خواهی بود . ازجانب من بهمهٔ دوستان سلام برسان وتوصیه کن که باشهامت باشند . پیروزی نزدیك میشود ، خاطرهٔ مرا به پدرومادرت برسان .

عزیزم تراهزاران وهزاران بارمیبوسم ، محبوبم .

پی یر

☆

فرن ٦ اکتبر ۱۹٤٦

فرزند کوچك وعزیزم

بابا این آخرین نامه را برای شما میفرستد و از مادرتان خواهش میکند که وقتی بزرگترشدید آنرا برایتان بخواند.

باباتان بزودی تیرباران خواهد شدزیرا میخواست که فرانسهٔعزیزتان آزاد وخوشبخت باشد. من شمارادرحالی ترك میکنم که بزحمت میتوانید این نامه را بفهمید. امابهترین ومهربانترین‌مادران را‌برایتان میگذارم. مادرتان خوب بلداست که باعشق‌ومحبتی که مورد‌نیازشماست‌پرورشتان دهد و شمارا طوری راهنمائی کند که فرانسویان واقعی باشید. همانطور که میتواند افتخارداشته باشد که یك فرانسوی واقعی بود.

بدانید که جان دادن درراه کشورمان نه تنهایك فداکاری است‌بلکه بهترین نشانهٔ امیدواری است که به‌آیندهٔ کشورمان داریم که باید یکروز کاملا آزاد وخوشبخت باشد.

آن ماری کوچك وعزیزم ، تراخوب میشناسم. میدانم که نه فقط دخترك قشنگی‌هستی‌بلکه باباجانت راهم‌خیلی دوست میداشتی وپدرت نیز همین محبت را بتوعزیزك دلبندم بازمیگرداند.ازتوخواهش میکنم که‌مادرت راخیلی دوست بداری وباتمام نیروی کوچکت باو کمك کنی ، زیرا کارش دشواروسخت خواهد بود.

فرانسوای کوچك وعزیزم ، من وقتی ازتوجدا شدم که هنوز براه نیفتاده بودی ، وباوجوداین نشان‌میدادی که مراخیلی‌دوست میداری. میدانم که زیرك‌وباشهامت‌هستی وبزودی لایق این خواهی بود که رئیس‌خانواده کوچك وعزیزمان باشی.

ژان کوچك وعزیزم. من‌ترابجزیکبارندیده‌ام اماآرزودارم که‌تو

پسری زیبا و باهوش بشوی. ازتو درخواست دارم که باتبسم‌ها و بوسه‌های خود مامانت راتسلی بدهی.هم قامتت و هم عقلت خیلی زودرشد کند.

بچه‌های کوچك وعزیزم ، هنوزخیلی‌جوانید که‌من شماراترك‌میگویم امابهترین تکالیف رابرایتان تعیین میکنم و آن اینست که برای مردی که مبارزه بخـاطر خوشبختی شما را تا آخرین دم دنبال کرد ، فرزندانـی شایسته باشید .

شهامت ، بچه‌های عزیزم ، باباتان شمارا بشدت میبوسد وامیدواراست به‌آن زندگانی خوشبخت وآزاد که میخواست برایتان فراهم آوردبرسید.

بابا

MARCEL LANGER

مارسل لانژه

یکی‌ازاولین‌افرادف . ت . پ . در«تولوز» بود، در۱۱مارس ۱۹۴۳ محکوم بمرك شد ودر ۲۵ ژوئیه همان‌سال باگیوتین اعدام گشت. مارسل لانژه هنگامیکه باسمت سروان تیپ بین‌المللی درجنگهای اسپانیا شرکت داشت درهمانجا ازدواج کرد . زن ودخترخردسالش دراسپانیا ماندند .

تولوز ۱۳ مارس ۱۹۴۳

همسر عزیز ومحبوبم

وقتیکه این‌نامه بدست‌تومیرسد من دیگر دراین دنیانخواهم بود. مرا بدلایل سیاسی محکوم باعدام کرده‌اند . اندوه ترا تجسم میکنم ، باگذشت زمان خواهی توانست مرافراموش کنی و کس‌دیگری درزندگی‌تو جای‌مرا خواهد گرفت .

وقتی‌که بگذشته نگاه میکنم می‌بینم که واقعاً ما نتوانسته‌ایم خیلی با هم باشیم وخیلی از جدائی‌هم رنج کشیده‌ایم ، امیدوارم که با مرد دیگری خوشبختی بیشتری داشته باشی . امیدوارم که اویك مرد شرافتمند ونسبت به **روزیتای** من خوب ومهربان باشد. باید بواقعیات تسلیم شد : تو جوان و زیبا هستی ، تومیتوانی وباید یك همسر خوب پیدا کنی . این امر برای من کاملا عادی وصحیح است . تصور نمیکنم که تو بتوانی باگذشته زندگی کنی. تنها چیزی که ازتو توقع دارم و خواهش میکنم اینست که **روزیتای** مراخوب تربیت کنی .

تو از من خاطرهٔ مردی را خواهی داشت که نسبت بخانواده‌اش مهربان ودر راه آزادی مردم و توده‌ها مبارزی جدی بود . در آخرین لحظات عمرم بیادشما خواهم بود. من در راه مبارزه بخاطر حصول آزادی از پادرمیآیم..

مارسل تو که از روزیکه تراشناخته است همواره عزیزت داشته ، هزاران بوسه نثار تو و **روزیتا** میکند . برای خوشبختی و شادمانی که در کنار تو داشته‌ام از تو سپاسگزارم . . .

باشد که شما خوشبخت وآزاد زندگی کنید . هزاران بوسه برای تو وبرای **روزیتا** ، سلام به قوم وخویشها .

مارسل تو

JANE LEFEBVRE

ژان لوفور

در ۱۹ ژوئن ۱۹۲۱ متولد شد . دانشجوی شیمی بود وبرای دستهٔ ف . ت . پ . موادمنفجره میساخت ، در۱۶ مه ۱۹۴۲ درجریان موضوعی که بنام قضیهٔ «لوسران» یا«کلودیا» (نام مستعار دخترژان ریشاربلوك که دراسارت مرد) نامیده میشد دستگیر گردید . در۲۱ اکتبر ۱۹۴۲ در«ایسی‌له مولینو» تیرباران شد .

(بدون تاریخ)

مامان عزیز

سیمون و ژاکلین کوچك وعزیزم

مامان بیچاره ، کارتمام است وتو دیگر ژان خود را نخواهی دید . این نامهٔ آخرین من است وما همین امروز بعدازظهر تیر باران خواهیم شد.

دیده‌ام که توباشهامت هستی ونمیدانی که این‌امرچقدر مایهٔ تقویت من شده‌است ! در آینده هم لازمست که توهمین‌شهامت خود را حفظ کنی زیرا به‌آن احتیاج خواهی داشت . شکنجهٔ توهنوز پایان نیافته است . سیمون و ژاکلین هنوز برایت باقی‌هستند آنها باید خوشبخت باشند ومن یقین‌دارم که خوشبخت خواهند بود وشایستهٔ خوشبختی‌هم هستند .

بر گذشتهٔ من هیچ افسوس نخورید ، من بلطف شما خوشبخت بوده‌ام و همانقدر که میتوانستم آرزو کنم خوشبخت بودم و نه تنهازندگیم توأم با خوشبختی بود بلکه پر و کاملا پر بود .

جزشماهیچ افسوسی‌ندارم. افسوسی ندارم‌جزاینکه نمیتوانم قرضی‌را

که نسبت بشما دارم ادا کنم . باوجوداین خوشوقتم که دو دوران زندگانی کوتاهم هرچه میبایست کرده‌ام .

ماهمه‌درلحظهٔ شومی که درپیش‌داریم شهامت کامل‌خودراحفظ‌خواهیم کرد وتواین رایقین میدانی ؛ همچنین میل‌دارم که اگر ممکن باشد درماتم من لباس سوگواری نپوشید ومخصوصاً **سیمون** و **ژاکلین** نباید لباس‌ماتم بپوشند . مرگ من نتیجهٔ یك بیماری‌نیست ، نتیجه یك تصادف هم نیست ، براثر نابودی شکوه‌آمیز وجودم هم نیست. . . . . . (سانسو رشد ه) . . . . . وبدینطریق مثل‌هرولادت وهرخلقت ، نباید مایهٔ هیچ اندوهی باشد .

بهمراه آخرین خاطراتم ، آخرین فریادهای امیدواریم را نیز بتمام کسانی که میشناختم برسانید .

از پدربزرگم ، عموهایم ، وخاله‌هایم وپسرعموها و پسرخاله‌ها خدا حافظی کنید.

آخرین بوسه هایم را که درآن‌تمام عشق ومهرم را میگذارم بشما ، مامان ، **ژاکلین** ، و **سیمون** تقدیم میدارم .

شهامت واعتماد به آینده !

ژان

☆

(بدون تاریخ)

پدر عزیز

چند روز است خبر یافته‌ام که هنوز شکنجه های تو پایان نیافته است* ولی بخاطر من و بخاطر جدائی از مامان وخواهرهایم نیز باید رنج بکشی.

اما اطمینان دارم که بازهم توشهامت لازم راخواهی داشت و بلده‌ستی که بخاطر آنها مقاومت داشته باشی.

نمیدانم که این نامه را کی دریافت خواهی داشت اما بدان که من تا آخر کار باشهامت خواهم بود واین مشکل نخواهدبود زیرا شمامراخوب بار آورده‌اید وخودتان برایم سرمشق بوده‌اید.

تو بعدها نامه‌هائی را که من برای شمادو نفر، مامان‌وتو، نوشته‌ام خواهی خواند. حالاهمانطور که بمادرم گفته‌ام، بتو نیزمیگویم که درمقابل‌همه‌چیز: شهامت واعتماد.

پدرعزیزم، تو که همیشه سرمشق برایم بوده‌ای، ترا برای آخرین بارمیبوسم. ترا بیش‌ازآنچه کلمات بتوانند بیان کنند دوست داشته‌ام.

خداحافظ

ژان

---

* مطلع شده بودکه پدرش بازداشت شده است.

LUCIEN LEGROS

لوسین لوگرو

دانشجوی «مدرسهٔ آلزاس» بود . در ضمن تظاهراتی در دبیرستان «بوفون» باتفاق چهارشاگرد این‌مدرسه در۱۰مارس ۱۹۴۲ بازداشت شد . در۸ فوریه ۱۹۴۳ تیرباران شد . به نامهٔ «ژ . آرتوس» رجوع شود .

پدرمادر عزیزم

برادر عزیزم

بزودی درساعت یازده بهمراه رفقایم تیرباران خواهم شد .

ما با تبسمی برلب خواهیم مرد ، زیرا این مرگ در راه زیباترین هدفهاست . اکنون چنین‌احساس‌میکنم که یك عمر کامل راگذرانیده‌ام .

شمابرایم یك جوانی طلائی‌ساخته بودید . من بخاطرفرانسه میمیرم و هیچ افسوسی ندارم . شمارا سوگند میدهم که بخاطر بچه های ژان زنده بمانید از نوخانوادهٔ زیبائی ترتیب دهید .

روزپنجشنبه هدایای عالی شمارا دریافت داشتم ومثل یك پادشاه غذا خوردم. دراین چهارماه مدتها فکرده‌ام ، نتیجه آزمایشی که از وجدان‌خود کرده‌ام مثبت‌است : ازهر نظرراضی هستم .

سلام بهمهٔ دوستان وهمهٔ خویشان.

شمارا برای آخرین بار برقلب خود میفشارم.

پسرتان

لوسین

MICHEL NANOUCHIAN

میشل مانوکیان

در ۱۹۱۰ در «آدیامان» (در ترکیه) متولد شد . رئیس نظامی افراد ف . ت . پ . بود که ازافراد مهاجر درمنطقهٔ پاریس تشکیل‌شده بود. بادستهٔ مهاجرینش بیش‌ازشصت عمل‌پارتیزانی ترتیب داد. متهم اصلی محاکمهٔ معروف به «بیست‌وچهارخارجی» بود که دربارهٔ آنها اعلانهای بزرگی درسراسر فرانسه انتشار دادند وآنهارا متهم و بد نام میساختند . همهٔ آنهادر ۲۱ فوریه ۱۹۴۴ تیرباران شدند .

۲۱ فوریه ۱۹۴۴

ملدن عزیزم

یتیم عزیزومحبوبم .

تاچند ساعت بعد ، دیگرمن دراین دنیا نخواهم بود . ما امروز بعد از ظهر ساعت پانزده تیرباران میشویم . این امر برایم همچون یك اتفاق عادی زندگیم میباشد. من بآن اهمیت نمیدهم باوجود این میدانم که دیگر هرگزترا نخواهم دید. چه میتوانم برایت بنویسم ؟ همه‌چیز درنظرم درهم وآشفته ودرعین‌حال روشن است .

من بصورت سرباز داوطلب به ارتش رهائی فرانسه پیوسته بودم و اکنون که باپیروزی‌چهارانگشت بیشترفاصله نداریم میمیرم .

خوشبخت باشند کسانی که بعدازما زنده میمانند و میتوانند شیرینی آزادی و صلحی راکه فرامیرسد بچشند ! مطمئنم که مردم فرانسه و تمام مبارزین‌آزادی خواهند دانست که چگونه خاطرهٔ مارابطرزشایسته‌ئی تجلیل

کنند . بهنگام مرگ خود اعلام میدارم که من هیچ کینه‌ئی نسبت به مردم و ملت آلمان ندارم . هر کس پاداش یا کیفری را که شایستهٔ آنست دریافت خواهد داشت . ملت و مردم آلمان و تمام مردم دیگر بعد از جنگ که زیاد ادامه نخواهد داشت درصلح و برادری زندگی خواهند کرد . همه خوشبخت باشند .

من یك افسوس عمیق‌دارم که نتوانستم ترا خوشبخت سازم . خیلی‌دلم میخواست همانطور که‌توهمیشه میخواستی فرزندی ازتومیداشتم . باین‌جهت ازتوخواهش میکنم که بعدازجنگ ازدواج کنی وفرزندی داشته باشی تا باین ترتیب آخرین تمایلات من برآورده شده باشد . بکسی شوهر کن که بتواند تراخوشبخت سازد، تمام دارائی‌واثاثیه‌ام از آن‌تووخواهرت وخواهر زاده‌هایم خواهد بود . چون زن وهمسر من بوده‌ای حق‌داری که‌پس‌ازجنگ مقرری‌جنگی دریافت داری‌زیرامن بعنوان‌یك سربازرسمی درارتش رهائی فرانسه جنگیده‌ام .

با کمك دوستانی که مسلماً میل‌خواهندداشت خاطره مراتجلیل‌نمایند اشعارونوشته‌های مراچاپ خواهی کرد... حتی‌المقدور خاطرات مرا باطلاع خانواده‌ام که درارمنستان‌هستند خواهی‌رساند. هم‌الان باتفاق بیست وسه‌نفر رفیق دیگرم در کمال شهامت و باصفای خاطرانسانی که وجدانی کاملا آرام دارد خواهم مرد .

امروز آفتاب است . درحالیکه آفتاب وطبیعت زیبائی راکه آنقدر دوست میداشتم ، نگاه خواهم کرد بهمهٔ شما ، همسر بسیار عزیز ومحبوبم‌و دوستان بسیارعزیزم خداحافظ خواهم گفت . . .

ترا بشدت میبوسم ، خواهرت و تمام دوستان دور و نزدیکی را که میشناسم نیز .

همهٔ شمارا برقلب خودمیفشارم . خداحافظ.

دوست تو ، رفیق تو ، شوهرتو

میشل مانوکیان

LOUIS MARCHANDISE

لوئی مارشاندیز

تنظیم کار کارخانهٔ «پانهار» بود . در بسیاری از عملیات پارتیزانی شرکت داشت . بوسیلهٔ پلیس ویشی بازداشت شد وتحویل گشتاپو گردید که بشکل وحشیانه ئی شکنجه‌اش دادند ، محکوم باعدام گشت ودرآوریل ۱۹٤۲ تیرباران شد .

(این تنها قسمتی‌ازآخرین‌نامهٔ اوست که برای مادرش‌نوشته‌است ودر آن بتفصیل از زنش‌ودو کودکش حرف زده‌است)

۱۷ آوریل ۱۹٤۲

میدانم که این‌واقعه برایت بسیارسخت خواهدبود. اماشهامت تو توی توباید همهٔ شمارا قویدل سازد تابتوانید این‌آزمایش را که برایتان بسیار دشوارخواهدبود تحمل‌نمائید . امامن‌درحالی‌میمیرم که یقین‌دارم آینده برای شماخیلی بهترخواهد بود .

MAURICE PIROLLEY

موریس پیرولی

در ۲۳ ژانویه ۱۹۱۳ متولد شد ، در اول سال ۱۹۴۲ بـه نهضت پیوست ، گروهبان ف . ت . پ . بود. ۲۲ اوت ۱۹۴۳ بازداشت گردید .

فرن ۱۶ اکتبر ۱۹۴۳

زن عزیز ، **هوگت** عزیز

و مادر زن عزیز

آخرین نامه‌ام را برایتان مینویسم زیرا برای ساعت شانزده منتظر مأمورین اعدامم هستم . امیدوارم شماهم باندازهٔ من باشهامت باشید .

شارلوت عزیزم ، امیدوارم که ازدخترعزیزم بخوبی مراقبت‌خواهی کرد بعدها باو خواهی گفت که من بصورت یك کمونیست واقعی مردم زیرا خورسندم ازاینکه در راه یك چنین‌مرام وهدف عالی میمیرم . امیدوارم با مادرپیرم بخوبی رفتار کنی واورا تسلی بدهی .

خداحافظ همهٔ شما

موریس پیرولی

زنده باد فرانسه ! زنده باد حزب کمونیست !

✡

۱٦ اکتبر ۱۹٤۳

دوساعت پیش ازاعدام

بهمهٔ رفقا ،

آخرین نامه‌ام راپیش ازاینکه تیرباران‌شوم وبمیرم برایتان‌مینوبسم تا بشمابگویم خورسندم که در راه رهائی کشورم میمیرم . بشما میگویم که همه بهترین مدافعین ارتش آزادی کشورمان باشید تا روزی مرام مابتواند آسایش کارگران تمام جهان راتأمین‌نماید .

ازشما جدامیشوم وبشما میگویم خدا حافظ وشهامت !

رفیق کمونیست شما .

موریس پیرولی

JEAN POIRÉ

ژان پواره

درفوریه ۱۹۴۳ به نهضت پیوست . در۶ اکتبرهمانسال تیرباران شد

فرن ۶ اکتبر ۱۹۴۳
ساعت ۲ بعد ازظهر

سیمون عزیز ومحبوبم .

کلرت کوچکم .

کار تمام است . اطلاع‌دادند که ساعت چهار بعدازظهر تیر باران‌خواهم شد . قویدل و نیرومند هستم وتا آخر کارهم چنین خواهم بود . تونیز باید چنین باشی .

ماهفت سال باهم خوشبختی داشتیم ، حالا عروسك کوچکمان را بتو میسپارم . هردو خوشبخت باشید واین آخرین مایهٔ شادمانی‌من‌خواهدبود .

زن‌عزیزم ، توجوان‌هستی‌و باید تجدید ازدواج کنی ، این‌امری کاملا طبیعی‌است این‌زندگی‌است . امیدوارم که خوشبخت باشی وشوهرآیندهٔ تو پدر خوبی برای عروسك کوچکمان باشد .

اینك آخرین تمایلات من :

هیچ کس در خانوادهٔ مابه هیچ بهانه نباید لباس ماتم بپوشد ، نه تو همسر عزیزم و نه عروسك کوچکمان . امیدوارم که **کلرت** بعدها پیشه‌ئی بیاموزد وباشادمانی واصول مسیحیت بزرگ شود .

وتو، همواره روابط عادی وخوبی باتمام خانواده داشته باشی. خیلی

ممکن بود که من در جنگ کشته شوم. بهرحال من بخاطر وطنم فرانسه میمیرم واین افتخاری است که برایم ذخیره شده بود .

کلرت کوچك وعزیزم، همیشه باید در زندگی زنی منزه وعفیف بود، باید اصولی را که مامانت **سیمون** میگوید پیروی کنی و پیشه‌ئی را که او بتومیآموزد بخوبی یادبگیری . در زندگانیت همواره درست کاروشادمان باش وزندگی را دوست بدار: زندگی بدوست داشتنش می‌آرزد.

بابایت **ژان** ترابسیار دوست میدارد. گاهگاه بیاداو باش .

عزیزانم ازشما جدا میشوم ، همیشه خوشبخت باشید . شما را دوست میدارم

ژان

همهٔ خانواده را صمیمانه میبوسم . نام همه شانرا نمینویسم که کسی ازقلم نیفتد .

بوسه های عمیق برای همه .

ژ . پ .

ROGER PONCELET

روژه پونسله

در۱۹۲۰ در « شارلویل » متولد شد . تنظیم گر بود . رئیس دستهٔ ف . ت . پ . بود . ازطرف پلیس‌ویشی در «آسنیر» درتاریخ ۳۰ مارس ۱۹۴۳بازداشت شد وموردشکنجه قرار گرفت وسپس تحویل گشتاپو داده شد . در۵و۱۶اکتبر۱۹۴۳محاکمه‌شد ودر مون‌والرین اعدام شد .

فرن ۲۳ اکتبر ۱۹۴۳

پدرمادرعزیزم

ساعت نه‌است . هم الان مطلع‌شدم که درخواست تجدید نظرم‌رد شده است و ظهر خواهم مرد . آخرین میل من اینست که شما با شهامت باشید : میدانم که اندوه شماعمیق‌خواهد بود امایك امید بمانیرومی بخشد : فداکاری مابیهوده نخواهد بود .

مخصوصاً بخاطر کوششی که‌صرف تر بیت من گردید افسوس‌نخورید؛ من‌هیچ افسوسی‌ندارم . من‌خودرا دراختیار مرامی‌قراردادم که کشورمان را خوشبخت خواهد ساخت . فقط یك چیزمایهٔ اندوهم استوآن‌رنجی است که شما خواهید کشید .

پدرجان ، همهٔ مهربانیت راصرف کریستیان ساز. اونخستین جانشین ماخواهد بود .

برادران وخواهران‌عزیز، بیادماباشید که همه برای خوشبختی‌جوانان جهان میمیریم .

خدا حافظ همهٔ دوستان

پدر ومادر عزیز، شما را برای آخرین بار از صمیم قلب پسری که سپاسگزارشماست میبوسم .

شهامت ! فرانسه پیروزخواهد شد ! زنده باد مردم مبارز!

پسر شما

روژه

PAUL QUILLET

پل کی یه

در ۲۵ آوریل ۱۹۲۲ در«تور» متولد شد . در«شاتلرول» دکاندار بود .
فرمانده‌نظامی ف . ت . پ . درمنطقهٔ خودش و زیرفرمان‌سرهنگ
ژیل‌بود . در۱۸ نوامبر ۱۹۴۳ بازداشت‌شد وبآلمانها تحویل گردید
در۱۶ مارس ۱۹۴۴ محکوم باعدام گشت ودر۲۴ مارس تیرباران‌شد.

فرن جمعه ۲۴ مارس ۱۹۴۴
ساعت ۱۱

پدرومادر عزیز ، خانوادهٔ عزیز

هم‌الان بمن‌خبر دادند که امروز بعدازظهر ساعت پانزده اعدام می شوم . خوشبینی امروز صبح‌شما مایهٔ تعجب‌من شد ولی باینصورت بهتر بود . ازهمهٔ شما بخاطر زحماتی که برایتان تولید کرده‌ام عذر میخواهم . با شهامت باشید .

مرگ کمی زودتر از آنچه فکرمیکردم بسراغم آمد ، اما این پیش‌افتادگی مختصر خیلی کم اهمیت‌دارد . نگذارید غصه برشما چیره‌شود . هرگز هیچ‌فکر پست و نیت سوئی دراعمال خود نداشته‌ام. بدون‌هیچ پشیمانی میمیرم ویقین دارم که زندگی کردن شما دشوارتر ازمردن من خواهدبود . ازمن شکایت نداشته باشید ومرا هرچه‌زودتر ازیاد ببرید .

شمارا ازصمیم قلب‌خود دوست میدارم . اما از این جهت برایم غصه نخورید خواهش میکنم اقدامی برای‌یافتن‌جسدمن‌نکنید . بگذارید گمنامی

بقایای مرا درخود بگیرد ، فراموش‌شدن مطلق آخرین آرزوی من است .
دوستان بسیاری پس از جنگ بدیدن شما خواهندآمد . آنها وضع روحی مرا برایتان شرح خواهند داد . تمـام محبتی که بمن داشتید صرف ریمون سازید . بامهربانیها ومساعدتهای مالی‌خود به فرانسواز کوچك وعزیزم کمك دهید که ازهمهٔ شما بدبخت تر خواهد بود ، باو کمك دهید که مرا فراموش کند .
همهٔ شما را برای آخرین‌بار میبوسم . زحماتی‌را که برایتان فراهـم کرده‌ام ببخشیدوهمه رافراموش کنید .
همه‌را می‌بوسم ، همه‌شهامت داشته‌باشید ، خدا حافظ .

پل

آخرین سلام و دوستی برای تمام دوستان .

PIERRE REBIÈRE

پی‌یر روبیر

در ۲۰ فوریه ۱۹۰۹ متولد شد. سرباز داوطلب در تیپ بین‌المللی جمهوری خواهان اسپانیا و در آنجا از نخستین کمیسر های سیاسی بود . چون بسختی مجروح شده بود بفرانسه برگشت . عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست بود . سمت فرماندهی در ف . ت . پ . داشت در «بردو» یك افسر آلمانی را برای انتقام کشتارهای آنها در «شاتوبریان» کشت . در ۱۵ دسامبر ۱۹٤۱ بازداشت شد . در زندانهای مخفی و در حالیکه دستها و پاهایش را زنجیر کرده بودند مدت پنجماه زندانی بود و در ۵ اکتبر ۱۹٤۲ تیرباران شد .

(مستخرج از آخرین نامه‌هایش)

۱۵ فوریه ۱۹٤۲

سربازان آلمانی شایع میکنند که هیچ کس از چنگ گشتاپو سالم بیرون نخواهد رفت. بچه‌های بیچاره‌ئی هستند که از این حرفها خودشان را میبازند و گاهی شبها صداهای زوزه‌های ممتدی شبیه‌صدای زوزهٔ حیوانات از آنها شنیده می‌شود : اینها مردم بدبختی هستند که بخاطر مرگ زوزه می کشند . . .

✡

۲۸مارس ۱۹٤۲

چیزی که همه باید بدانند اینست که وضع انسان‌در زندان آلمان ها خیلی بدتر از زندان باستیل با تمام چیزهائی است که از آن نقل میکنند. رفقای‌ما چندین شبانه‌روز بزنجیرهستند وبسیاری‌ازآنها حتی‌نانشان راهم‌در همانحال و بدون اینکه بازشان کنند میخورند. شبها نمیتوانند بخوابند دستهاشان از فشار زنجیرمیافتد.

نابودی وهلاکت‌در این کاروان‌شکنجه‌های‌ظریف‌وعالی بسیارطبیعی است. کسانی‌هستند که دیوانه شده‌اند، دیگران میکوشندخود کشی کنند و خیلی‌ها موفق شده‌اند. بعلاوه برای تکمیل این شاهکارهای وحشیگری، زندانیان‌را کتك‌هم می‌زنند و این کار نه‌تنها در موقع بازجوئی ها صورت میگیرد بلکه در زندان‌هم بعنوان سرپیچی‌ازمقررات کتك‌و شلاق‌میزنند...

✡

(بدون‌تاریخ)

طفلکم

بازهم چند کلمهٔ دیگر برای اینکه‌همه چیزرا گفته باشم ،فکرمیکنم که‌آنچه درنامه نوشته‌ام انجام‌میدهی زیرا موضوع خیلی‌مهم است. اگر میتوانی خبر بده که‌اکنون اینجا یك‌جوان هست که دوساق پا ودو بازویش راشکسته‌اند وبا اومثل‌جوال کاه رفتار میکنند، این‌شکنجه‌ها واقعاً وحشتناك است. کسانی دیوانه‌شده‌اند، بعضی ها سعی دارند خود کشی کنند، واقعاً وحشت انگیز است.

✡

۱۳ سپتامبر ۱۹۴۲

باکمال آرامش ، ناظر آخرین ساعات زندگانی خود هستم زیـرا وجدانم کاملا آرام است . من تکلیف خودرا تا پایان بدرستی انجام دادم . اگر رفتار من در نظر بعضی ها شهامت آمیز و جسورانه بوده در واقع انعکاسی از سرمشقهای رفقای بلشویکم است و من این حرف را بجوانانی که اینجا بوده اند گفته ام .

دراوایل آوریل شاهد عزیمت **پوتزی** ودوازده نفرهمراهانش بودم که آنها را برای اعدام بردند . **پوتزی** تا آخرین دم ریاست خودرا با تمـام مسئولیتهایش حفظ کرده بود . باو افتخار داشته باشید . من عزیمت **کامبر ایزیدور** نوزده ساله را دیده ام . چه شهامتی ! چه اعتقادی بمرامش ! همچنین **فلاموریس** که هفده سال و نیم بیشتر نداشت و یك بلشویك واقعی بود ، **هوکور** عضو کمیتهٔ مرکزی جوانـان ، یك رئیس واقعی و **پولیتزر** که آنقدر باشهامت و آنقدر زیبا بود .

آیا با این سرمشقها بازهم من میتوانم ترسو بمانم ؟ .

... از رفقایم درخواست دارم که مراقب پسرم بـاشند ، همسرم و خواهرم **الیز** اورا پرورش خواهندداد .

پ . ر .

✡

(بدون تاریخ)

نوشتن با دستهای بزنجیر بسته، آسان نیست اما برای یك کمونیست هیچ چیز کاملا غیر ممکن نیست.

خوب حسابس رادارم که چهاردهم سپتامبر بود ومن حساب میکردم که وضع بنفع ما تغییر کرده است. حالا نه ماه است که من در زندان هستم. در آن روز فکر نمیکردم که اینقدر زنده بمانم. چقدر مناظر عالی دیده ام که همه نشانهٔ نیروی عظیم مرام ما بوده است. من قهرمانانی باسن های مختلف و دانشمندان واقعی را دیده ام که باشهامت تزلزل ناپذیر بسوی مرگ رفته اند.

مادلین همیشه این چیزهارا بخاطر داشته باشید. از محبتهائی که نسبت بمن مبذول داشته اید ومایهٔ تقویت من بوده است سپاسگزارم.

همهٔ شمارا یکبار دیگر می بوسم و بهمهٔ شما میگویم: باشهامت، باعزم راسخ کار کنید. از ماتریالیسم دیالکتیك الهام بگیرید، این یك راهنمای خطا ناپذیر است.

هزاران بوسه عزیزانم.

پ. ر.

✡

۲۰ سپتامبر ۱۹٤۲

محبوبم

نوشتن بتوهم مثل حرف زدن باتوست. این نامه زودتر از چند روز دیگر بتو نخواهد رسید وبنابراین یك اثر بعدازمرگ خواهد بود. بدلایلی

برای‌تو نگران‌هستم زیرا رفیقی که بتازگی بازداشت‌شده‌است‌ومن‌توانسته‌ام با او ارتباطی برقرار کنم ازتوقیف عدهٔ زیادی ازهمکاران‌تو برایم‌صحبت می کرد ... عاشقان همیشه نگران هستند ومن‌شدیدا عاشق توهستم.

میدانی، دژخیمان من‌نه تنها جسماً مراشکنجه می‌دادند بلکه از۲۳ آوریل‌تا ۱٦ ژوئیه وحتی بعداز این‌تاریخ هم همیشه بمن‌میگفتند که تونیز دستگیرشده‌ای. این‌خبر برایم بسیار دردآور بود زیرا بسته های هدایای توهم بمن‌نمیرسیدو باین‌ترتیب نمیتوانستم خلاف حرف آنهارا تصور کنم، امیدوارم که تواز وضع‌من و ازتمام آنچه بسرم آورده‌اند کاملا مطلع نشده باشی زیرا تو جواهر عزیز من‌مسلماً بیش از خودم برایم رنج میبردی.

رفقایم برایت نقل خواهند کرد که ازجهت اینکه می‌خواستم‌فرار کنم وازاین جهت که سجاف سفره‌ام پرازنامه‌هائی بود که برای تو نوشته بودم چه‌بلاها بسرم آوردند. من همه چیز را بخوبی تحمل کردم و خوشحالم که نگذاشتم درآنجا مرا بکشند وتوانستم خودم را از آنجا بیرون بکشم در حالیکه همچنان بمرام و اصولیکه توخوب میدانی مسلح‌بودم. نقشه‌های من بخاطراینکه بفکر یکنفر دیگرهم بودم‌به‌نتیجه‌نرسیدواگرچندهفته‌دیگر زنده میماندم شاید میتوانستم موفق بفرارشوم.

فکرمیکنم برای‌دژخیمان مانیز چندهفته بیشترفرصت باقی نیست.وجود این‌نکبت‌هاپایه‌ئی‌خواهدشد که برروی‌آن بنای‌یادبودافتخارآمیز برای کسانی که‌بدست آنها قربانی‌شده‌اند، بالا خواهد رفت. آنها بدون اینکه خودشان بخواهند «منجنیق» بالابردن بار افتخار ماخواهند شد، افتخار حزب‌ما که آنهارادرخواهم‌شکست. میدانم که باید امروز تظاهری ازجانب جبههٔ‌ملی انجام بگیرد. امیدوارم این تظاهرات مقدمهٔ یك‌رشته تظاهرات دیگرباشد که متجاوزین را مجبورسازد روشی بهتروشایسته‌تر نسبت بمنافع فرانسه اتخاذ نمایند.

می‌فهمم که بزودی یک‌رشته مبارزات آغاز خواهدشد که شکل نوین آنها خیلی‌ها را بتعجب خواهد انداخت . باید قلبهای استوار و شهامت بسیار داشت . و باید گفت که‌من‌خواهم خفت‌وخواهم‌مرد . . .

خوب ، می‌بینی که باوجودزنجیرهائی که دستم را بسته‌اند بازهم‌خطم خواناست و باوجود اینکه‌نمیتوانم تکان بخورم بازهم بادقت بسیار مینویسم (پنج‌ماهست نه‌چیزی خوانده‌ام ، نه‌چیزی‌نوشته‌ام زیرا دست و پایم بزنجیر بسته‌است.)

عشق‌تو، عشق‌ماومرامامان‌همواره تکیه‌گاه من‌بوده‌ومرا تقویت کرده است ومیکند . وامیدوارم تونیز درزندگی دشواری که‌در پیش‌داری چنین تکیه‌گاهی داشته باشی . فداکاری‌و شهامتی که ازخودنشان دادی وبدیدن من آمدی فوق العاده وعالی بود وقلب‌پر جرأت توباید خیلی با افتخار و هیجان بتپد . توهمیشه باشهامت‌وقویدل خواهی‌بود. باشد که نفوذ نوازشگر وشفا بخش من‌مایهٔ تسلی اندوه تو شود .

پسرم**الیز** و بستگانش ، **لوئی** و **مارگریت** را خیلی دوست بدار. اینها جزئی‌و نشانه‌ئی ازمن‌هستند . سلام‌بهمهٔ دوستان ، امیدوارم که‌آخرین بوسه‌هایم اشکهای ترا خشک کرده باشد و برایت‌خیلی‌شیرین ،خیلی‌شیرین باشند .

محبوب‌عزیزم ، زنده بادمرامم !زنده باد کمونیسم !

همیشه به‌پیش ! لحظهٔ‌پیروزی نزدیک‌میشود .

پ.ر.

☆

۳۰ سپتامبر ۱۹۴۲

راستش را بخواهی ، امید موفقیت بسیار کم بود . . . با اینهمه باندازه یك درصد شانس بود . . میبایست اقدامی کرده باشم زیرا بیکار نشستن (برای من که درهرحال گناهکار ومحکوم بودم) سیاست گاوهائی است که بسوی کشتارگاه میروند . . . . درسلول شماره ۲۹ ودروضعیت بسیاردشواری که داشتم ، یکی ازمیله‌های پنجره‌را (ازراست بچپ) قطع کرده بودم که ناگهان بدون اینکه فرصت داشته باشم سوهانها و اره‌هایم راجمع آوری کنم مرا به سلول ۶۱ درطبقهٔ بالاتر منتقل کردند . درآنجا بادوجوان دزد همزندان بودم که بعلت حمل اسلحه وداشتن رولور هریك به پنجسال زندان محکوم شده بودند. من درحال آنهامطالعه میکردم وآنهارا حاضر کردم نقشه‌ئی را که طرح میکنم اجرا کنند .

ماقراردادی بستیم که بنظریکی ازآنهاخود خواهانه و اشتباه بود و البته امیدی هم نداشتیم که بخطراتی برخورد نکنیم ۰ یکبار دیگر اره‌های فلزبری پیدا کردیم و به پیش ! آن دو جوان را چون محاکمه‌شان انجام شده بود به‌زندان مرکزی منتقل کردند و من چندروز تنهاماندم . . . روزهای خوش و هوای خوب فرا رسیده بود دیگر شبها هوا کمترسرد بود ، پنجره‌های سلولها راشبها بازمیگذاشتندو کمترین صدائی شنیده میشد ... وشنیده هم شد . دونفر تازه بسلول من آوردند . دکتر **نوسر** ویك نفر که اسمش ب . . . از اهالـی **بانیوله** که‌در آلمان کارمیکرد . این جوان خیلی کم امیدوار بود . اما من میبایست عجله کنم وفکر هم نمیکردم که او برای فرار وخلاصی خودش راز را بروز دهد (من برای او از اعمال انتقامی خودصحبت کرده بودم) .

باوجوداحتیاطهای من ، صدای کارمن شنیده شد . ابتدامن موضوع را به یك لهستانی که درسلول ۶۳ زندانی بود نسبت دادم (ظاهراً کارمن دیده شده

بود) بهر جهت روز چهارشنبه ۲۲ آوریل ب . . . را تنها برای تحقیق بردندو بایك ظرف سوپ كه باو دادند از او تحقیق كردند همچنین از یك لو كزامبور كی تحقیقاتی كردند در نتیجه درحالیكه برهنه‌ام كردند ، لباسهایم را پاره پاره كردند و كتك مفصلی زدند و پس از اینقبیل كارها مـرا در یك سلول منفرد محبوس ساختند ، ب . . . همچنین اطلاع داد كه درسجاف سفره‌ام نامه‌هـای پیامی هست . از ۲۲ تا ۳۰ بمن غذا ندادند و پنجروز در زندان تاریك محبوس بودم. صبح روزیكه مرا بحبس تاریك می بردند ،كمیسر آلمانی گشتاپو (كه درصورتش جای زخمی باقی بود) آمدتا بگوید زنم بازداشت شده است و آنها خبر دادند كه من و پولیتزر كه باو تماس داشته‌ام ودر نامه‌هائیكه بدست آنها افتاده است از او صحبت كرده‌ام هردو از روسای «او.اس» * بودیم . بعد ازمن پرسید كه چرا با پولیتزر صحبت میكرده‌ام وچرا میخواسته‌ام فرار كنم ومن درجوابش فقط گفتم : « برای اینكه كمونیست وزندانی هستم .» واو با عصبانیت فریاد كرد كه : «زود بحبس تاریك !»

یكی از رفقایم نقل كرد كه برایش ازخارج اره وغیره را باین ترتیب فرستاده بودند كه برادرش یك بسته هدیه برایش ارسال داشته بود و تیغه‌های اره را درمیان یك تخته شكلات جاداده بود و باوجود اینكه رفقا توصیه كرده بودند جز اره چیزی نفرستند آنها علاوه بر اره یك نامه ، مقداری نخ ومغز مداد هم ارسال داشته بودند . رفیقم میگفت كه واقعاً اتفاق و تصادف بوده است كه استوار آلمانی مأمور زندان نتوانسته است این اشیاء را پیدا كند زیـرا او دقیقترین بازرسان پلیس است .

رفیقی كه میدانست اره‌ها خواهد رسید ولی مطمئن نبود وقتی كه چیز های دیگر را هم دید واقعاً گیج ومتحیر شده بود. . . واقعاً بی احتیاطی بوددرعین

* «او . اس» مخفف كلمات «سازمان مخصوص» بود كه به نخستین دسته‌های وطن‌پرستان گفته میشد و بعداً بسازمان ف . ت . پ . تبدیل یافت .

حال مهارت فوق العاده بخرج داده بودند که اینهمه چیزرا مخفی کنند ! این یك خاطرهٔ خوشی ازاین رفیق بود که برایم نقل کرد .

پ . ر .

✡

اول اکتبر ۱۹۴۲ ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه

به همهٔ شما

ایندفعه خیال می کنم کار تمامست . زیرا دژخیم من که همیشه مأمور شکنجه‌ام بوده برایم یك سیگارت آورده است . من این هدیه‌اش را رد کردم و نپذیرفتم واو آنرا بدیگری داد . بنابراین ، از آنجا که او عادتاً نسبت بمن چنین رفتاری نمیکرد فکرمیکنم فهرستی که در دستش بود ، صورت قطعی محکومین بمرگ بود . اینطور هم خیلی خوبست ، مطمئن باشید که من بلدم به آنها نشان بدهم که کمونیستها چگونه میمیرند .

پ . ر .

✡

اول اکتبر ۱۹۴۲ ساعت ۱۲

بموردیا بیه‌ورددرهر حال منتظرم که بسراغ من بیایندزیرا واقعهٔ کوچکی روی‌داد : سیگارتی که بمحکومین تعارف میکنند مرا باین فکر انداخت که نوبت من رسیده است . . .

آنچه برای خانواده‌ام میخواسته‌ام گفته‌ام ودیگر احتیاجی به توضیحات وظریفکاری نیست زیرا کسانی که باید نیات مرا انجام دهند بخوبی گفته های مرا میفهمند .

اما باید گزارش آخرین اقدامات خودرا بحزبم بگویم. آنچه میتوانستم برای راهنمائی کسانیکه در «سنگر بزرگ» جای مراخواهند گرفت نوشته‌ام تابتوانند ازاسلحهٔ من ومقداری مهمات که‌ذخیره داریم‌استفاده کنند ومرگ من پایان مبارزه نبوده باشد . حتی‌در اینجا هم‌من وظیفه وکارخودرا انجام‌می دهم حزب بوسیلهٔ رفقائی که‌من اقدامات خودرا برایشان گفته‌ام یا خود شاهد فعالیت من بوده‌اند از عملیات من مطلع خواهد شد .

تکرارمیکنم که‌اگر میتوانسته‌ام قدرت‌و حواس‌خودرادرمقابل ضعف ها وتزلزل‌ها محفوظ نگاهدارم ، این‌موفقیت رابه«اعتماد» و«اعتقاد»خود نسبت به **حزب کمونیست**و به‌مارکسیسمی که بوسیلهٔ **لنین‌واستالین** توسعه‌و تکامل یافته‌است مدیونم وبرحال کسانیکه مرده‌اند بدون‌اینکه هیچ‌هدف‌و مرامی یااعتمادواعتقاد ثابتی‌داشته‌باشندافسوس میخورم قاعدتاً آنها بایدرنج بسیار کشیده باشند . . .

برای‌ما ، چقدرمردن‌آسانست . . .

✡

۱۵ اکتبر ۱۹۴۲

لیزت عزیزم

مادلیزت کوچکم و شماهمه .

واینك آخرین روز فرا رسیده‌است . ماهمه‌جمع شده‌ایم که‌راه بیفتیم.. . . . . . . درمورد . . . . تنهاچیزی که از رفقای خود میخواهم اینست که میخواهم همان‌لطف وتوجهی که نسبت‌بمن داشتند نسبت به‌پسرم وهمسرم مبذول‌دارند . مراقبت کنید که بچه‌ها . . . . وتمام‌خانواده‌ام بدانندو شایستهٔ آن باشند . . . .

من‌مثل یك‌انسان متوسط زندگی کرده‌ام و چیزی ندارم که . . . . چیزی که . . . . . همیشه . . . . (یك جملهٔ کامل سانسور شده‌است) . . . . بدوستان و رفقای بسیارم . . . . و این یك چیزداشت . . . . . برای . . . . بمامیگفت . . . . من‌فکر می کنم که . . . . .

برای‌شما پدرومادرم‌و برای‌تو مادلیزت‌خواهر کم گرمترین بوسه‌هایم را میفرستم و بهترین خوشبختی هارا که کاملا هم شایستهٔ آن هستید آرزو میکنم‌و نیز بوسه‌های گرم برای‌این بچه‌ها که‌مایهٔ شیرین‌ترین‌امیدهای ماهستند می‌فرستم .

مادلیزت عزیزم ، توچقدر مایهٔ‌شادمانی من‌بوده‌ای ! می‌دانم که‌تو با شهامت‌هستی ومطمئنم که تومراقبت‌خواهی کرد تاامیال‌من تاآنجا که‌مقدور است انجام پذیرد . . . .

خواهرکم از تودرخواست دارم که اثاثیه‌ام ، لباسها ،کیف ، پول ، قلم‌خودنویس ، مدادخودکار ، پالتو ،کت ، شلوار ، پیراهنها ودستمالهایم را بگیری .

من آنقدر چیز برای گفتن بشمادارم که از بس زیاداست نمیتوانم حتی شرحش راشروع کنم.

همه‌شمارا بشدت میبوسم ·

پ ۰ ر ۰

سلام به . . . . درو یلاک ، درتراسون‌ودرجاهای دیگر ،گوستاو فرنان ، وهمهٔ کسانیکه دوستشان دارم ·

JEAN ROBERT

ژان روبر

درمارس ۱۹۴۲ به نهضت پیوست در«نیم» بازداشت شد و
در ۲۲آوریل ۱۹۴۳ درهمانجا باگیوتین اعدام شد .

نیم ۳۱ مارس ۱۹۴۳

خویشان عزیز و دوستان عزیز

من‌میخواستم این‌نامه‌را برایتان ننویسم تارنجی برایتان ایجادنکرده باشم ، اماخبرناگوار بالاخره بشماخواهد رسید وباین‌جهت درنوشتن‌تردید نمیکنم ضمناً این‌امیدراهم دارم که لااقل‌خوداین‌نامه‌مایهٔ مسرت شماشود... اگربتوان آنرا چنین توصیف کرد . ازشما درخواست دارم که خیلی‌به این محکومیت توجه نکنید وشهامت داشته باشید ودر نظر بیاورید که وقتی ما درمقابل وظیفه وتکلیف قرار داریم بایدکار کرد وآنرا بانجام رساند .

شما خویشان عزیز سرافکنده نباشید ، بلکه مغرور و مفتخرباشید که شوهرجوان ژیت در راه کشورش ، در راه آزادی ودر راه مرامش‌مرده است . مارگریت وژان کلودراخیلی‌دوست‌بدارید وازآنهابخوبی‌مراقبت کنید زیرا متأسفانه ژیت خیلی‌بیچاره‌وناراحت است . کم کم اوهم بهبودی خواهد یافت مخصوصاً که ژان کلود قشنگمان‌باقیست واورا به تبسم دعوت خواهدکرد وبعد هم بتدریج باگذشت زمان تسلی فراخواهد رسید .

اغلب خاطرهٔ روزهای خوشی‌راکه دراین دهکده با اقوام ودوستان که آنقدر مهربان بودند گذرانیده‌ام ازنظر میگذرانم وبازمی‌بینم . آری

روزهای خوشی بود وباشد که خاطرهٔ مطبوع آنها مخصوصاً در این روز های تیره درمن بماند .

اما هرچیزی بالاخره پایانی دارد . شاید درمورد من بتوان گفت که مرگم کمی زود رس بود. حوادث امان ندادند که من خوشبختی وشادمانی خیلی بزرگتری را در کشوری که بالاخره خوشبخت خواهدبود ، درك کنم .

با اینهمه میفهمم که من راه صحیحی را انتخاب کرده‌ام . راهی که بخوشبختی مردم درمیان یك بشریت آسوده وراحت ، منتهی میشود.

اما این راه دراز ودشواراست . کسان بسیاری ازما دراین راه از پا درآمده‌اند و هنوز کسان بسیاری نیز از پا خواهند افتاد . با اینوصف روز درخشانی که درآن مردم انتقام خودرا بازخواهند گرفت خیلی دور نیست و مردم وملت فرانسهٔ ما آخرین آنها نخواهندبود .

درآنروز کمی‌هم بیاد ما باشید که بدون رسیدن باین مسرت مردیم ، هرچند که نزدیکی آنرا احساس میکردیم ودر راه تحقق آن باتمام قوای خودمان میکوشیدیم و کار میکردیم . مامطمئن هستیم که درمقابل چندین فرانسوی که بابیعدالتی کشته شدند، صدها وهزاران وطن‌پرست قیام‌خواهند کرد تاجای آنها را پر کنند و مبارزه‌ئی راکه باید رهاکنندهٔ کشورها و خوشبخت کنندهٔ ملتها باشد دنبال نمایند .

به پیروزی اطمینان داشته باشید که خیلی بشما نزدیك است .

شاید باز هم بتوانم چند کلمه دیگر از خود برایتان بگویم ، بسیار خوب ! اینك : روحیه وسلامتیم تقریباً خوبست ، طبعاً من در وضعی هستم که هم روحاً وهم جسماً رنج میکشم .

دائماً زیر مراقبت شدید مراقبین هستم دریك زندان تاریك و کاملا سیاه محبوسم در حالیکه مثل خطرناکترین آدمکشان زنجیرهای سنگینی

برپا دارم

هر تصمیمی که دربارهٔ مابگیرند وهرچه با مابکنند نخواهد توانست که من ورفیقم را متزلزل‌سازد، فقط اعدام به شهامت وشورما پایان‌خواهد داد. یك‌وطن پرست، یك کمونیست هرگزدچارضعف وتزلزل نمیشود. در میان تسلیم‌شدگان وخیانتکاران کسانی‌هستند که ازمشاهدهٔ ضعف‌ماخوشحال خواهندشد... اماآنها بیجهت انتظار نکشندزیراسلماً چنین‌مسرتی‌را نخواهند داشت. وبزودی نوبت‌آنها فراخواهدرسید، آنوقت شما میتوانید بخندید که‌آنهاچگونه همچون بیغیرتان رذل وپست میلرزند.

خوب، خویشان عزیز، دوستان عزیز، برای‌همیشه ازشما جدامیشوم پیش‌ازمرگ باز بفکرشما هستم. شهامت‌وامید: این‌شعارما بوده‌است وشعار شمانیز باید باشد.

همهٔ شمارا باتمام قوایم و ازصمیم قلبم میبوسم.

ژان

RENÈ ROEÇKEL

رنه‌روکل

درنهضت ف . ت . پ . بنام «راژاک» معروف بود . در
منطقهٔ پاریس‌عملیات پارتیزانی بسیاری‌را رهبری کرد .

زندان فرن ۲۳ مارس ۱۹٤٤

به پدرمادرعزیزم .

به پیر ، الودی ، ریمون ،

به‌برادرانم و به‌دوستانم ،

درساعت یازده بما اطلاع‌دادند که‌حکم‌صادره درشانزدهم‌ماه‌ازطرف ژنرال تأیید شده است وهمین امروز در ساعت یازده اجرا خواهد شد . تا آنجا که‌مربوط بمن‌است هیچ‌افسوسی ندارم. من تاپایان کارمستقیم‌وشرافتمندانه باقی‌مانده‌ام . اما وقتی که به‌غمها وغصه‌ها و تیره روزهائیکه پشت سرخود باقی‌میگذارم می‌اندیشم ، تاثر فراوانی‌احساس میکنم .

من میمیرم درحالیکه نمیدانم **آرماند** و **ریمون** چه شده‌اند ، و میخواهم از همهٔ شما خواهش کنم که لطفاً مراقب آیندهٔ **الیان** کوچك ما باشید . . .

. . . ماهمه باشهامت‌ودلیرهستیم‌و بادلهائی که‌پرازامید به‌آیندهٔ بهترو درخشانتری برای‌شماست‌ازشماجدامیشویم ، ویقین براینکه‌ما درتهیهٔ‌این‌آینده شرکت کرده‌ایم دراین‌روز زیبای بهار بمانیرومی‌بخشد . برای ما افسوس نخورید ، برما نگریید ، وقت خودتان را برروی گورمن ضایع نکنید ، ما

را فراموش کنید وخوشبخت باشید. مامرگ زیبائی‌داریم، ازهمهٔ شما بخاطر هدایای زیبا وخوبی که دردوملاقات خودبرایم آوردید هزاران بارسپاس‌گزارم. من‌در آنها نشانهٔ هزاران‌مهربانی ولطف را میدیدم.

اثاثیه‌ام را بوسیلهٔ آندره که امروز بعدازظهر برای دیدنم خواهد آمد پس‌میفرستم واز بقیهٔ ماجرا خبرخواهید یافت. یکبار دیگر تأکید میکنم مأیوس‌نشوید وشمانیز باشهامت باشید: برای‌شما که باید بزندگی ادامه‌دهید خیلی بیش‌ازما که اززندگی جدامیشویم شهامت‌لازمست وباینجهت است که ازتمام دوستانم درخواست وتمنادارم که در ازای فداکاری ما بشما کمك و مساعدت کنند.

خداحافظ همه

رنه

ROGER ROUXEL

روژه روکسل

کارگرجوان هفده ساله که اصلاازاهالی «ویتری سورسن» در۲۱فوریه۱۹۴۴ تیرباران شد .

فرن ۲۱ فوریه ۱۹۴۴

ماتیلد عزیز ومحبوب من

اولین و آخرین نامه‌ام را برایت مینویسم که خیلی هم مسرت انگیز نیست. باین وسیله خبرمحکومیت خودرا بمرگ و خبر اعدامم را که‌امروز ساعت پانزده بهمراهی چند رفیق دیگرانجام‌خواهدگرفت باطلاع‌میرسانم.

از تو توقع دارم که خیلی باشهامت باشی . همانطور که همیشه بیاد تو بوده‌ام حالاهم تا آخرین‌ثانیه بیادتو خواهم‌بود . باکمال‌شهامت وبصورت یك وطن‌پرست در راه کشورم میمیرم. من‌وظیفهٔ‌سربازی‌خودراانجام‌میدهم.

امیدوارم که این‌کابوس‌را فراموش کنی وخوشبخت باشی‌زیرا شایستهٔ خوشبختی هستی ، یك مردخوب و شرافتمندبرای شوهری خودانتخاب کن که بتواند ترا خوشبخت سازد . هرقدر دلت خواست خاطره‌ویاد مرا نگاهدار اما باید یك چیزهم‌بتوبگویم : هیچکس‌با مرده‌ها زندگی‌نمیکند . من‌برای توو‌خودم نقشه های زیبائی‌طرح کرده بودم‌اماتقدیرطوردیگری میخواست سوگند میخورم که‌حتی‌یك لحظه هم‌ضعف درمن راه نیافته‌است. من‌بصورت سرباز رهائی کشورم و بصورت وطن‌پرست واقعی میمیرم .

اگرمیل داشته باشی میتوانی ازپدرمادر عزیزم که با کمال افسوس ازایشان‌جدامیشوم‌یك یادگاری مرا بگیری که هرگزازتو جدانشودهمچنین

به‌تمام رفقایم که میشناسی خواهی گفت که من تادم‌مرگ بیاد همهٔ آنها بوده‌ام وآنهاهم گاهی بیاد رفیقشان که بخاطر وطنش مرد باشند .

ماتیلد عزیز وپدرومادرم. خیلی‌دلم میخواست که برای آخرین بار شمارا درآغوش خودمیفشردم ، اماوقت نیست . تمام فامیل‌تورا که‌در نظرمن همچون فامیل‌خودم هستند باکمال‌مهربانی‌درخاطردارم . همچنین‌تمام‌همسایه ها و دوستان که من‌آنها را ازصمیم‌قلب میبوسم و از آنها جدا میشوم در خاطرم هستند .

امیدوارم که خاطرهٔ رفقایم وخاطرهٔ من‌فراموش نشود زیرا باید این خاطره ئی فراموشی‌ناپذیر باشد .

ماتیلد محبوبم ، یکباردیگر ازتوخواهش میکنم که خوشبخت باشی واین آخرین‌میل‌منست . نامه‌ام خیلی‌خوب نوشته نشده‌است اما تقصیر من نیست ، آنرا درمیان چیزهائی که برایت گرانبهاست نگاهدار.

نامه رابپایان میرسانم و ترا ازصمیم‌قلبم میبوسم. یادتو تا آخرین‌دم همراه من خواهد بود .

دوست تو که برای‌همیشه ازتوجدا میشود .

روژه روکسل

زنده باد فرانسه !

SACELLI

ساسلی

اصلا ایتالیائی بود و در نهضت ف .ت. پ. بنام «ورتر» نامیده‌میشد . در۲۳ ژانویه ۱۹٤٤ تیرباران شد .

دژ«ها» در بردو
۲۳ ژانویه ۱۹٤٤
ساعت ٥ صبح

هانری عزیزم

باوجود کدورت‌مختصری که‌درمیان‌مابود من‌این‌نامه را برایت‌مینویسم مطمئن‌هستم که موضوع چندان جدی‌نبود. من‌محکوم بمرگ‌شده‌ام و امروز صبح‌اعدام‌خواهم شد. این‌امر آنطور که‌معمولا تصورمیکنند برایم وحشتناك نیست ، من از وقتی که فعالیت مخفی را شروع کردم ، خود را با این فکر عادت دادم . خوب ، بگذریم !

شاید بدانی که مرز ایتالیابسته‌است وباین جهت نمیتوانم برای‌عمویم که درآنجاست نامه‌بنویسم . از برادرم‌هم هیچ‌خبر ندارم ونمیدانم کجاممکن است باشد ومن برای‌انجام تقاضاهای خود بدوستی‌تو که دوستی‌قدیم‌ویادگار جوانیمان است اعتماد میکنم وپیش‌ازهمه چیز میخواهم که در اولین فرصت ممکن نامه‌ئی بعمویم بنویسی‌وبرادرم را اگر روزی به**مریکور** بازگشت ازسرنوشت من مطلع سازی. نامه عمویم را باید بزبان ایتالیائی‌نوشت.

دوستی مرا برفقای قدیمی ، **لوئی**،**گوستاو** وبرادرش **لئون**وزنش **فرناند** ومادرش ابلاغ خواهی کرد. مخصوصاً این‌آخری را فراموش نکنی

زیرا اوچیزهای بسیاری را بخاطرم می‌آورد (رقص منزل **فرانسواز**) او راحتماً پیدا کن و بگو که هرگز یکشنبه های خوشی را که با هم گذراندیم فراموش نمیکنم. او زبان ایتالیائی را میداند ومیتواند پیغامها را برساند. چون کسی را ندارم، پارچه ها واثاثیه مختصری که برایم مانده است برای تومیفرستم که با او ترتیبش رابدهید. این‌زن خیلی بچه داردو ممکن است همین‌مختصرهم بکارش بخورد.

هنوزخیلی چیز دربارهٔ حساب خود دارم که برایت بنویسم اما بیهوده خواهد بود.

بعلاوه ازتوخواهش میکنم که قبر پدر و مادر مرا گلکاری و آبیاری کنی وتواین کار را با کمك رفقای‌عزیز دیگر، درصورتی که مایل باشند، انجام خواهی داد.

دراین‌موقع همچنین بیك رفیق بزرگ وعزیزدیگر فکر میکنم. منظورم **ژان** است. تقدیرمن واو بیکدیگرخواهند پیوست.

اگرپدرش رادیدی اورا ازمحبت و ارادت من‌مطمئن ساز، همچنین همسرش **ماری** و بچه‌هایش‌را.

مخصوصاً ازوضع‌من ناراضی‌مباش و برتقدیرمن‌زاری‌نکن. من بصورت یك سربازمیمیرم و کسان بسیاری پیش‌ازمن دراین‌راه رفته‌اند و راه رابمن نشان داده‌اند امیدوارم که این‌امر بیهوده نباشد و باین‌موضوع مطمئنم.

اکنون **هانری** عزیز، صدای قدمها را میشنوم، گمان‌میکنم که آنها هستند وبسراغ من‌آمده‌اند. شانزده رفیق دیگر بهمراه من‌باین سفرخواهند آمد. امروز بادصفیرمیکشد وباران میبارد!... هیچ‌اهمیتی‌ندارد. همه‌چیز میگذرد وروزهای زیبا بزودی فرامیرسند!

من ازتو جدا میشوم و تنها افسوسم اینست که در کنار پدر و مادرم

نخواهم خفت [1] . اگر روزی برادرم را دیدی باو بگو که من در حالیکه باو فکر میکردم وهنوز خیلی جوان بودم مردم .

سلام فراوان به همه . پدر ژان و تمام خانواده اش را عوض من ببوس ، همچنین مادر زن وخانواده اش را . مخصوصاً اورا فراموش نکن .

دست ترا میفشارم وخداحافظی میکنم .

ورتر

۱ ـ منظور نویسنده اینست که درکنار پدر ومادرش دفن نمیشود ـ مترجم

PAUL THIERRET

پل تی‌یره

در ۱۸ مه ۱۹۴۲ بازداشت گردید و در ۲۱ اکتبر تیرباران شد .

اکتبر ۱۹۴۲

به همسر عزیزم

به خانواده‌ام ، بدوستانم .

مرا به «تیپ مخصوص» آوردند ودر آنجاتحت بازجوئی قراردادند اما هیچ چیز را نگفتم بعد مرا بزنجیر بستند وزیر مراقبت سه نفر نگهبان ، تنها ، دریك اطاق محبوس ساختند.

روز بعد باز تحقیقات و بازجوئی همراه باتهدید تنبیه ومجازات راشروع کردند ، یکی از کسانی که بازداشت شده بود گفته بود که‌من یك رولور باو داده بودم‌ومن هم گفتم که این حرفها قصه‌های باور نکردنی است و آنوقت مرا باطاق خودم باز گرداندند درحالیکه وعده‌دادند که مرا درست بحرف بیاورند دراین وقت من زنم را دیدم که اورا هم بزندان آورده بودند.

روز بعد ۲۰ مه مرا بزندان موقت بردند وبازروزجمعه ۲۲ مه بسراغم آمدند و برای وحشتناکترین شکنجه‌ئی که تحمل کردم بردند · ازساعت دو تاساعت پنج سه نفر پلیس بکتك زدن من پرداختند . دو نفر مرا میزدند وهر وقت یکی خسته میشد جای‌خودرا بسومی میداد · درهمین جلسه بود که یك بارضربت یك چماق چشم راست مرا ازحدقه درآورد . با تمام اینها حتی یك کلمه هم ازلبانم خارج نشد · درحالیکه میبایست مرا ببرند با آن حال‌دریك

اطاق بزرگ انداختند که نمیدانم شب را چگونه گذراندم. حتی یکماه بعد هم بر اثر این ضربات سراسر بدنم از گردن تا پایم سیاه بود. نمیدانم چندبار ازهوش رفتم وغش کردم.

در ۱۰ ژوئن از زندان موقت (که در آنجا، هم شادمانی وهم رنج دیدار زن عزیزم را که هنوزهم آزادنشده است داشتم) بزندان سانته منتقل شدم که از آنوقت تا کنون اینجاهستم. میبایست در ۱۱ و۱۷ ژوئن و بعدهم در ۱٤ ژوئیه بازجوئیهائی را که از طرف آلمانها انجام میگرفت تحمل کنم. اما این بازجوئی بدتر از آنچه از طرف فرانسویها برسرم آمد نبود. آنها اگر کاری میکردند وما راشکنجه میدادند لااقل این عذر را داشتند که از خودشان دفاع میکنند، اما نمیدانم این پلیسهای فرانسوی چه میگویند؟

شکنجهٔ واقعی این بود که از ۱۰ ژوئن تا اول اکتبر روزوشب دستهایم در پشت سرم بسته بود ومیتوانید بر این بیفزائید که چگونه عضلاتم مجروح و دردناک شده بود (بر اثر ضربات رانهایم آنقدر ورم کرده بود که شلوارم از هم درید) خوابیدن تقریباً برایم غیرمقدور بود. تنها، بی‌خبر، بی‌هیچ چیز، با شکم خالی باوجوداین همه را تحمل کردم...

از بیست وچهار نفر، هیجده نفرمحکوم بمرگ شده‌اند.

از وقتیکه محاکمه پایان یافته است دستبند های مارا برداشته‌اند و بما کتاب برای خواندن میدهند وازلطف شماهدایائی هم بمن میرسد. هزاران بار ازشماسپاسگزارم. اکنون ما جزاین بعدازظهر انتظاری نداریم که درساعت شانزده همه باکمال شهامت خواهیم مرد.

زن عزیزم، خانواده‌ام، رفقایم، همه خداحافظ.

زنم را به همه شما میسپارم، اورا دوست بدارید، باو کمک کنید، من اورا بسیار دوست میدارم.

پل

LOUIS WALLÉ

لوئی واله

از ۱۹۴۱ داوطلبانه وارد نهضت شد وپشت سرهم سمتهای رئیس دسته، رئیس ناحیه وفرمانده را احراز کرد. در۳ ژوئیه۱۹۴۳ باز داشت شد ودر۶ اکتبرهمان سال‌پنج روزپس‌ازمحکومیتش تیرباران شد. آلمانهادرموردِاوحتی منتظر نتیجهٔدرخواست تجدید نظرش هم نشدند.

فرن ۶ اکتبر۱۹۴۳

همسرعزیزم

هم اکنون بما اطلاع دادند که درساعت سه خواهد بود واکنون ظهر است!

شهامت محکمی دارم. نمیلرزم وازخودم راضی هستم.

من با رضایت میمیرم زیرامیدانم که طول زیادی نخواهد کشید که مرام من پیروز خواهدشد. من نیز برای تهیهٔ فردای نغمه سرا میمیرم * وپسرمان از آن استفاده خواهد کرد!

عزیزم، من ترا دوست داشته‌ام آنقدر که فکر میکنم هیچ مرد دیگری نمیتواند کسی را بیش‌از این‌دوست بدارد. من شهامت ودلیری ترا که همواره ابراز میداشتی تحسین میکنم وحالاهم میخواهم باز باشهامت ودلیری بیشتری باشی و آنرا منحصراً برای آیندهٔ پسرمان اختصاص دهی. دلم میخواهد که اشکهایت راخیلی زودخشك کنی وزندگی خودرا بدون فکر کردن بکسانی

* ـ اشاره به آخرین نامهٔ گابریل پری نمایندهٔ مجلس و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فرانسه است که ازطرف آلمانها اعدام شد، میتوان به جزوهٔ «سودای گابریل پری» رجوع کرد ـ مترجم.

که دیگر وجود ندارند ادامه دهی تا بتوانی آنقدر که شایسته هستی خوشبخت باشی .

خوشم می‌آید که پسرمان نواختن آکوردئون را یاد بگیرد همچنین دلم میخواهد که تحصیلاتش را تا بدست آوردن دیپلم دنبال کند و بعدهم یك کار و پیشهٔ دستی را پیش گیرد بطوریکه جزو مردمانی که کارفکری دارند نشود .

برایش شرح بده که من چرا میمیرم. عوض من بسیار ببوسش و اورا مردی دلیر بار بیاور. عزیزم کلماتی پیدا نمیکنم که بتوانم برایت بگویم چقدر دوستت میداشتم اما بدان که تو همه چیز من بودی و من ترا با استحکام بسیار دوست میداشتم !

شوهرت واله

دوستی مرا بهمهٔ دوستان ابلاغ کن .
بتو وعده میدهم که همچون دلیران بمیرم .
جای مرا پیش مادرم بگیر .

✲

فرن ۱٦ اکتبر ۱۹٤۳

پسرعزیزم

دلم میخواست که زنده بمانم تا خودم در تربیت وراهنمائی تو نظارت کنم . تقدیر چنین نمیخواست ! ازتومیخواهم که همواره مراقب مادر بزرگ و مادرت باشی و بطرزی شایسته وعاقلانه با آنها رفتار کنی .

در زندگانیت ، بکوش که همیشه مفید واقع شوی وشرافتمند بمانی.

آخرین بوسه‌های پدرت را که ترا بسیار دوست میدارد بپذیر.

لوئی واله

مادرت برایت شرح خواهد داد که من برای‌چه میمیرم .

ازتو میخواهم که با او بهمان شکل‌رفتار کنی که توقع داشتم با خود من‌رفتار کنی .

پدرت

CLAUDE WAROCQUIER

کلود واروکیه

در ۲٤ اوت ۱۹۲۳ در «کاله» متولد شد . در ۱٦ اکتبر ۱۹٤۳ بسن بیست سالگی تیرباران شد .

فرن ٦ اکتبر ۱۹٤۳

پدرمادرعزیزم

کار تمام است ، جزچند ساعت دیگرفرصت زندگی نخواهم داشت من خیلی شهامت دارم و باید شهامت داشت .

کشیش را ملاقات کردم و اکنون اعترافات خود و مراسم مذهبی را انجام خواهم داد. مادر عزیزم ازاین جهت راضی باش . یك نامهٔ دیگر فرستاده ام واین یکی را کشیش خواهد آورد .

ترا باکمال مهر میبوسم ، ترا مادرم که همیشه نصایح و اندرزهای خوب بمن می آموختی ، ترا نیز پدرعزیزم، ترا نیزخواهرك عزیزم ، ترا برادر کوچکم گی و بالاخره مادر بزرگ عزیزم . شهامت ! برفقای ژ . او . س . پیامی بفرستید که درحق من وشمادعا کنند .

کلود

زنده باد فرانسه !

از کشیش درخواست کرده ام که برای شما یك کمك روحی بفرستد .

FERNAND ZALKINOV

فرنان زالکینف

از مبارزین جوان ایالت بیستم بود . از دانشجویان خوب مدرسهٔ «آراگو» بود که هزینهٔ تحصیل دریافت میداشت . داوطلبانه بـه نهضت ف . ت . پ. پیوست . بسن هیجده سالگی ازطرف آلمانها بازداشت وتیرباران شد .

پاریس ۹ مارس ۱۹۴۲

پدرعزیزم

مادرعزیزم

این آخرین نامهٔ من است. چندساعت دیگرخواهم مرد. خیلی باشهامت وخیلی آرام هستم .

تمنامیکنم گریه نکنید امابیادمن باشید . بایدهمانطور که من باشهامت هستم شماهم باشهامت باشید . درنظر بیاورید که من بمرگ زیبائی‌مرده‌ام ودرآینده شمابوجود من‌مفتخرومغرورخواهیدبود .

من بامحبت عمیقی شمارا دوست میداشتم ومیدانم که شما هم چقدرمرا عزیز میداشتید .

بلطف شما وآنچه برایم کرده‌اید من‌زندگانیم راباخوشبختی بسیار گذارندم .

من پاداش بسیار ناشایسته‌ئی بزحمات شما دادم ولی‌میدانم که شما از من توقعی نداشتید .

ترجیح میدهم که شمارا نمی بینم ، هرگزازفکرشما غافل نبوده‌ام. شما هم بیادمن باشید و بهمین جهت است که من اینقدر باشهامت هستم .

ازشما برای تمام رنجهائی که بخاطرخطاهای من متحمل شده اید معذرت میخواهم . میدانم که شما مرا خواهید بخشید زیرا شما مرا بسیار دوست میداشتید و بدیهائی که نسبت بشما کرده ام فراموش خواهید کرد .

خیلی آرام هستم و با آرامش خاطر کاملی منتظر مرگ هستم. میدانم که مرگ من بیهوده نخواهد بود . شما نباید گریه وزاری کنید . مثل من نیرومند باشید . فکر کنید که بعدها شما بوجود من مفتخر خواهید بود وحق هم دارید که چنین افتخاری داشته باشید. برایم سوگند بخورید که باشهامت خواهید بود ومطمئن باشید که من با آرامش خواهم مرد .

فراموش نکنید که شما هنوزهم بچه های دیگری دارید وامیدوارم که بعدهاهم باز بچه های دیگری خواهید داشت که مرا در وجود آنها خواهید دید و بازخواهید شناخت .

امروزمن در فکر سالهای کودکی خود هستم و از یاد محبتهای شما فوق العاده خوشبختم باور کنید که من همیشه شمارا دوست داشته ام واگرمایهٔ رنج شما شده ام هرگز خودم چنین میلی نداشتم بلکه میبایست چنین بشود میبایست که من وظیفهٔ خودرا بهرقیمتی هم که برایم تمام شود انجام دهم. یکبار دیگرازشما معذرت میخواهم .

نگذارید خاطرهٔ من کثیف وآلوده شود . بخاطر بیاورید که من هرچه توانسته ام کرده ام تامنزه وشرافتمند ، وشایستهٔ شما بمانم .

من بخاطر هدفی زندگی میکردم و میمیرم که همیشه هم باعشق وعلاقهٔ بسیار خدمتگذار آن بودم وازفداکاری خودهیچ افسوسی ندارم زیرامیدانم که بیفایده نخواهد بود .

من باشهامت هستم ازآنجهت که من باهمان مرگی که خودم انتخاب کردم

مواجه هستم . نمیخواهم که شما گریه کنید. این امر مایهٔ رنج من خواهد بود. بیشتر بفکر من باشید و این موضوع بمن نیرو خواهد بخشید .

مطمئن هستم که پس از این دنیائی پر از شادمانی و عشق خواهد بود . و آنوقت شما بیاد من خواهید بود .

خداحافظ . خداحافظ برای همیشه ، پدرعزیزم مادر عزیز ومهربانم ، شمارا با تمام روح یك پسر مهربان میبوسم وشما را بر روی قلب خود میفشارم تایکبار دیگر گرمی محبت خودرا بمن بدهید ومرا در آغوش خود بگیرید . واین امر چقدر نیرو بخش وخوب است.

شمارا دوست میدارم ومیبوسم . خداحافظ .

فرنان

پایان

چند کلمهٔ دیگر :

ای خواننده

دراین کتاب نامه های هفتاد ویك نفررا خواندی که با عقاید مختلف روحیات مختلف ، سن وسال مختلف ، ازمحیطهای مختلف واقعهای مختلف آمده بودند اما همه بخاطر یك هدف، بخاطر یك آرمان و بخاطر یك ایدآل بیك راه رفتند وهمه در پایان راه بیك نقطه رسیدند، نقطهٔ مرگ و نیستی. . .

درمیان آنها کسانی بخدا اعتقاد داشتند و کسانی نداشتند . وهردو بیك راه رفتند .

«**لوئی آراگون**» شاعر فرانسوی بخاطر همین‌ها و بنام دو نفر ازهمین شهیدان(که‌درجزو این‌هفتاد ویك نفرهم نیستند) بیادبود «**گابریل پری**» که معتقد بخدانبود و«**استین‌دورو**» که معتقد بخدابود قطعه شعری بنام «**لاروزنه لورزدا**» سروده است .

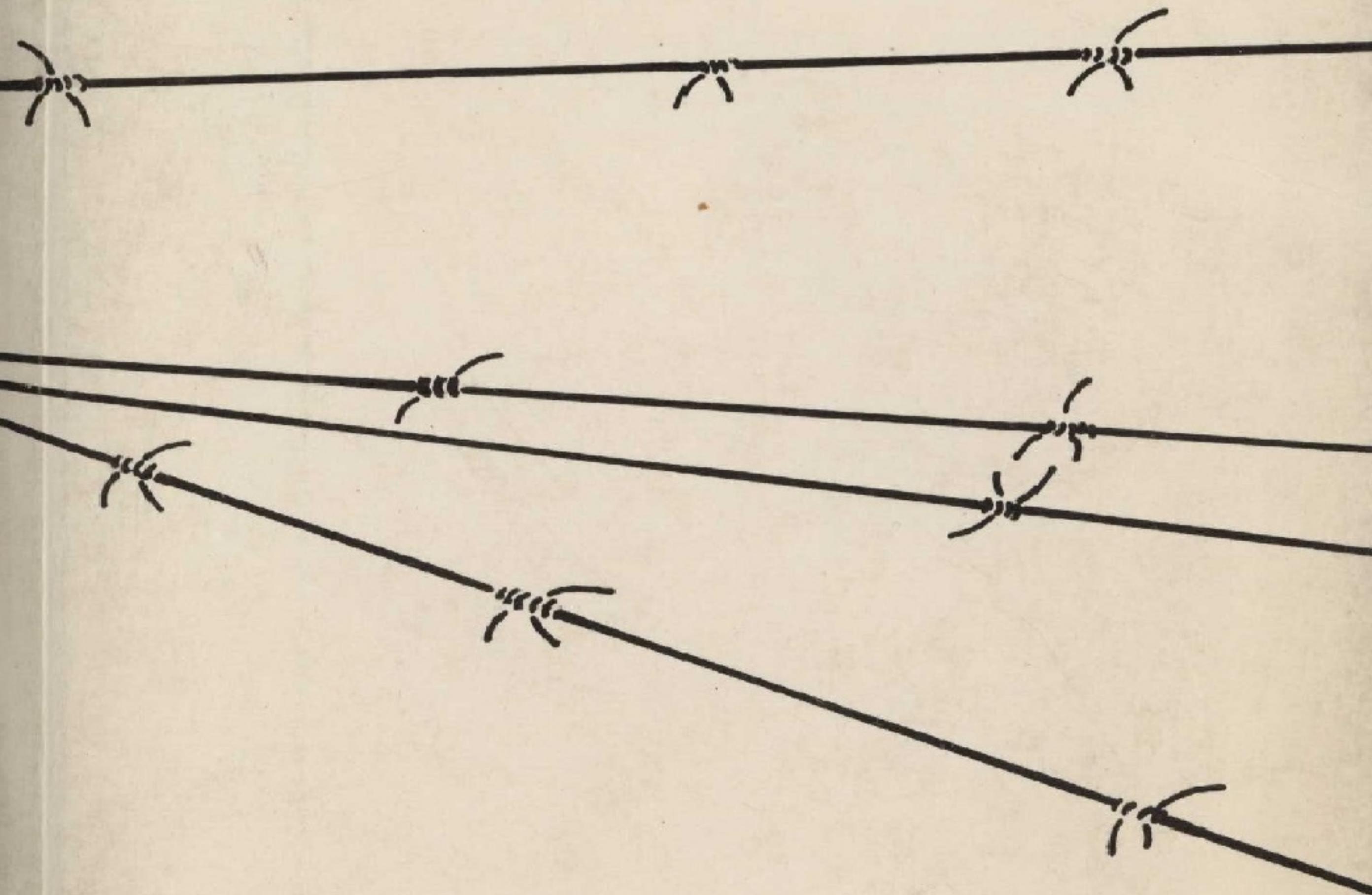
«روز» گل‌سرخ و«رزدا» گل‌معطردیگری است وهریك مظهری ازیك جلوه وزیبائی میباشند که در واقع یکسان و هماهنگ است وچون دوشاخی است که ازیك گلبن میروید .

اینك قسمتی‌ازترجمهٔ این‌قطعهٔ جاویدان بیاد کسانیکه باهم کوشیدند، باهم دویدند ، باهم افتادند وباهم مردند ؛ مردانه مردند بخاطر آزادی و بخاطر صلح . .

(با استفاده از ترجمهٔدوستم : م . ر .)

آن‌یك که معتقد بخدابود
وآن‌یك که نبود
هردومی پرستیدند
یك زیبارا که دراسارت دشمن بود
. . . .

آن‌یك که معتقد بخدا بود
و آن‌یك که نبود
یك روشنائی در برابرشان بود .
نامش هرچه هست ، چه فرقی است
که یکی اهل مسجد و دین بود
و دیگری از آن دوری میجست
آن‌یك که بخدا معتقد بود
و آن‌یك که نبود
هردو وفادار بودند
بالبان خود ، بادل خود وبادستهای خود
و هردو میگفتند که مام زنده بماند
که باقیش حرف است .
آن‌یك که معتقد بخدا بود
و آن‌یك که نبود
. . . .
آن‌یك که معتقد بخدا بود
و آن‌یك که نبود
در آستان مرگ ، هردو دگر بار ، نام آنکس را
که هیچ یك فریبش نداده‌اند . برلب می‌آورند
وجویبار خون سرخشان
یك رنگ و یك درخش میلغزد .
آن‌یك که معتقد بخدا بود .
و آن‌یك که نبود
خونشان جاری است .
میرود تا خاکیرا که همیشه دوست داشت در برگیرد
تا از گرمی عشق گرمشان در روزهای فصل نو
انگور معطر رسیده شود
آن‌یك که معتقد بخدا بود
و آن‌یك که نبود .
. . . .



بها: ۱۴۰ ریال